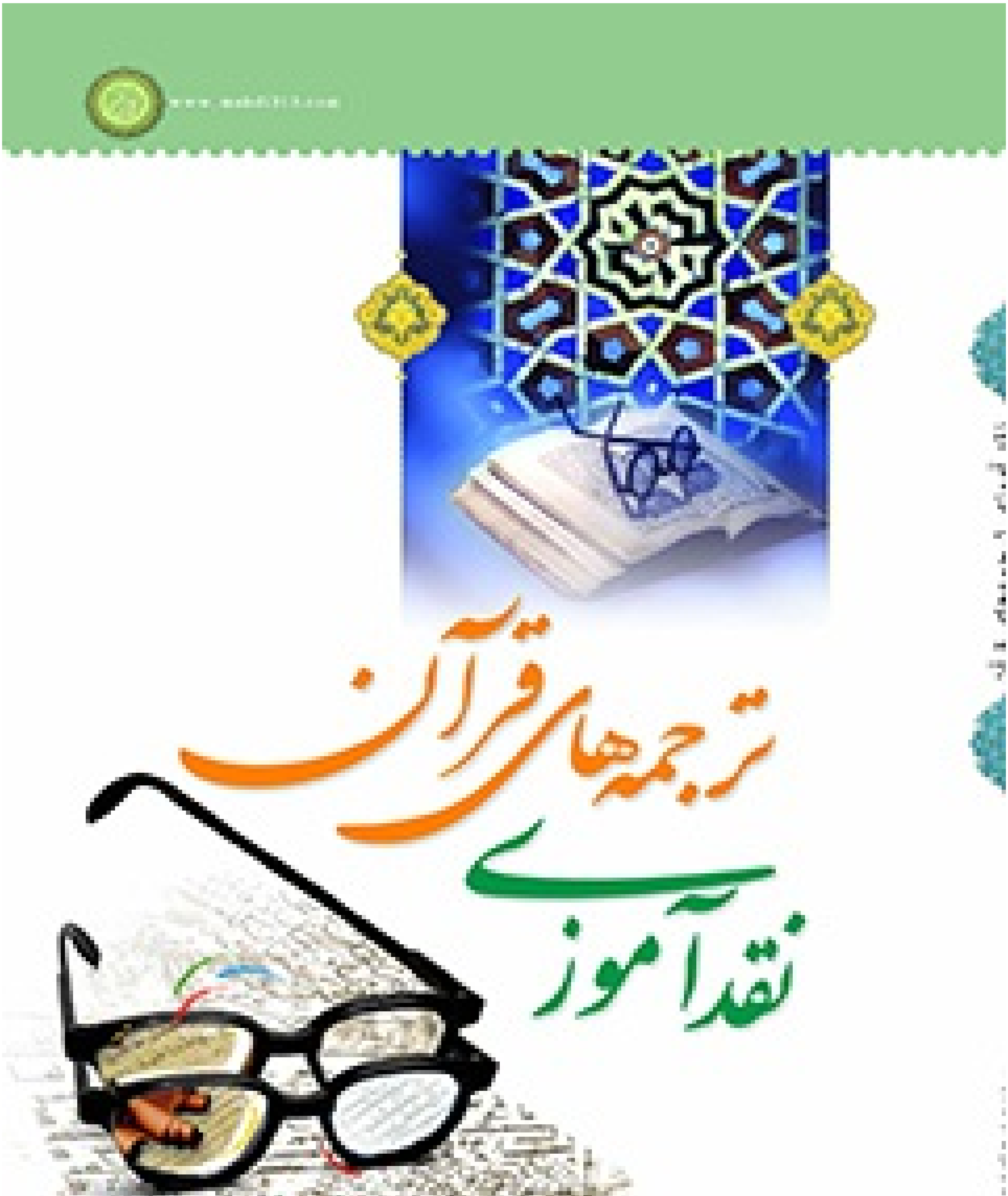

ترجمه‌های قرآن
نقدآموزی

بسم الله الرحمن الرحیم

# نقد آموزی ترجمه های قرآن

نویسنده:

محمدرضا صفوی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود ( علیه السلام )

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# نقد آموزی ترجمه های قرآن

## مشخصات کتاب

صفوی، محمدرضا،

نقدآموزی ترجمه های قرآنی/ سیدمحمدرضا صفوی . ـ قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۱.

۲۴۸ ص: جدول. ـ (بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، مرکز تخصصی مهدویت؛ ۱۴۱)

۰۰۰ ریال:

ISBN: ۹۷۸- ۶۰۰-۶۲۶۲-۶۳-۵

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا

کتابنامه: ص. [۲۳۵] - ۲۳۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

نمایه.

۱. قرآن ـ ترجمه ها ـ تاریخ و نقد. ۲. قرآن ـ ترجمه ـ فن. ۳. قرآن ـ ترجمه ها ـ بررسی و شناخت. الف. بنیاد فرهنگی مهدی موعود(عج)، مرکز تخصصی مهدویت. ب. عنوان.

BP۶۳/۸/ص ۷ ن ۷

۱۹/۲۹۷ ۱۳۹۱

۲۵۴۳۲۱۳

ص:۱

## اشاره

نقد آموزی ترجمه های قرآن

مؤلف: سیدمحمّدرضا صفوی

ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

نوبت چاپ: دوم/ زمستان۹۱

شابک: ۵-۶۳-۶۲۶۲-۶۰۰-۹۷۸

شمارگان: هزار نسخه (تاکنون: دو هزار نسخه)

قیمت: ۶۰۰۰ تومان



- قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه آمار(۲۲)/ بن بست شهید علیان/ ص.پ: ۱۱۹ - ۳۷۱۳۵/ همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱/ تلفن: ۷۷۴۹۵۶۵ و ۷۷۳۷۸۰۱( داخلی ۱۱۷و۱۱۶))/۷۸۴۱۱۳۰ (فروش)/ ۷۸۴۱۱۳۱ (مدیریت)/ فاکس:۷۷۳۷۱۶۰ و ۷۷۴۴۲۷۳

- تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)/ تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹/ فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹/ ص.پ:۳۵۵-۱۵۶۵۵

- www.mahdi۳۱۳.com

با قدردانی و تشکر از همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته اند:

اعضای محترم شورای کتاب حجج اسلام مجتبی کلباسی، محمدصابر جعفری، مهدی یوسفیان، محمدرضا فؤادیان و آقایان احمد مسعودیان (مدیر داخلی)، محمدرضا مجیری (ویراستار)، عبدا... شریفی (مدیر فروش)، مرتضی دانش طلب (مدیر مالی)، رضا فریدی (صفحه آرا)، عباس فریدی (طراح جلد) و کلیه کسانی که ما را یاری نمودند.

مدیر مسئول انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

حسین احمدی

کد فایل: ۰۹۲۱۹-۸

بسم الله الرحمن الرحيم

## فهرست مطالب

ص:۶

ص:۷

ص:۸

ص:۱۰

## پیشگفتار

قرآن، از همـان آغـاز ظهورش، دل ها را به زیبایی اش شـیفته ی خود کرد، خردها را به راستی و درستی اش در اختیار گرفت، اندیشه ها را به حقایق و معارفش پرورید، خرافات را زدود و غل و زنجیرها را از دست ها و پاها گشود.

قرآن، کتابی است که از آغاز تا پایانش کلام خداست؛ نه جمله ای بر آن افزوده شده، نه کلمه ای از آن کاسـته شده است؛ از این رو آنچه بدان فرا می خواند، عین صواب وحقیقت محض است و در پذیرش رهنمودهایش دغدغه ای نیست.

این است که اهل ایمان با اشتیاقی سـتودنی روی به قرآن آورده، خواهان آنند که آموزه های دینی خویش را از کتاب الهی ــ که هیچ تردیدی در آن نیست ــ فراگیرند.

خود در وصف خویش می گوید: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدی لِلَّتی هِیَ أَقْوَمُ

ص:۱۱

وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كبيراً(۱)؛ بی گمان این قرآن به استوارترین آیین رهنمون می شود و به مؤمنانی که کارهای شایسته کنند، مژده می دهد که پاداشی بزرگ خواهند داشت».

پس اگر قرآن بهترین مسیر را برای بشر ترسیم کرده و استوارترین برنامه ها را فراروی انسان ها قرار داده و هدایت به این مسیر را هدف نزول خود دانسته است، برای دلسوزان، از آن بهتر نیست که کتاب الهی را فراگرفته و به دیگران بیاموزند. «وَ لكنْ كونُوا رَبَّانِيِّينَ بِما كنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكتابَ وَ بِما كنْتُمْ تَدْرُسُونَ؛(۲) شما از آن رو که کتاب آسمانی را آموزش می داده و درس می گرفته اید، دانشورانی الهی باشید».

لذا ترجمه ی قرآن برای غیر عرب زبانان در عصر حاضر، یک ضرورت است. قرآن پژوهان و اساتید با درک درست این امر بایسته، به ترجمه ی کتاب الهی به زبان روز پرداختند، تا به نیاز جامعه ی دینی خویش پاسخ داده و در ابلاغ حقایق قرآن و گسترش هر چه بیشتر آیین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم سهیم باشند.

ترجمه ی قرآن چون کاری بشری است، نه از خطا مصون بوده است و نه همسان دیگر نگارش هاست که بتوان با مسامحه از کنار آن گذشت.

ص:۱۲

---

۱- سوره ی اسراء (۱۷)، آیه ی ۹.
۲- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی ۷۹.

نوشته ی حاضر که در حقیقت، مقدمه ای بر نقد و بررسی تفصیلی ترجمه های مشهور و معاصر قرآن است در چهار فصل به قرآن پژوهان تقدیم می شود. فصل اول به کلیاتی در باره ی ترجمه اشاره می کند و فصل دوم که در شش بخش تنظیم شده، لغزشگاه های ترجمه ها را به بحث می گذارد. فصل سوم به بررسی ترجمه ی مطلوب که ترجمه ی مبسوط نامیده شده است، می پردازد و فصل چهارم چند قاعده ادبی ـ بلاغی را یادآور می شود که در ترجمه ی مبسوط، نقشی بسزا ایفا می کند.

سیدمحمّدرضا صفوی

۲۵/۱/۱۳۹۱

ص:۱۳

## فصل اول: کلیات

### اشاره

ص:۱۵

## معنای لغوی ترجمه

ترجمه در دو معنا به کار می رود؛ یکم، توضیح دادن. دوم، نقل کلامی از زبانی به زبان دیگر. فَیّومی می نویسد:

و تَرْجَمَ فُلَان کلامَه إِذَا بَیَّنَهُ و أَوْضَحَهُ و تَرْجَمَ کلَامَ غَیْرِهِ إِذَا عَبَّر عنهُ بِلُغَهٍ غیر لُغَهِ المُتَکلِّم؛(۱) «فلانی کلام خود را ترجمه کرد»، آن گاه گفته می شود که آن را تبیین کند و توضیح دهد. «وکلام دیگری را ترجمه کرد»، وقتی گفته می شود که آن را به زبانی غیر از زبان گوینده تعبیر کند.

ابن منظور نیز می نویسد:

التُّرْجُمانُ و التَّرْجَمان: المُفسِّر للسان....الترجمان (بالضم و الفتح): هو الذی یُتَرْجِم الکلام ای ینقله من لغه إِلی لغه أُخری ؛(۲) تَرْجُمان و تَرْجَمان به کسی گفته می شود که سخنی را تفسیر می کند...و ترجمان (به ضمه و

ص:۱۶

---

۱- المصباح المنیر.

۲- لسان العرب .

فتحه)، کسی است که سخنی را از زبانی به زبانی دیگر انتقال می دهد.

## معنای اصطلاحی ترجمه

معنای اصطلاحی ترجمه، چیزی جز همان معنای دوم نیست که در بیان معنای لغوی حکایت شده است؛ پس ترجمه یعنی حکایت کردن متنی نوشته شده یا گفته شده از زبانی به زبان دیگر. ترجمه یک متن، دارای مراتب و به اصطلاح، امری تشکیکی است. ترجمه ی حداقلی، آن است که اصل معنا و مفهوم یک کلام در قالب زبانی دیگر، گزارش شود.

حداکثری، آن است که علاوه بر گزارش معنا و مفهوم یک متن ویژگی های آن نیز به تمامی منعکس گردد؛ پس اگر متن مورد ترجمه، شیوا، روان و زیباست، این ویژگی نیز باید در ترجمه منعکس شود، برای مثال اگر متن، حماسه ای است ترجمه ی آن نیز باید حالت حماسی آن را بازگوید و این قبیل خصوصیات در ترجمه منعکس شود، تا آنجا که ترجمه با متن، کاملاً منطبق باشد. در این صورت، ترجمه ی حداکثری شکل می گیرد و هر چه کمتر رعایت گردد، به همان میزان از برابری کاسته شده است.

ناگفته آشکار است که ترجمه ی حداکثری قرآن، امکان پذیر نیست؛ زیرا متن از خداوند است و خداوند آن را به گونه ای ارائه

ص:۱۷

فرموده که معجزه باشد و هیچ ترجمه ای نمی تواند حتی به آن نزدیک شود؛ ولی باید تلاش بر آن باشد که ترجمه های قرآن هر چه بیشتر ویژگی های ممکن قرآن را در خود جای دهند.

## سبک های ترجمه

ترجمه به دو گونه پرداخته می شود؛ یکم، ترجمه ی کلمه به کلمه و به تعبیری دیگر، ترجمه ی تحت اللفظی. در این سبک، واحد ترجمه، یک کلمه دانسته می شود و مقابل هر کلمه، معنا و مفهوم آن ثبت می گردد. در این نوع معمولاً ساختار زبان مقصد رعایت نمی گردد و قواعد آن زبان، اعمال نمی شود.

این سبک از ترجمه از آن رو که شیوا و روان نیست و بسا در انتقال اصل معنا نیز ناتوان باشد و با مخاطبان ارتباط لازم را برقرار نکند، سبک مطلوبی به شمار نمی آید. بله، ممکن است در موارد تعلیم و تعلّم به نوعی اولویت یابد.

دوم، ترجمه به نثر معیار، یعنی به زبان نوشتاری فرهیختگان زبان مقصد.

واحد ترجمه در این سبک، یک جمله یا چند جمله ی به هم پیوسته است. مترجم در این سبک، معنا و مفاد جمله یا جمله ها را در نظر می آورد و سپس آن را در قالب زبان مقصد می ریزد. این سبک نیز به دو قسم کلی تقسیم می شود؛ قسم اول، ترجمه ی آزاد و

قسم دوم، ترجمه ی وفادار و منطبق.

مترجم در ترجمه ی وفادار و منطبق، ویژگی های کلمات و جملات را کاملاً ملاحظه می کند و آن ها را در ترجمه منعکس می نماید؛ مانند معلوم یا مجهول بودن فعل، جمع یا مفرد بودن کلمه، شرطی یا غیرشرطی بودن جمله و.... تنها تصرفی که او انجام می دهد، جابه جایی کلمات است؛ به گونه ای که با ساختار و قواعد زبان مقصد، سازگار باشد. مترجم در ترجمه ی آزاد، خود را ملزم به رعایت خصوصیات کلمه و کلام نمی بیند. او در صدد رساندن محتوای کلام است.

مناسب ترین سبک ترجمه، ترجمه به نثر معیار با قید وفاداری به متن و انطباق آن با اصل است؛ به ویژه ترجمه ی متون مقدس و به خصوص قرآن کریم که هم محتوا و هم الفاظ و جملات آن، از جانب خداوند است. در عین حال ترجمه های امروزین که غالباً با نثر معیار پرداخته شده اند و بسیاری از آن ها متین و استوارند، وافی به مقصود نبوده و انتظار مخاطبان را که دریافت مفاهیم کلام خداست، آن گونه که باید، بر آورده نمی کنند، از این رو پیشنهاد ما ترجمه ی مبسوط است که آن را در فصل چهارم توضیح خواهیم داد.

شایان ذکر است که از دو نوع ترجمه ی دیگر نیز نام برده می شود؛ یکی ترجمه ی تفسیری و دیگر ترجمه ی منظوم. ترجمه ی تفسیری در حقیقت، تفسیری است به زبان ترجمه؛ لذا نباید آن را در

عداد ترجمه ها به شمار آورد و ترجمه ی منظوم، به دلیل آنکه باید وزن و قافیه در آن رعایت شود، خواه ناخواه سبک ترجمه ی آزاد را به خود می گیرد. دست کم، ترجمه های منظومی که تاکنون ارائه شده اند، اینگونه اند.

## اصول ترجمه

اساسی ترین اصل، بلکه تنها اصل در ترجمه، مطابقت کامل آن با متن است. ترجمه اگر مطابق متن باشد، ترجمه ای کامل به حساب می آید؛ لذا در ترجمه ی یک اثر، نخست باید ویژگی های آن اثر دریافت گردد و ترجمه ی آن به گونه ای پرداخته شود که آن ویژگی را همراه داشته باشد. پس ویژگی های متن، اصول ترجمه آن را شکل می دهد. این اصول در حقیقت، شاخه های همان اصل اساسی یعنی مطابقت ترجمه با متن است. ترجمه ی یک اثر حماسی، آن گاه ترجمه ای کامل است که آن هم حماسی باشد و ترجمه یک متن ادبی، آن گاه حقیقتاً ترجمه ی آن به شمار می آید که آن هم ادبی باشد و هکذا.

لذا برای کشف اصول ترجمه ی قرآن باید به سراغ قرآن برویم و دریابیم که قرآن چگونه کتابی است و آفریدگارش، آن را به چه اوصافی ستوده و در پی چه اهدافی است. آن گاه، همان اوصاف را اصول ترجمه ی قرآن تلقی کنیم و بر پایه ی همان ها ترجمه ی قرآن

را شکل دهیم وآن را به گونه ای بپردازیم که اهداف متن تأمین شود.

## ویژگی های قرآن راهنمای اصول ترجمه

### اشاره

قرآن، خود را به وصف های بسیاری ستوده است. در اینجا وصف هایی را یادآور می شویم که ما را به اصل یا اصولی در ترجمه رهنمون می شود.

### ۱. روشن و روشنگر

تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ وَقُرْآنٍ مُبِینٍ(۱)؛ این ها آیات آن کتاب و قرآن روشن و روشنگر است.

وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکمْ نُوراً مُبِینا(۲)؛ و به سوی شما نوری روشن و روشنگر فرو فرستادیم.

وَلَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَیکَ آیاتٍ بَیناتٍ(۳)؛ و همانا آیاتی روشن و روشنگر به سوی تو فرو فرستادیم.

### ۲. فهم آسان

وَلَقَدْ یسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ(۴)؛



---

۱- سوره ی حجر (۱۵)، آیه ی ۱.

۲- سوره ی نساء (۴)، آیه ی ۱۷۴.

۳- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۹۹.

۴- سوره ی قمر (۵۴)، آیه ی ۲۲.

به راستی این قرآن را برای یادآوری، آسان قرار دادیم؛ آیا یاد کننده ای هست؟

فَانّما یسرناهُ بلسانک لَعَلَّهُم یتَذَکَّرون(۱)؛

جز این نیست که ما این قرآن را به زبان تو [=زبان عربی] آسان نمودیم؛ باشد که توجه کنند.

### ۳. پیراسته از کژی و ناراستی و پیچیدگی

الْحَمْدُ للهِ الَّذِی أَنْزَلَ عَلی عَبْدِهِ الْکِتابَ وَلَمْ یجْعَلْ لَهُ عِوَجاً قُرْآناً عَرَبِیا غَیرَ ذِی عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ یتَّقُونَ(۲)؛

ستایش خدا را که این کتاب را بر بنده اش فرو فرستاد و هیچ کژی و ناراستی در آن ننهاد؛ قرآنی به زبان عرب، پیراسته از هر کژی و ناراستی؛ باشد که پروا پیشه کنند.

### ۴. شیوا و فصیح

وَلَوْ جَعَلْناهُ قُرْآناً أَعْجَمِیا لَقالُوا لَوْ لا فُصِّلَتْ آیاتُهُ ءَ أَعْجَمِی وَعَرَبِی(۳)؛

و اگر این قرآن را کتابی نارسا قرار می دادیم، می گفتند: «چرا آیاتش به روشنی بیان نشده است؟ آیا کتابی نارسا و مردمی فصیح و بلیغ؟!»

ص:۲۲

---

۱- سوره ی دخان (۴۴)، آیه ی ۵۸.

۲- سوره ی کهف (۱۸)، آیه ی ۱.

۳- سوره ی شوری (۴۲)، آیه ۴۴.

## اصل اول

از آیات دسته ی اول، در می یابیم که ترجمه باید گویا و رسا باشد و مقصود آیه را به روشنی بنمایاند.

## اصل دوم

از آیات دسته ی دوم، در می یابیم که ترجمه بایـد به گونه ای تـدوین شود که فهم آن، آسان بوده، خوانندگان در فهم آن، متوقف نشوند.

## اصل سوم

آیات دسته سوم، می نماید که ترجمه باید از کلمات و عبارات نامأنوس، پیراسته باشد و کژی و ناراستی در آن دیده نشود.

## اصل چهارم

آیات دسته چهارم، نشان می دهند که ترجمه ی قرآن، باید شیوا و زیبا بوده، از عبارات و جملات عامیانه، مبرّا باشد.

علاوه بر اصول چهارگانه که از آیات مذکور استفاده می شود، به حکم وجدان و نیز به حکم آیات متعددی از قرآن کریم، ضرورت دارد که در ترجمه یک اثر به ویژه در ترجمه ی قرآن، امانت حفظ گردد و بسیار تلاش شود که خطا و لغزشی در آن یافت نگردد. ترجمه ی قرآن به این معناست که خداوند، چنین و چنان فرموده است. حال اگر این گونه نباشد، مصداقی از افترای بر خداوند است:

ص:۲۳

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَينا بَعْضَ الأَقاوِيلِ .لأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيمِينِ.ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ(1)؛ و اگر بعضی از سخنان را بر ما بسته بود، قطعاً دست راستش را می گرفتیم؛ سپس رگ جگرش را می بریدیم. [بر حیاتش خاتمه می دادیم].

این کریمه، اصلی دیگر از اصول ترجمه قرآن را فرا روی مترجم قرار می دهد و آن، ارائه ی ترجمه ای صحیح و پیراسته از خطا در حد توان است.

## ضرورت نقد و بررسی ترجمه های قرآن

### اشاره

ترجمه های قرآن به ویژه ترجمه هایی که در دو دهه ی اخیر به علاقه مندان قرآن ارائه شده اند، غالباً متین و استوارند، ولی نه همه ی آن ها در یک سطح هستند و نه از خطاها و لغزش هایی پیراسته بوده اند. دفاع از ساحت قرآن کریم می طلبد که ترجمه ها بررسی شوند و موارد لغزش، گزارش گردند؛ باشد که به نقطه ی مطلوب یعنی ترجمه ای پیراسته از خطا نزدیک شویم. نمونه هایی از خطا در ترجمه ها، ضرورت نقد و بررسی آن ها را آشکار می سازد.

ص:۲۴

---

۱- سوره ی حاقه (۶۹)، آیات ۴۴ و ۴۵ و ۴۶.

### نمونه ی اول

إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیطانِ لِیحْزُنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَلَیسَ بِضارِّهِمْ شَیئاً إِلاَّ بِإِذْنِ اللهِ وَعَلَی اللهِ فَلْیتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ؛(۱)

این است که نجوا از شیطان است تا محزون شوند مؤمنین و نباشد اینکه ضرر برساند کسی ایشان را به چیزی مگر به اذن خدا و به خدا توکل می کند افرادی که مؤمنند.(۲)

در این ترجمه، چهار خطای آشکار ملاحظه می شود:

«تا محزون شوند مؤمنین» در ترجمه ی«لِیحْزُنَ الَّذِینَ آمَنُوا».

فعل «یحزُن» به ضم حرف زاء به شهادت اهل لغت و آیات متعددی از قرآن، فعلی متعدی است؛(۳) ولی مترجم، آن را فعلی لازم تلقی کرده در نتیجه «الذین آمنوا» را که مفعولٌ به است، فاعل فعل دانسته و فاعل آن را که ضمیری است که به «شیطان» باز می گردد، نادیده گرفته است. ترجمه ی صحیح مطابق لغت و ادبیات عرب، چنین است:

جز این نیست که نجوا از شیطان است، تا اندوهگین کند کسانی را که ایمان آورده اند.



---

۱- سوره ی مجادله (۵۸)، آیه ی ۱۰.

۲- تفسیر روشن ، جلد ۱۶، ص ۱۰۶ .

۳- مستند حقیقت یاد شده، در بخش اول خواهد آمد.

و ترجمه ی روشن تر، چنین است:

جز این نیست که نجوا از شیطان است، تا کسانی را که ایمان آورده اند، اندوهگین کند.

۲. «و نباشد اینکه ضرر برساند کسی ایشان را به چیزی مگر به اذن خدا» در ترجمه ی «وَلَیسَ بِضارِّهِمْ شَیئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللهِ».

در این ترجمه، کلمه ای مانند «أحد» اسم «لیس» شمرده شده است؛ در حالی که در آیه ی شریفه، هیچ اثر و نشانی از آن یافت نمی شود. در واقع، جمله این گونه فرض شده است: «و لیس احدٌ بضارهم شَیئاً»؛ در حالی که اسم «لیس» ضمیری است که به «شیطان» و بنا بر قولی دیگر به «نجوی» باز می گردد؛ بنابراین ترجمه ی درست جمله، چنین است:

و نیست او [شیطان یا نجوا] زیان رساننده به ایشان، به اندک زیانی،(۱) مگر به اذن خدا.

و به عبارت روشن تر:

و او [شیطان] جز به اذن خدا، اندک زیانی به آنان نمی رساند.

۳. «و بر خدا توکل می کند افرادی که مؤمنند» در ترجمه ی «وَعَلَی اللهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ».



---

۱- « شیئاً» مفعول مطلق است؛ یعنی «شیئاً من الضرر».

در این ترجمه، اولاً فعل امر «فلیتوکل» فعل مضارع تصور شده و ثانیاً به صورت اول شخص مفرد معنا شده، در حالی که فاعل آن، «مؤمنون» است و باید فعل به صورت سوم شخص جمع معنا شود، پس ترجمه ی درست، چنین است:

و مؤمنان باید بر خدا توکل کنند.

## نمونه ی دوم

قالَ مَعاذَ اللهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلاَّ مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ إِنَّا إِذاً لَظالِمُونَ؛(۱)

گفت: «پناه بر خدا که جز کسی که وسایلمان را نزد او یافته ایم، [گرو] بگیریم که در این صورت، قطعاً ما از ستمکارانیم» (رضایی اصفهانی).

در این ترجمه، سه خطای روشن دیده می شود:

۱. «وسایل» در ترجمه ی«مَتاع»

«وسایل» جمع «وسیله» و کلمه ی «متاع»، مفرد است و مراد از آن هم معنای جمع نیست؛ زیرا مقصود از آن، جام شاهی (صواع الملک) است که در آیه ی ۷۲ سوره آمده است: «قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِکِ» و آن، جمع نیست.

۲. «در این صورت قطعاً ما از ستمکارانیم» در ترجمه ی «إِنَّا إِذاً



۱- سوره ی یوسف (۱۲)، آیه ی ۷۹.

لَظالِمُونَ»

کلمه ی «از» اضافه شده است؛ در حالی که در آیه ی شریفه، معادلی ندارد. عبارت بدین صورت تصور شده است: «انا اذاً لَمِنَ الظالمین» پس ترجمه ی درست، چنین است:

در این صورت، به راستی ما ستمکاریم.

۳. «گرو» افزوده ا ی نادرست می نماید، زیرا خود مترجم در ترجمه ی آیه ی ۷۵ همین سوره(۱) مسأله بردگی بنیامین را مطرح می کند نه گرو بودن او را، و تفاوت این دو، آشکارتر از آن است که نیازمند به بیان باشد.

## ابزار ترجمه

دانش زبان مبدأ و مقصد، و شناخت ویژگی های هر دو زبان، ابزار ترجمه ی یک اثر به زبانی دیگر است. در خصوص ترجمه ی قرآن به زبان فارسی، دانش ادب عرب و شناخت معانی واژه ها و قواعد زبان فارسی، ابزار ترجمه ی قرآن است. منظور از دانش ادب عرب این موارد است:

شناخت معنا و مفهوم واژه های زبان عرب (لغت شناسی)؛



---

۱- قالُوا جَزاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِی رَحْلِهِ فَهُوَ جَزاؤُهُ کَذلِکَ نَجْزِی الظّالِمِینَ ؛ برادران گفتند: «کیفرش [ آن است که ] هر کس [ پیمانه ] در بار او پیدا شود پس [ بندگی ] وی کیفر آن خواهد بود .

شناخت هیئت کلمه (علم صرف)؛

شناخت جایگاه کلمه در جمله و جمله در کلام (علم نحو)؛

شناخت ارائه ی یک معنا در قالب های مختلف (علم معانی و بیان)؛

شناخت قرائن درونی کلام.

عناصر یاد شده، در ترجمه ی قرآن کریم نقشی اساسی بر عهده دارند. در این میان، نقش علم معانی و بیان نسبت به دیگر عوامل، کمتر است؛ ولی در تفسیر قرآن و یافتن نکته های تفسیری و اثبات اعجاز بیانی قرآن، نقش اول را ایفا می کند.

## معیارهای درستی ترجمه

بی گمان برای تشخیص وتعیین درست از نادرست در هر اثر، معیارها و ملاک هایی که مورد اتفاق همه یا اکثریت اهل فن باشد ضروری است؛ لذا لازم است که معیارهای ترجمه ی درست از نادرست، معین شود تا ارزیابی ها بر پایه ی آن صورت گیرد و در نتیجه از یک سو خطاها آشکار شود و لغزش ها مشاهده گردد و از سوی دیگر، امتیازها و برتری های یک ترجمه عیان شود. در این خصوص سه امر اساسی قابل طرح است:

یکم، تأمین هدف از ترجمه؛ یعنی پس از آنکه هدف از ترجمه مشخص شد و ترجمه ای صورت گرفت، باید نگریست محصول کار تا

ص:۲۹

چه اندازه به هدف تعیین شده، نزدیک است.

دوم، رعایت اصول ترجمه، پس از آنکه برای ترجمه ی یک اثر، اصول عام یا خاص تعیین شد، و ترجمه ای صورت پذیرفت، داوری آن از حیث صحت و سلامت، دشوار نمی نماید؛ چرا که انطباق و عدم انطباق محصول فعالیت بر اصول پذیرفته شده، تعیین کننده ی میزان درستی و نادرستی آن فعالیت است و این، امر دشواری نیست.

سوم، به کار بستن ابزار ترجمه؛ یعنی آن گاه که مشخص شد مثلاً در ترجمه، شناخت واژه ها و هیأت کلمه و جایگاه آن در جمله، نقش اساسی دارد، باید نگریست که مترجم تا چه اندازه در بازگردان معنای لغت و دیگر شاخصه ها موفق بوده است تا درست از نادرست باز یافته شود.

ص:۳۰

## فصل دوم: لغزش گاه ها در ترجمه ی قرآن

### اشاره

ص:۳۱

## مقدمه

ادبیات عرب (لغت، صرف، نحو، معانی، بیان و بدیع ) ابزارها و کلیدهای اساسی در استخراج مفاهیم قرآن کریم به شمار می آیند. مفسران، به فراخور شیوه ی تفسیری خود، مبانی و اصول خاصی را تعریف می کنند و پژوهش در قرآن و آیات الهی را بر پایه ی آن ها آغاز می نمایند؛ ولی هیچ یک از شیوه ها و روش های خاص، از ادبیات عرب که زبان قرآن است، بی نیاز نیست؛ ازاین رو مفسرانی که مقدمه ای بر تفسیر خود نگاشته اند، علم اِعراب را که همان ادبیات عرب است، از اساسی ترین ابزار در کشف معانی دانسته اند.

طبرسی در مجمع البیان می نویسد:

إن الإعراب اجلُّ علوم القرآن فإنه إلیه یفتقر کلُّ بیان و هو الذی یفتح من الألفاظ الأَغلاق و یستخرج من فحواها الأَعلاق؛

شناخت اعراب قرآن [تعیین حرکت واژه ها و جایگاه کلمات] مهم ترین دانش در فهم قرآن به شمار می آید؛

ص:۳۲

زیرا هر تفسیر و دریافتی در گرو فهم درست آن است. این دانش است که ابهام ها و پیچیدگی ها را از الفاظ می زداید و از درون آن ها، گوهرهای معانی را برمی آورد.

تا آن جا که می گوید:

و قد روی عن النبی: «اَعْرِبُوا الْقُرآنَ والتمسوا غرائِبَه»؛

حرکات واژه های قرآن را بگذارید و به وسیله ی آن ها شگفتی ها و معانی بلند آن را دریابید.

سپس می نویسد:

و إذا کان ظاهر القرآن طبقاً لمعناه فکلّ من عرف العربیّه و الإِعراب عَرَفَ فحواه و یَعلمُ مرادَ الله؛

چون ظاهر قرآن [که همان کلمات و جمله های قرآن است]، با معانی آن، مطابقت دارد، پس آن کس که دستور زبان عرب را می داند و اعراب کلمات و جایگاه آن ها را می شناسد، مفاهیم آیات را درمی یابد و به مراد خداوند پی می برد.

بیشترین لغزش ها وخطاهایی که در ترجمه های قرآن مشاهده می شود، برخاسته از غفلت در به کارگیری ادبیات عرب است و درموارد ذیل خلاصه می شود:

۱. اشتباه در فهم معنای لغت یا در بازگردان آن به زبان مقصد؛

۲. اشتباه در تشخیص هیأت کلمه و به تعبیری دیگر خطا در تعیین

ص:۳۳

صرف کلمه و قواعد آن؛

۳. خطا در شناخت جایگاه کلمه در جمله و جمله در کلام و به عبارت دیگر خطا در قواعد نحو؛

۴. کاستی در انعکاس خصوصیات کلمه و کلام؛

۵. افزوده هایی که در آیات قرآن معادلی ندارد و مفاد آیه را تغییر می دهد؛

۶. توجه نکردن به قرائن درونی آیات.

در این فصل، مباحث فوق را در شش بخش مطرح می کنیم و با ذکر نمونه هایی چند از ترجمه های مختلف، توجه بیشتر قرآن پژوهان را به لغت و ادبیات عرب معطوف می داریم. به این امید که به ترجمه هایی برسیم که از خطاهای ناخواسته پیراسته باشند.

ص:۳۴

## بخش اول: معانی واژه ها

### اشاره

برای فهم معـانی واژه ها و لغات قرآنی به کتاب های لغت و به قاموس های قرآنی رجوع می کنیم. از آن رو که معانی واژه ها بـا گـذشت زمـان و اختلاـط اقوام و قبایـل با یک دیگر، در معرض تغییر است، برای اطمینان به معانی واژه های قرآنی، ناگزیر بایـد به قاموس هایی رجوع کرد که معانی واژه ها را در عصر نزول حکایت می کننـد و حقیقت و مجاز کلمه را در آن عصر بیان می کنند. مسامحه در یافتن معنای لغت لغزش هایی را موجب شده است.

نمونه هایی از خطا در معانی لغات

### ۱. واژه ی «سیما»

کلمه ی «سیما» در شـش آیه از آیـات قرآن به کـار رفته است و اهـل لغت برای این واژه، معنـایی جز علامت و نشانه حکایت نکرده اند.

ابن منظور در لسان العرب می نویسد:

السُومَه و السیمه و السیماء و السیمیاء: العلامه.... و من حدیث الخوارج، سیماهم التحلیق ای علامتهم و الأصل فیها الواو فقلبت یاءً لکسره السین، و تمدّ و تقصر.

منظور ابن منظور از جمله ی اخیر (تُمـدّ و تُقصَـر) این است که این واژه ، هم به صور «سـیماء» بـا مـد حرف آخر و هم «سـیما» بدون مد

ص:۳۵

استعمال می شود. البته این واژه در آیات قرآن بدون مد قرائت شده است.

راغب اصفهانی نیز در مفردات آورده است:

السیماء و السیمیاء: العلامه.

ولی بسیاری از مترجمان آن را به «چهره» باز گردانده اند؛ مانند:

یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیماهُمْ(۱)؛ خلافکاران، به چهره هایشان شناخته می شوند (رضایی اصفهانی).

یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیماهُمْ(۲)؛ هر گروه را از چهره هایشان باز می شناسند (گرمارودی)

تَعْرِفُهُمْ بِسِیماهُمْ(۳)؛امّا آن ها را از چهره هایشان می شناسی (مکارم).

...رِجالاًیَعْرِفُونَهُمْ بِسِیماهُم(۴)؛ ...مردانی را [از دوزخیان] که از صورت هایشان می شناسند (مشکینی).

فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِیماهُم(۵) ؛ آن گاه آنان را به سیمایشان می شناختی (انصاری).

ص:۳۶

---

۱- سوره ی الرحمن (۵۵)، آیه ی ۴۱.
۲- سوره ی اعراف (۷)، آیه ی ۴۶.
۳- سوره ی بقره(۲)، آیه ی۲۷۳.
۴- سوره ی اعراف (۷)، آیه ی۴۸.
۵- سوره ی محمد(۴۷)، آیه ی ۳۰.

علاوه بر شـهادت لغت شناسان، آیه ی ۲۹ سوره ی فتح (۴۸)، دلیلی روشن بر مـدعای یاد شـده است. در این آیه، خداوند در وصف پیروان حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ؛ نشان آنان از اثر سجده در چهره هایشان هست.

اگر «سـیما» به معنای چهره باشـد، باید آیه را این گونه ترجمه کرد: «بر اثر سـجده، چهره هاشان در صورت هایشان است» که ترجمه ای بی معناست.

مسامحه ی دیگری که در غالب ترجمه های یاد شـده، دیده می شود، این است که «سـیما» به هر معنایی باشد، مفرد است و در ترجمه های یاد شده و برخی از ترجمه های دیگر به صورت جمع (چهره ها و صورت ها) معنا شده است.

ممکن است در دفاع از ترجمه ی «سـیما» به «چهره»، گفته شود: از آن رو که علامت مشخصه ی مردم در روز قیامت در چهره ی آنان نمایان می شود، «سیما» در آیات یاد شده به چهره معنا شده است. شاهد آن، سخن خداوند است که فرمود:

يوْمَ تَبْيضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمانِكَمْ فَذُوقُوا الْعَذابَ به ما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۱)؛

روزی که چهره هایی سفید شوند و چهره هایی سیاه گردند؛ اما کسانی که چهره هایشان سیاه شده است [به آنان گفته می شود: ]آیا بعد از ایمان آوردنتان کافر شدید؟ پس به سبب اینکه به کفر گراییدید، عذاب را بچشید.

و در آیه ای دیگر می خوانیم:

وَيوْمَ الْقِيامَهِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّهٌ أَ لَيسَ فِى جَهَنَّمَ مَثْوى لِلْمُتَكَبِّرِينَ(۲)؛

و در روز قیامت، کسانی را که بر خداوند دروغ بسته اند، خواهی دید. آن ها چهره هایشان سیاه شده است. آیا برای متکبران در دوزخ، جایگاهی نیست؟

در این دو آیه، بیان شده است که علامت، در چهره ی اشخاص ظاهر می شود؛ بنابراین تعبیر کردن از «سیما» به چهره، مطابق آیات شریفه است.

پاسخ



---

۱- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی ۱۰۶.

۲- سوره ی زمر (۳۹)، آیه ی ۶۰.

اولاً؛ مترجمان بر این نکته اصرار دارنـد که در ترجمه به ویژه در ترجمه ی قرآن، روا نیست که مصـداق به جای مفهوم نهاده شـود؛ چرا که این رویه، نـوعی تفسـیر است و نبایـد ترجمه و تفسـیر به هم آمیخته شـود؛ مثلاً نمی توان در ترجمه ی «صِـراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیهِمْ» در سوره ی حمد، نوشت:«راه پیامبران، صدیقان، شاهدان و صالحان»؛ اگر چه براساس گفته ی مفسران و روایات نقل شده، آیه ی ۶۹ سوره ی نساء مراد از نعمت داده شدگان را چنین بیان می کند:

وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِک مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِین ...؛

و هر کس خـدا و پیـامبر را فرمـان برد، آنـان بـا کسـانی خواهنـد بود که خـدا بر آنان نعمت ارزانی کرده است که عبارتنـد از پیامبران و راستی پیشگان و گواهانِ [اعمال] و شایسته کرداران....

ثانیـاً، آیـات یـاد شـده که علامت را در چهره ها دانسـته، مربوط به افرادی خاص است؛ آیه ی اول بیان گر وضـعیت کافران و مرتدان است، نه مطلق گنه کاران. بر اساس این آیه، اهل ایمان، سـفیدرو هسـتند؛ ولی چه بسا مرتکب گناهانی شده باشـند که نشـانه ی آن در انـدامی دیگر از آنـان ظاهر شود؛ نه در چهره ی آنان. در روایات آمـده است که رباخوار با شـکمی بزرگ به صحنه ی قیامت می آید، و زبان غیبت کنندگان آن گونه دراز می شود که مردمان از روی آن می گذرند.

همچنین روایاتی بیان می کند که گنهکاران با صور برزخی گوناگون، محشور می شوند.(۱)

## ۲. واژه ها ی«اِبِل»،«ضَأن» و «مَعز» و نیز «بَقر» و «غَنَم»

کلمه ی«اِبِل» معنای جمع دارد و باید به شتران یا گله ی شتر ترجمه شود. راغب در مفردات می نویسد:

الإِبل یقع علی البُعران الکثیره و لا واحد له من لفظه؛

ابل به شتران بسیار گفته می شود و آن از لفظ خود، مفردی ندارد.

ابن منظور نیز در لسان العرب آورده است:

الإِبِلُ... معروف لا واحد له من لفظه، قال الجوهری: و هی مؤَنثه لأَن أَسماء الجموع التی لا واحد لها من لفظها إِذا کانت لغیر الآدمیین فالتأْنیث لها لازم ؛

اِبِل به کسره ی باء معنای آن معروف است و از لفظ خود، مفرد ندارد و آن، لفظی مونث است؛ زیرا اسم های جمع که از لفظ خود مفرد ندارند، اگر برای غیر انسان ها باشد، مونث بودن آن، حتمی است.

فَیّومی در المصباح المنیر می نویسد:

الابل اسم جمع لاواحد لها و هی مؤنثه؛



---

۱- ر.ک: تفسیر قمی ، ج ۱، ص۹۳.

اِبِل، اسم جمعی است که مفرد ندارد و آن، لفظی مؤنث است.

بر این اساس، ترجمه ی آیه ی ذیل به گونه ای که حکایت می شود، موجه نمی نماید:

أَفَلَا یَنظُرُونَ إِلَی الْإِبِلِ کیْفَ خُلِقَتْ؛(۱)

آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شد (فولادوند).

آیا آنان به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده (مشکینی).

آیا در شتر نمی نگرند که چِسان آفریده شده است (حداد عادل).

سایر ترجمه ها نیز «ابل» را به شتر باز گردانده اند،در حالی که بی گمان«اِبِل» معنای جمع دارد و باید به «شتران» ترجمه شود. بله،تنها معدودی از مترجمان باتوجه به نکته ی یادشده ترجمه ای درست ارائه کرده اند:

آیا نمی نگرند به شتران چگونه آفریده شده (دهلوی).

آیا نمی نگرند به سوی اشتران که چگونه آفریده شده است (نَسفی در تفسیر نسفی).

نسفی به خلاف سایر مترجمان و حتی دهلوی در ترجمه ی آیه ی



---

۱- غاشیه (۸۸)، آیه ی ۱۷.

۱۴۴ سوره ی انعام نیز دقت لازم را مبذول کرده و «ابل» را به شتران بازگردانده است.

از همین قبیلند «ضَأن» و «مَعز» و نیز «بَقر» و «غَنَم» که همگی نیز معنای جمع دارند. ابن منظور در لسان العرب می نویسد:

الغَنَم: الشاء لاواحد له من لفظه؛ غنم به معنای گوسفندان است و از لفظ خود، مفرد ندارد.

در کتاب العین آمده است:

هذه غَنم، لفظ للجماعه فاذا اَفردتَ قُلتَ: شاه؛

غَنم کلمه ای است برای جمع و آن گاه که مفرد آن را خواستی، می گویی: شاه.

و در التهذیب آمده است:

قال اللیث: الغنم: الشاء، لفظ للجماعه، و إذا أفردت الواحده قلت شاه. و قال غیره: تقول العرب: تروح علی فلان غنمان، أی قطیعان، لکلّ قطیعٍ راعٍ علی حده؛

لیث گفته: غنم، گوسفندان است و کلمه ای است برای جمع. آن گاه که مفرد آن را خواستی، می گویی:شاه.

و اهل لغت «ضَأن» را جمع «ضائن» و «مَعز» را جمعِ «ماعِز» دانسته اند، ابن منظور می نویسد:

المَعْزُ اسم جنس لا واحد له من لفظه و هی ذوات الشعر من الغنم، الواحده شاه الماعز ذوالشَعَر من

ص:۴۲

الغنم.... و الجمع مَعْز و مَعَزٌ(۱)! الضائن من الغنم ذو الصوف و الجمع الضَأن و الضَأن(۲)؛ ما عِز از گوسفندان، مودار آنهاست و جمع آن مَعْز و نیز مَعَز است و ضائن از گوسفندان؛ آن است که پشم دارد و جمع آن ضَأن و نیز ضَأن است.(۳)

بر این اساس، ترجمه ی کلمات یادشده به مفرد (گوسفند، بز) دقیق نیست. در این میان، ترجمه ی نسفی از آیه ی ۱۴۶ سوره ی انعام از دیگر ترجمه ها دقیق تر است.

وَ عَلَى الَّذينَ هادُوا حَرَّمْنا كلَّ ذى ظُفُرٍ وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُما؛

و بر جهودان، حرام کردیم هر باسُنبی و چنگالی از جانوران، و از گاوان و گوسفندان حرام کردیم بر ایشان پیه های ایشان.

نیز در ترجمه ی این آیه می نویسد:

ثَمَانِيَهَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ(۴)

ص:۴۳

---

۱- لسان العرب ذیل ماده معز.

۲- لسان العرب ذیل ماده ضَأن.

۳- المصباح المنیر .

۴- سوره ی انعام (۶)، آیه ی۱۴۳.

هشت گونه کرده است شان، دو شمار نر و ماده از گوسفندان، و دو شمار نر و ماده از بزان.

### ۳. فعل«یحزُن»

اگر فعل مضارع از ریشه ی «ح ــ ز ــ ن» بر وزن یفْعُِل ساخته شود، متعدی است و چنانچه بر وزن یفعَلُ ساخته شود، معنای لازم دارد. ابن منظور در لسان العرب می نویسد:

تقول حَزَنَنی یحزُنُنی حُزْناً فهو محزون... اما الفعل اللازم فانه یقال حَزِنَ یحزَن حَزَناً.

چنانکه ملاحظه می کنید، برای «حَزَنَ یحزُن» مفعول آورده و اسم مفعول آن را نیز یاد کرده است، تا بیان کند که فعل «یحزُن» به ضم حرف زاء، متعدی است؛ سپس تصریح کرده که «یحزَنُ» لازم است.

این کلمه در قرآن نیز به دو صورت لازم و متعدی استعمال شده است. مثال هایی از نوع اول:

إِذْ یقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللهَ مَعَنا(۱)؛ آن گاه که به همنشینش گفت: اندوهگین مباش.

وَقالُوا لا تَخَفْ وَلا تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوکَ(۲)؛



---

۱- سوره ی توبه (۹)، آیه ی ۴۰.

۲- سوره ی عنکبوت (۲۹)، آیه ی ۳۳.

و گفتند: نترس و غم مخور. به یقین، ما تو را رهایی می بخشیم.

لا خَوْفٌ عَلَیکُمُ الْیوْمَ وَلا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ(۱)؛

امروز نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می شوید.

مثال هایی از نوع دوم:

وَلا یحْزُنْکَ الَّذِینَ یسارِعُونَ فِی الْکُفْرِ(۲)؛

کسانی که شتابان در کفر می روند، تو را غمگین نسازند.

لا یحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الأَکْبَرُ(۳)؛ آن بزرگ ترین هراس، آنان را اندوهگین نمی کند.

ولی برخی از مترجمان بدون توجه به حقیقت یاد شده، فعل «یحزُن» در این آیه را به صورت لازم ترجمه کرده اند.

إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیطانِ لِیحْزُنَ الَّذِینَ آمَنُوا(۴)؛

نجوا تنها از شیطان است. می خواهد با آن مؤمنان غمگین شوند (مکارم).

جز این نیست که این رازگفتن از شیطانست، تا غمگین شود آنان که ایمان آوردند (شعرانی).

ص:۴۵

---

۱- ۶. سوره ی زخرف (۴۳)، آیه ی ۶۸.

۲- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی ۱۷۶.

۳- سوره ی انبیاء (۲۱)، آیه ی ۱۰۳.

۴- سوره ی مجادله (۵۸)، آیه ی ۱۰.

جز این نیست که این رازگویی، از شیطانست، تا غمگین شوند آنان که گرویدند(اشرفی).

### ۴. فعل «یلبِسُ»

«لَبْس» مصـدر «لَبَسَ، یلْبِس»، به معنـای مشـتبه ساختن، و آمیختن است و «لُبْس» مصـدر «لَبِسَ، یلْبَس» به معنای لباس پوشـیدن است. ابن منظور در لسان العرب می نویسد:

اَللُبْسُ بالضمّ مصدر قولک لَبِستُ الثَوْبَ اَلْبَسُ. و اللَبْسُ بالفتح مصدر قولک لَبَستُ علیه الامرَ اَلْبِس: خلطتُ؛

لُبس به ضـمه ی لام مصـدر«لَبِستُ الثَوْبَ؛ لباس پوشـیدم» است، مضارع آن «اَلَبَسُ» به فتح باء است؛ ولی «لَبْس» به فتحه ی لام مصدر«لَبَستُ علیه الأمرَ؛ کار را بر او مشتبه ساختم» است و مضارع آن «أَلبِسُ» به کسر باء است.

در آیـات قرآن نیز آنجا که مراد، لبـاس پوشـیدن است، «یلْبَس» به فتـح بـاء به کـار رفته و آنجا که مراد مشـتبه ساختن یا خلط کردن است، «یلْبِس» استعمال شده.

نمونه هایی از نوع اول:

وَمِنْ کُلٍّ تَأْکُلُونَ لَحْماً طَرِیا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْیةً تَلْبَسُونَها(۱)؛

ص:۴۶

---

۱- سوره ی فاطر (۳۶)، آیه ی ۱۲.

و از هر دو [دریای شور و شیرین] گوشتی تازه می خورید و زیوری که آن را می پوشید، بیرون می آورید.

وَیلْبَسُونَ ثِیاباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ(۱)؛

و جامه هایی سبز از حریر نازک و دیبای ستبر بر تن می کنند.

نمونه هایی از نوع دوم:

لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَتَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ(۲)؛

چرا حق را با باطل به هم می آمیزید و حق را کتمان می کنید؛ در حالی که می دانید؟

وَلا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَتَکْتُمُوا الْحَقَّ(۳)؛

حق را با باطل به هم نیامیزید و حق را کتمان نکنید.

لِیرْدُوهُمْ وَلِیلْبِسُوا عَلَیهِمْ دِینَهُمْ(۴)؛

تا [معبودان اهل شرک] آنان را نابود کنند و دینشان را بر آنان مشتبه سازند.

برخی از مترجمان از نکته یاد شده غفلت کرده و آیه زیر را



---

۱- سوره ی کهف (۱۸)، آیه ی ۳۱.

۲- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی ۷۱.

۳- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۴۳.

۴- سوره ی انعام (۶)، آیه ی ۱۳۷.

اینگونه ترجمه کرده اند:

وَلَوْ جَعَلْناهُ مَلَکاً لَجَعَلْناهُ رَجُلاً وَلَلَبَسْنا عَلَیهِمْ ما یلْبِسُونَ(۱)

و اگر او را فرشته ای قرار می دادیم، حتماً وی را مردی قرار می دادیم و حتماً لباسی بر او می پوشانیدیم که آنان هم می پوشند (نجفی خمینی).

و اگر فرشته برسالت بفرستیم، او را بصورت بشری لباسی که مردمان بپوشند، بپوشانیم (بروجردی).

اگر فرشته ئی را برسالت بفرستیم، باید او را (بصورت) مردی قرار دهیم و باو بپوشانیم آنچه مردمان میپوشند (امین اصفهانی).

این ترجمه ها ـ علاوه بر اشکالات متعددی که دارند ـ فعل «لَبَسنا» را بر خلاف تصریح اهل لغت به «لباس بپوشانیم» ترجمه کرده اند و «یلبِسون» را به «بپوشند».

ترجمه ی درست آیه ی شریفه چنین است:

و اگر او را فرشته ای پدیدار می کردیم، او را به صورت مردی در می آوردیم و آنچه را [اکنون بر خود و دیگران] مشتبه می دارند بر آنان مشتبه می داشتیم.

تذکر

ص:۴۸

---

۱- سوره انعام (۶)، آیه ی ۹.

از نمونه ی دوم و چهارم،این نکته بر می آید که علاوه بر یافتن ریشه ی لغت، باید به ساختار آن نیز توجه داشت. چه بسا ماده و ریشه کلمات، یکسان باشند؛ ولی اوزان افعال، معنای آن را متفاوت کنند. ماده ی (ف ــ ر ــ ق) از این قبیل است که اگر بر وزن «فَعَلَ، یفعُلُ» باشد، به معنای فاصله انداختن است و چنانچه بر وزن «فَعِلَ، یفعَل» به کار رود، به معنای ترسیدن است.(۱)

بر این اساس«یَفْرَقُونَ» در آیه ی۵۶ سوره ی توبه باید به «می ترسند» و مانند آن، ترجمه شود. مترجمان به این نکته توجه داشته و آیه ی یاد شده را درست معنا کرده اند. فقط در تفسیر روشن و ترجمه ی تفسیر طبری گویی غفلت شده است:

وَ یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكمْ وَ ما هُمْ مِنْكمْ وَ لكنَّهُمْ قَوْمٌ یَفْرَقُونَ؛

و لیکن گروهی هستند که خودشان را جدا می کنند (مصطفوی).

لکن ایشان گروهی اند که تفریق می کنند (ترجمه ی تفسیر طبری).

ص:۴۹

---

۱- فَرَقْتُ: بَیْنَ الشّی ءِ فَرْقا مِنْ باب قَتَل فَصَلْتُ أَبعَاضَهُ و فَرَقْتُ بَیْن الْحَقّ و الْباطِل فَصلْتُ و فَرِقَ فَرَقاً مِنْ بَابِ تَعِبَ خَافَ وَ یَتَعَدَّی بِالْهَمْزَهِ فَیُقَالُ أَفْرَقْتُهُ ( المصباح المنیر ).

معنای درست آیه:

و به خداوند سوگند می خورند که از شمایند؛ در حالی که از شما نیستند؛ امّا آنان گروهی هستند که می هراسند (گرمارودی).

#### ۴. «جمعوا لکم»

الَّذِینَ قالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکمْ(۱)؛

کسانی که مردم گفتندشان که مردم برای جنگ با شما گرد آمده اند،... (آیتی).

همان کسانی که [برخی از] مردم به ایشان گفتند:«مردمان برای [جنگ با] شما گردآمده اند....» (فولادوند).

کسانی که مردم به آنان گفتند: مردم در برابر شما هم داستان شده اند (گرمارودی).

ترجمه های یاد شده و نظایر آن ها فعلِ«جَمَعُوا» را به صورت لازم (گرد آمده اند) ترجمه کرده اند، در حالی که به تصریح اهل لغت، فعلی متعدی و به معنای «گرد می آورند» است.(۲)

در آیات قرآن نیز این واژه، همواره متعدی به کار رفته است.



---

۱- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی ۱۷۳.
۲- جَمَعَ الشیء عن تَفْرِقه یَجْمَعُه جَمْعاً و جَمَّعَه و أَجْمَعَه فاجتَمع و اجْدَمَعَ، و هی مضارعه ، [ یعنی مشابهه ] و کذلک تَجمَّع و اسْتجمع ( لسان العرب ). الجَمْع: ضمّ الشی ء بتقریب بعضه من بعض، یقال: جَمَعْتُهُ فَاجْتَمَعَ(مفردات راغب ).

فَکَیْفَ إِذا جَمَعْناهُمْ لِیَوْمٍ لا رَیْبَ فیهِ؛(۱) حالشان چگونه خواهد بود در آن روزِ بی تردید، وقتی که همه را گرد آوریم؟ (آیتی).

یَوْمَ یَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَیَقُولُ ما ذا أُجِبْتُمْ؛(۲)[یاد کن] روزی را که خدا پیامبران را گرد می آورد (فولادوند).

فَتَوَلَّی فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ کَیْدَهُ ثُمَّ أَتی؛(۳) آن گاه فرعون، بازگشت و همه تدبیر خود را فراهم آورد؛ سپس به وعده گاه آمد (گرمارودی).

معدودی از مترجمان به نکته ی یاد شده توجه کرده و ترجمه ای دقیق ارائه کرده اند.

کسانی که مردم به آنان گفتند: به یقین مردمان [کافر] برای [نبرد] با شما [سپاه] فراهم آورده اند (انصاری).

آنانکه گفتند بایشان مردمان که کافران لشکر جمع کردند برائی شما (دهلوی).

باید دانست که مفعول «جمعوا» در آیه نیامده و آن، به مناسبت حکم و موضوع عِدّه وعُدّه است. کلمه ی«سپاه» و «لشکر» در دو ترجمه ی فوق، بیان گر این تقدیر است.

ص:۵۱

---

۱- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی۲۵.

۲- سوره ی مائده (۵)، آیه ی۱۰۹.

۳- سوره ی طه (۲۰)، آیه ی ۶۰.

## ۵. «ثالِثُ ثَلاثَه»

### اشاره

لَقَدْ كفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَه؛(۱)

آنان که معتقد شدند خدا سومی آن سه تا است، بی گمان کافر شدند (حداد عادل).

هر آینه کافر شدند کسانی که گفتند: خداوند یکی از سه [خدا] است (مجتبوی).

### نقد و بررسی

بسیاری از مترجمان(۲)«ثالِثُ ثَلاثَهٍ» را به «سومی یا سومینِ سه تا» ترجمه کرده انـد و معدودی(۳) از آنان عبارت یادشده را به «یکی از سه» بازگردانده اند.

تفاوت معنایی دو ترجمه ی مـذکور آشـکار است؛ «خـدا سومی آن سه تا است» گویای سه گزارش است؛ یکم اینکه سه خـدا وجود دارد. دوم، خدا یکی از آن هاست. سوم، خدا در مرتبه ی سوم قرار گرفته



---

۱- سوره ی مائده (۵)، آیه ی۷۳.

۲- آقایـان عبدالمحمـد آیتی، قرشـی در احسن الحـدیث ، شـعرانی، فولادونـد، فیض الاسـلام، رضـایی و همکارانشـان، برزی، پورجوادی، بلاغی در حجه التفاسـیر ، حلبی، خسروی، خواجوی، رهنما، مصطفوی در تفسیر روشن ، فارسی، یعقوبی در تفسیر کوثر و عده ای دیگر.

۳- آقایان مشکینی، مکارم، گرمارودی، انصاریان، الهی قمشه ای، انصاری و پاینده.

است؛ ماننـد اینکه گفته شود: زیـد سومی سه فرزنـدِ عَمرو است؛ یعنی اولاً،زیـد سه فرزند دارد، ثانیاً، زید یکی از آن هاست و ثالثاً، او فرزند سوم است.

ولی «عبـارت خداونـد، یکی از سه خـداست» حاکی از دو گزارش است؛ یکم، سه خـدا وجود دارد.دوم، خداونـد یکی از آن هاست، بـدون بیان مرتبه ی او. ماننـد اینکه گفته شود: زیـد یکی از سه فرزنـد عَمرو است. در این عبارت، رتبه ی زید در میان فرزندان، تعیین نشده است.

پس از اذعـان به تفـاوت مفـاد دو ترجمه ی یـاد شـده، بایـد بنگریم «ثـالث ثلاثه» در زبان عرب در چه معنایی به کار می رود. قضـاوت در این خصوص بـا لغت شـناسان و ادیبان است. آن ها تصـریح می کننـد که «ثالث ثلاثه» به معنای یکی از سه است، بدون تعیین مرتبه ی آن. ابن منظور در لسان العرب می نویسد:

ابن سـکیت گفته است: گفته می شود «هو ثـالِثُ ثَلاثَهٍ»؛ در اینجا«ثالِث» به «ثَلاثَه» اضافه می شود و همچنین است تا عـدد ده و تنوین در آن نمی آیـد [ثالِثٌ ثالثهً گفته نمی شود]؛ اما اگر دو عدد مختلف باشـند، هر دو وجه جایز است: «رابعُ ثلاثهٍ»؛ یا«رابعٌ ثلاثهً» چنانکه می گویی: «ضاربُ زیـدٍ» و «ضاربٌ زیداً»؛ زیرا معنایش این است که او [با ملحق شدنش به مثلاً سه نفر] سه تا را چهار کرد؛ امّا اگر عددها یکسان باشند، باید اولی به دومی اضافه

شود؛ زیرا در این صورت عـدد اول، اسم به شـمار می آیـد و از آن، معنـای فعلی اراده نمی شود؛ بلکه از «ثالِثُ ثَلاثَهٍ» این معنا اراده می شود که آن یکی از سه تا است. (۱)

آلوسی آورده است:

و «ثالِثُ ثَلاثَهٍ» لایکون إلا مضافا کما قال الفراء، و کذا- رابع أربعهٍ- و نحوه، و معنی ذلک أحد تلک الأعداد لا الثالث و الرابع خاصه(۲)؛

«ثـالِثُ ثَلاـثَهٍ» ـ چنـانکه فرّاء گفته است، جز به اضـافه ی «ثالِث» به «ثَلاثَه» صـحیح نیست و همچنین است «رابع أربعه» و مانند آن، و معنایش این است: آن، یکی از آن عددِ (مضاف الیه) است، نه سومین و چهارمین.

ابن عاشور می نویسد:

فقوله: ثالِثُ ثَلاثَهٍ معناه واحد من تلک الثّلاثه، لأنّ العرب تصوغ من اسم العدد من اثنین إلی عشره، صیغه فاعل

ص:۵۴

---

۱- قال ابن السـکیت: یقال هو ثالث ثلاثه، مضاف إلی العشره، و لا ینوّن، فإن اختلفا، فإن شئت نوَّنت، و إن شئت أَضفت، قلتَ: هو رابعُ ثلاثهٍ، و رابعٌ ثلاثهً، کما تقول: ضاربُ زیدٍ، و ضاربٌ زیداً، لأَن معناه الوقوع ای کمَّلَهم بنفسه أَربعه و إِذا اتفقا فالإِضافه لا غیر لأَنه فی مذهب الأَسـماء، لأَنک لم ترِد معنی الفعل، و إِنما أَردت: هو أَحد الثلاثه و بعضُ الثلاثه (لسان العرب ، ذیل ماده (ث. ل.ث).

۲- روح المعانی ، ج ۳، ص۳۷۲.

مضافا إلى اسم العدد المشتقّ هو منه لإراده أنّه جزء من ذلك العدد؛(۱)

سخن خداوند (ثالِثُ ثَلاثَهٍ) به این معناست: یکی از آن سه تا؛ زیرا عرب از اسماء عدد ـ از دو تا ده ـ صیغه ی اسم فاعل می سازد و آن را به همان عددی که این صیغه را از آن ساخته است اضافه می کند، تا برساند آن، جزئی از آن عدد است.

بر این اساس «ثانِیَ اثْنَیْن»(۲) در باره ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به معنای یکی از دو تن است، نه دومی دو تن. درترجمه ی این عبارت نیز بسیاری از مترجمان به راه صواب نرفته و «ثانِیَ اثْنَیْن» را به گونه ای دیگر ترجمه کرده اند: «دوم دو نفر» (قرشی). در حالی که دوّمین نفر بود (مکارم). در حالی که دوّمین دو [تن] بود (رضایی و همکارانشان). بود دومی دو نفر (شعرانی). و او نفر دوم از دو تن بود (فولادوند).

### ۶. واژه ی «أنعام»

واژه ی انعام ۳۱ بار در قرآن آمده است. بیشتر مترجمان آن را به «چارپایان» باز گردانده اند و برخی نیز «دام ها» را معادل آن دانسته



---

۱- التحریر و التنویر ، ج ۵، ص: ۱۷۲. برای اطلاع بیشتر ر.ك: النحو الوافی، ج۴، ص۵۱۴ـ۵۱۸.

۲- سوره توبه (۹)، آیه ی ۴۰.

اند.

بررسی واژه ی «أنعام» در لغت عرب و بررسی واژه های «چارپا» و «دام» در زبان فارسی نشان می دهد که هیچ یک از دو ترجمه، دقیق نیست؛ بلکه باید به نادرستی آن ها اذعان کرد. غالب قریب به اتفاق لغت دانان عرب و مفسران ادیب و لغت شناس تصریح می کنند که «أنعام» فقط به شتران، گاوان و گوسفندان گفته می شود.(۱)

ص:۵۶

---

۱- «النعم: بقر و غنم و إبل، و هو جمع لا واحد له من لفظه، و جمع النعم أنعام یذکر و یؤنث» ( مجمع البحرین ، ج ۶، ص۱۷۹). «و النَّعَمُ مختصٌّ بالإبل، و جمْعُه: أَنْعَامٌ، و تسميتُهُ بذلك لكون الإبل عندهم أَعْظَمَ نِعْمةٍ، لكنِ الأَنْعَامُ تقال للإبل و البقر و الغنم، و لايقال لها أَنْعَامٌ حتى يكون فی جملتها الإبل» (مفردات راغب ). «و قال ابن الأَعرابی: النعم الإِبل خاصه، و الأَنعام الإِبل و البقر و الغنم... و قال الفراء: النَّعَم ذكر لايؤَنث، و يجمع على نُعْمانٍ مثل حَمَل و حُمْلانٍ، و العرب إِذا أَفردت النَّعَم لم يريدوا بها إِلا الإِبل، فإِذا قالوا الأَنْعَام أَرادوا بها الإِبل و البقر و الغنم» ( لسان العرب ، ج ۱۲، ص۵۸۵). «و هی جمع النعم و هی الإبل و البقر و الغنم من الضأن و المعز و لایقال لجنس منها علی الانفراد نعم إلا للإبل خاصه لأنها یغلب علیه جمله و تفصیلا» ( مجمع البیان ، ج ۲، ص۷۱۲). «الأنعام: الإبل و البقر و الغنم، واحدها نعم، و هو جمع لا واحد له من لفظه، و سمیت بذلک لنعومه مسّها» ( البحر المحیط ، ج ۳، ص: ۴۳). قوله: «و الانعام» فهی الإبل، و البقر، و الغنم من الضأن و المعز و لایقال لجنس منها علی الانفراد نعم إلا الإبل خاصه لأنه غلب علیها فی التفصیل و الجمله ( التبیان ، ج ۲، ص۴۱۲).

در زبان فارسی، «چارپا» معنایی بسیار گسترده تر دارد و آن هر حیوانی است که بر روی چهار دست و پا راه می رود و«دام» به هر حیوان اهلی گفته می شود که در قیاس با «انعام» ـ به اصطلاح ـ عموم و خصوص من وجه است.

آیات قرآن نیز حاکی است که انعام، معنای گسترده ی چارپا و دام را ندارد.

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنِينَ... والْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعامِ و الحَرْث؛(۱) دوستداری خواستنی ها از زنان و فرزندان... و اسب های نشاندار و چارپایان و کشتزاران، برای مردم، آراستگی یافته است (گرمارودی).

در این آیه، «انعام» مقابل «خیل؛ اسبان» قرار داده شده است.

وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها لَكُمْ فِيها دِفْ ءٌ وَ مَنافِعُ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ... وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوها وَ زِينَةً وَ يَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ؛(۲)



---

۱- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی۱۴.

۲- سوره ینحل (۱۶)، آیات ۵ و ۸.

و چارپایـان را آفریـد که در [پوست] آنـان برای شـما گرمـا و سودهـایی [دیگر] است و از آن هـا می خوریـد... و نیز اسـبان و اسـتران و درازگوشـان را [آفریــد] تـا سوارشـان شویــد و تـا مـایه آراســتگی [باشــند] و چیزهـایی می آفرینـد کـه نمی دانید (گرمارودی).

در این آیه، «انعام» مقابل «خَیْل و بِغال و حَمیر؛ اسبان، استران و درازگوشان» قرار گرفته است؛ در حالی که این ها از چارپایان به شمار می آیند.

بلی؛ برخی لغت دانان، «انعام» را به حیوانات چرنـده معنا کرده اند.(۱) بر این فرض نیز «چارپایان» و«دام ها» معادل آن نیسـتند. در این گونه موارد که معـادلی در زبـان مقصـد یـافت نمی شود، نزدیـک ترین معـادل آورده می شود و معنـای دقیق کلمه در پرانتز و مانند آن، ثبت می گردد؛ مثلاً «وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها لَکمْ»:

خداوند، دام ها [شتران، گاوان و گوسفندان] را برای شما آفرید.

یا معنای کلمه دقیقاً آورده می شود:

و شتر و گاو و گوسفند، آفرید آن ها را برای شما (شعرانی).

### ۷. واژه ی «اِن»

ابن هشام در مغنی اللبیب، برای واژه ی «اِن» چهار وجه یاد می کند.



---

۱- «و النَّعَم: واحد الأَنْعَام و هی المال الراعیه» ( لسان العرب ).

«اِن» شرطیه (وصلیه و غیر آن) «اِنْ» نافیه، «اِن» مخففه ی از ثقیله و «اِن» زایده.

در قرآن کریم هر چهار نوع به کار رفته است؛ لذا بر مترجمان و مفسران است که با توجه به خصوصیاتی که برای برخی از آن ها ذکر شده و نیز با قراین موجود در کلام، آن ها را متمایز کنند و در هر مورد، معنا و ترجمه ای مطابق آن را ارائه نمایند؛ ولی در پاره ای از ترجمه ها دقت لازم نشده و خطاهایی صورت گرفته است. مثال هایی از این قبیل:

مثال اول

لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ إِذْ بَعَثَ فِیهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ.... وَإِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ.(۱)

خداوند بر مؤمنان منت نهاد [= نعمتی بزرگ بخشید]، هنگامی که در میان آن ها پیامبری از خودشان بر انگیخت؛ هر چند پیش از این، در گمراهی آشکار بودند (مکارم).

...اگر چه بودند در پیش، هر آینه در گمراهی روشن (شعرانی).

...هر چند که از پیش، در گمراهی آشکاری بودند (جعفری درتفسیر کوثر).

...هر چند از آن پیش، در گمراهی آشکاری بودند (آیتی).



---

۱- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی ۱۶۴.

در ترجمه های یاد شده و برخی دیگر از ترجمه ها، (۱)حرف «اِن»، شرطیه ی وُصلیه شمرده شده است؛ در حالی که به دلیل وجود لام(۲) در خبر (لَفِی ضَلالٍ) «اِن» مخففه ی از ثقیله است نه «اِن» شرطیه.

علاوه بر این، از نظر معنا نیز «اِن» شرطیه نامفهوم است. توضیح اینکه آیه ی شریفه، یکی از بزرگ ترین، بلکه بزرگ ترین نعمت خدا را یادآور می شود و آن، بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، به هدف تلاوت آیات الهی، تزکیه ی نفوس و تعلیم کتاب و حکمت. در این راستا، تحقق ضلالت، جایگاه این نعمت را بهتر آشکار می کند؛ یعنی چون مردم بی هیچ تردید در گمراهی آشکاری بودند، ضرورت داشت که نعمت نبوت را ارزانی آنان کنیم؛ ولی اگر این «اِن» شرطیه ی وُصلیه باشد، معنایش این است که اگر چه گمراه بودند، ما برای آنان پیامبر فرستادیم؛ مانند آن است که کسی بگوید: اگر چه تو گرسنه بودی، من برای تو غذا فرستادم. در این جا متکلم باید بگوید: تو قطعاً گرسنه بودی؛ لذا لازم بود برای تو غذا بفرستم و من این کار را کردم. بر این اساس، جمله چنین ترجمه می شود:



---

۱- بروجردی، پاینده، ، پورجوادی، حلبی، خسروی، خواجوی، طالقانی در پرتوی از قرآن، کاویانپور، مصطفوی در تفسیر روشن و.... .

۲- این لام را در اصطلاح، «لام فارقه» می نامند.

...و به راستی، پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند (گرمارودی).

مثال دوم

وَإِنْ كانُوا لَيقُولُونَ . لَوْ أَنَّ عِنْدَنا ذِكْراً مِنَ الأَوَّلِينَ .لَكُنّا عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ؛(۱)

و گر چه آنان می گفتند: اگر کتاب پندآموزی از پیشینیان نزد ما می بود قطعاً ما بندگان بی آلایش خدا می شدیم (فارسی).

اگر چه می گفتند: اگر از پیشینیان نزد ما کتابی مانده بود، ما از بندگان مخلص خدا می بودیم (آیتی).

اگر چه (کافران) گویند: اگر کتابی از گذشتگان نزد ما بود بندگان اخلاصمند خدا بودیم (پاینده).

در این ترجمه ها و نظایر آن،(۲)«اِن» در «وَإِنْ كانُوا لَيقُولُونَ» شرطیه ی وُصلیه شمرده شده است؛ در حالی که به دلیل حرف لام در «لیقولون» اِن، مخففه ی از ثقیله است؛ پس باید این گونه ترجمه شود:



---

۱- سوره ص (۳۸)، آیات ۱۶۷ تا ۱۶۹.

۲- مانند ترجمه ها ی آقایان ارفع، اشرفی و... .

و بی گمان می گفتند: اگر نزد ما خبری از پیشینیان می بود،ما از بندگان ناب خداوند می بودیم (گرمارودی).

در آیات ۴۱ سوره ی روم، ۲ سوره ی جمعه، ۱۴۳ سوره ی بقره و آیات متعدد دیگر، «اِن» مخففه ی از ثقیله به کار رفته است؛ ولی عده ای از مترجمان، آن را «اِن» شرطیه معنا کرده و مفاد آیات را دگرگون ساخته اند.

### ۸. «ه» وحدت

به آخر برخی از کلمات عرب، حرف تاء (ه) افزوده می شود، تا بر وحدت دلالت کند. این حرف، کلمه را به حسب ظاهر، مؤنث می کند و از نظر ادبی، حکم مؤنث را داراست؛ ولی از نظر معنا بر یک فرد، دلالت می کند، نه چیزی دیگر؛ مثلاً گفته می شود «تَمر» به معنای خرما اسم جنس است؛ ولی اگر به آخر آن، حرف «تاء» افزوده شود و به صورت «تمره» باشد، به معنای «یک خرما» است. از همین قبیل است «بقر» و «بقره» بقر به معنای گاو یا گاوان است؛ ولی «بقره» یعنی یک گاو؛ چه ماده باشد و چه نر. توجه نکردن به این قاعده ی لغوی، موجب شده است که برخی از مترجمان، واژه ی «بقره» در آیات سوره ی بقره را به گاو ماده ترجمه کنند.

ص:۶۲

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً؛(۱)

موسی به قوم خود گفت: «خداوند به شما دستور می دهد ماده گاوی را ذبح کنید» (مکارم). (۲)

در حالی که «بقره» یعنی یک گاو و لفظ آن، دلالتی ندارد بر اینکه آن ماده است یا نر. قراینی هم در میان نیست تا از نر یا ماده بودن آن گاو، حکایت کند. ابن منظور می نویسد:

«بقر» اسم جنس است. ابن سیده گوید: «بقره» چه اهلی وچه وحشی، هم به نر آن گفته می شود و هم به ماده ی آن.(۳)

البقر: معروف، و هو اسم جنس، و تطلق البقره علی الذکر و الأنثی و انّما دخلت الهاء لأنّه واحد من الجنس، و جمعها بقرات (۴)؛

معنای«بقر» معلوم است و آن، اسم جنس است و بر نر و ماده اطلاق می شود. جز این نیست که «ه» بر آن در آمده

ص:۶۳

---

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی۶۷ .
۲- آقایان مشکینی، فولادوند، فارسی و کاویانپور نیز «بقره» را ماده گاو دانسته اند.
۳- «البَقَرُ: اسم جنس. ابن سیده: البَقَرَهُ من الأَهلی و الوحشی یکون للمذکر و المؤنث، و یقع علی الذکر و الأُنثی قال غیره: و إِنما دخلته الهاء علی أَنه واحد من جنس» ( لسان العرب ).
۴- المصباح المنیر .

است، تا بر یک رأس دلالت کند، و جمعش «بقرات» است.

البقر: اسم جنس، و البقره تقع علی الذکر و الأنثی؛(۱)

«بقر» اسم جنس است و«بقره» به نر و ماده گفته می شود.

البته برخی مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان و ابو حیان در البحر المحیط بر این باورند که «بقره» به گاو ماده گفته می شود. از کلام راغب نیز در مفردات این نظر بر می آید. بر این اساس، ترجمه ی«بقره» به گاو ماده، خالی از وجه نیست، هر چند پذیرش از اهل لغت هنگام تعارض گفته ی آنان با اهل تفسیر، اگر متعین نباشد، اولی است.

شایان ذکر است که توصیف «بقره» به اینکه نه «بَکر» باشد «نه فارض» (یقُولُ انّها بَقَرَهٌ لا فارِضٌ وَلا بِکْرٌ) (۲) بر اینکه مراد از «بقره» گاو ماده است دلالتی ندارد؛ زیرا بر فرض اینکه «بکر» صفت گاو ماده باشد، این وصف بعد از بهانه گیری های بنی اسرائیل افزوده شد و به هیمن دلیل، وصف گاو به اینکه آبکش و شخم زننده نباشد (لا ذَلُولٌ تُثِیرُ الأرْضَ وَلا تَسْقِی الْحَرْثَ) (۳) نیز دلالت بر نر بودن گاو ندارد؛ اگر چه معمولاً از گاو نر برای شخم زنی و آب کشی استفاده می کنند.



---

۱- صحاح .

۲- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۶۱ .

۳- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۷۱.

## بخش دوم: هیأت کلمه

### اشاره

شناخت هیأت کلمه در ترجمه و تفسیر قرآن، نقشی اساسی دارد. مقصود از هیأت کلمه، خصوصیاتی است که غالباً در علم صرف، بررسی می شود؛ مانند تعیین ماضی، مضارع و امر بودن کلمه، معلوم و مجهول بودن آن، اسم، صفت و فعل بودن کلمه، مفرد، مثنی یا جمع بودن یک واژه و نیز دیگر ویژگی هایی است که مربوط به اشکال گوناگونی است که بر یک واژه وارد می شود تا معانی مختلفی را ارائه کند؛ لذا عدم شناخت درست هیأت کلمه، لغزش در فهم درست آن را در پی دارد و در قرآن کریم، موجب خطا در ترجمه و تفسیر آیات الهی می شود. نمونه هایی از این قبیل را یادآور می شویم.

### ۱. فعل «اَدری»

در آیه ی زیر

لَوْ شاءَ اللهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَیکُمْ وَلاأَدْراکُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِیکُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَفَلاتَعْقِلُونَ؛(۱)

بگو: اگر خدا می خواست، من آن را بر شما تلاوت نمی کردم و شما را از آن، آگاه نمی ساختم و پیش از این در میان شما عمری زیسته ام (آیتی). (۲)

ص:۶۵

---

۱- سوره یونس (۱۰)، آیه ی۱۶.

۲- در ترجمه های آقایان زین العابدین رهنما، فیض الاسلام، خواجوی، کاویانپور، فارسی، نجفی خمینی در تفسیر آسان، مکارم شیرازی در تفسیر نمونه و قرائتی در تفسیر نور، این لغزش دیده می شود.

در این ترجمه، «اَدری» که صیغه ی اول فعل ماضی از باب اِفعال (اَدریٰ، یُدری، اِدراءاً) و حاوی ضمیر «هو» است که به «الله» باز می گردد، با صیغه ی سیزدهم (متکلم وحده) از فعل مضارع (اُدری) یا ماضی (اَدریتُ) خلط شده است؛ لذا «اَدراکم به» چنین ترجمه شده است: «شما را از آن، آگاه نمی ساختم». در حالی که فعل مضارعِ آن «یُدری» و متکلم وحده ی آن «اُدری» است، نه «اَدریٰ». گفتنی است که فعل «اَدریٰ» نمی تواند صیغه ی سیزدهم فعل مضارع از ثلاثی مجرد «دِرایه» نیز شمرده شود؛ زیرا اولاً «دِرایه» به معنای فهمیدن و دریافتن است، نه فهماندن و آگاه ساختن و ثانیاً، مضارعِ آن بر وزن «یفعِل» است، نه «یفعَل»؛ یعنی اگر از دِرایه می بود، صیغه ی اولِ مضارع آن «یدری» و صیغه ی سیزدهم آن «اَدری» می شد، نه «اَدریٰ». شاهد آنچه یاد شد، آیات متعددی از قرآن است؛ از جمله:

وَما أَدْراکَ ما لَیلَهُ الْقَدْرِ؛ و چه چیز به تو فهمانده که شب قدر چیست.(۱)

وَإِنْ أَدْرِی أَ قَرِیبٌ أَمْ بَعِیدٌ ما تُوعَدُونَ؛(۲)

ص:۶۶

---

۱- سوره ی قدر (۹۷)، آیه ی ۲.

۲- سوره ی انبیاء (۲۱)، آیه ی ۱۰۹.

و نمی دانم آیا آنچه وعده داده می شوید، نزدیک است یا دور؟

فعل «اَدریٰ» در آیه ی اول، صیغه ی اول از فعل ماضی باب افعال است که نظیر آیه ی مورد بحث می باشد و «أَدْرِی» در آیه ی دوم، صیغه ی سیزدهم از فعل مضارع ثلاثی مجرد است.

### ۲. فعل «لا تَعْدُ»

در آیه ی زیر (کهف/ ۲۸):

وَ لا تَعْدُ عَیناکَ عَنْهُمْ؛ و دو دیده ات را از آنان بر مگیر (فولادوند).(۱)

«تَعْدُ» فعل مضارع است که به وسیله ی «لا»ی نهی، مجزوم شده و لام الفعل آن به همین دلیل، حذف شده است. در اصل، «تَعدو»(۲) بر

ص:۶۷

---

۱- آقایان : محمد علی رضایی و همکارانش، ناصر مکارم شیرازی، کاظم بهرام پور و محسن قرائتی در تفسیر نور نیز «لا تعُد» را به صورت خطاب و «عیناک» را به صورت مفعول معنا کرده اند.

۲- عَدَاهُ عن الأَمْرِ عَدْواً و عُدْواناً و عَدّاه، کلاهما: صَرَفَه و شَغَله (لسان العرب). و ظاهر« وَ لا تَعْدُ عَیْناک عَنْهُمْ» نهی العینین عن أن تعدوا عن الذین یدعون ربهم، أی أن تجاوزاهم، أی تبعدا عنهم. و المقصود: الإعراض، ... و معنی نهی العینین نهی صاحبهما، فیؤول إلی معنی: و لا تعدی عینیک عنهم.و هو إیجاز بدیع (التحریر و التنویر ، ج۱۵، ص۵۵).

وزن «تدعو» بوده است. فعل «تعدو» فعلی است مشترک میان صیغه ی چهارم (مفرد مؤنث غایب) و صیغه ی نهم (مفرد مذکر مخاطب) که قرائن کلامی، تعیین کننده است. در آیه ی شریفه، «عینا (= عَینان)» به دلیل اینکه مرفوع است،(۱) فاعل برای «لا تعد» است پس نمی تواند صیغه ی نهم، یعنی مخاطب مذکر باشد؛ ولی ترجمه ی یاد شده و نظایر آن، این فعل را مخاطب گرفته و «عیناک» را مفعول آن شمرده اند. ترجمه ی درست آیه ی شریفه چنین است:

و دیدگانت از آنان برنگردد (مجتبوی).

### ۳. فعل های«لا یُعَذِّبُ» و «لا یُوثِقُ»

در آیات زیر

فَیَوْمَئِذٍ لا یُعَذِّبُ عَذابَهُ أَحَدٌ *وَ لا یُوثِقُ وَثاقَهُ أَحَدٌ.(۲)

فعل های«لا یُعَذِّبُ» و«لا یُوثِقُ» فعل هایی معلومند؛ ولی عده ای از مترجمان، آن را به صورت مجهول بازگردانده اند:

و در آن روز چون عذاب او کسی عذاب نشود.* و چون بند او کسی را نه بندند (رهنما).

ص:۶۸

---

۱- عینان، مثنای عین است و در تثنیه، الف علامت رفع می باشد.

۲- سور ه ی فجر (۸۹)، آیات ۲۵ و ۲۶.

پس آن روز چنین عذاب کرده نشود چون عذاب او احدی *و بند کرده نشود چون بند کردن او احدی (شعرانی).

ترجمه ی صحیح چنین است:

پس آن روز، کسی چون عذاب کردن او عذاب نکند.* و هیچ کس چون به بند کشیدن او، به بند نکشد. (گرمارودی).

شایان ذکر است برخی از ترجمه های کهن، فعل های یاد شده را مجهول معنا کرده اند؛ ولی نه از سر غفلت، بلکه به گمان قوی، بر اساس قرائتی دیگر بوده است.

دقت نداشتن به معلوم و مجهول بودن افعال در ترجمه ها امری شایع است مانند: «يُرْجَع » در آیه ی۱۲۳ سوره ی هود و«يُرْجَعُون » در بسیاری از آیات.

### ۴. وصف «الْمُسْتَعانُ»

در این دو آیه:

وَاللهُ الْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ؛(۱)

و بر آنچه توصیف می کنید، خدا یاری ده است (فولادوند).

ص:۶۹

---

۱- سوره ی یوسف (۱۲)، آیه ی ۱۸.

خدا بر آنچه وصف می کنید، یار و مدد کار من است (قرشی در احسن الحدیث).

رَبُّنَا الرَّحْمنُ الْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُون؛(۱)

پروردگار ما همان بخشایشگر دستگیر است (فولادوند).

اِستعانه (مصدر «مستعان») از باب استفعال و به معنای یاری خواستن است. اسم فاعل آن، «مُستعین» یعنی کسی که یاری می طلبد و اسم مفعول آن «مُستعان» کسی است که از او یاری خواسته می شود(۲). با توجه به آنچه گفته شد، در ترجمه های فوق، دو لغزش مشاهده می شود؛ یکی مربوط به صیغه ی کلمه است و آن، مشتبه شدن اسم مفعول به اسم فاعل است و دیگری مربوط به معنای کلمه است و آن، توجه نکردن به معنای طلب در کلمه است. آنچه در ترجمه ها ی فوق آمده، معنای کلمه ی «مُعین» اسم فاعل از مصدر «اِعانه» به معنای یاری دادن است؛ در حالی که «مُستعان»، اسم مفعول از مصدر استعانه به معنای یاری خواستن است.

بر اساس آنچه یاد شد، جمله ی مذکور چنین ترجمه می شود:



---

۱- سوره ی انبیاء (۲۱)، آیه ی ۱۱۲.

۲- و اللّه المستعان أی: المطلوب منه العون علی احتمال ما تصفون من هلاك یوسف(البحر المحیط ، ج۶، ص۲۵۱).

و خداست که باید بر آنچه بیان می کنید، از او یاری خواست. (مجتبوی).

و دقیق تر

فقط(۱) خداوند است که بر آنچه بیان می کنید، از او درخواست یاری می شود.

### ۵. کلمه ی «وَرِق»

در آیه ی زیر

فَابْعَثُوا أَحَدَکُمْ بِوَرِقِکُمْ هذِهِ إِلَی الْمَدِینَهِ؛(۲)

اکنون از خویش، یک تن را با این درهمتان به شهر گسیل کنید (گرمارودی).

سخن درباره ی «وَرِق» است. در این ترجمه و بسیاری از ترجمه ها(۳) این واژه به «درهم» به صورت مفرد ترجمه شده است؛ در حالی که این کلمه به تصریح اهل لغت، به معنای «دراهم / درهم ها» است.

ص:۷۱

---

۱- چون خبر یعنی «المستعان» معرَّف به ال است، جمله ی «الله المستعان» حاوی معنای حصر می باشد.

۲- سوره ی کهف (۱۸)، آیه ی۱۹.

۳- ترجمه های آقایان آیتی، انصاریان فارسی، فولادوند، جعفری، مجتبوی، مشکینی، مکارم و... .

ابن منظور در لسان العرب می نویسد:

الوَرِق و الوِرْق و الوَرْق: الدَّراهم... و فی الصحاح، الدراهم المضروبه قال ابو الهَیثم الوَرِقُ و الرِقَه: الدراهم خاصَه؛ وَرِق و وِرْق و وَرق یعنی درهم ها...و در کتاب صحاح آمده است آن درهم های مسکوک است و ابوهیثم گفته: وَرق و رِقه فقط درهم های (پول های) نقره ای است.

و در کتاب العین، نگارش خلیل آمده است:

الوَرِقُ و الرِقه اسم للدراهم؛ ورِق و رِقَه نام درهم هاست.

راغب نیز در مفردات خود می نویسد:

الوَرِقُ بالکسر: الدراهم. قال تعالی «فابعثوا احدکم بورقکم هذه.»؛ وَرِق به کسره راء یعنی درهم ها خداوند فرمود: یکی از خودتان را با این درهم هایتان (پول های نقره ای) بفرستید.

همان گونه که ملاحظه می شود، لغت شناسان «دراهم» به صورت جمع را معادل«وَرِق» دانسته اند، نه «درهم» به صورت مفرد را.

علاوه بر تصریح اهل لغت، ظاهر حال نیز نشان می دهد که اصحاب کهف با خود درهم هایی داشته اند؛ چرا که اولاً تعدادشان حداقل هفت نفر بوده و ثانیاً بر اساس روایات، برخی از آنان از سران و اشراف بوده اند؛ لذا دقیق تر، آن است که نوشته شود:

ص:۷۲

اکنون یکی را از [میان] خود، با این سکه ها که دارید، به شهر بفرستید (طاهری).

### ۶. کلمه ی «عَمَدٍ»

در این آیه

خَلَقَ السَّماواتِ بغیر عَمَدٍ تَرَوْنَها.(۱)

خداوند، آسمان ها را بدون ستونی که ببینید آفرید (قرائتی در تفسیر نور).

[او] آسمان ها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید (مکارم).

آسمان ها را بی ستونی که ببینیدش آفرید (مجتبوی).

در ترجمه های مذکور و بسیاری دیگر از ترجمه ها(۲) واژه ی «عَمَد» به صورت مفرد معنا شده؛ در حالی که این واژه، جمع و به معنای ستون هاست.

راغب در مفردات می نویسد:



---

۱- سوره ی لقمان(۱۳)، آیه ی ۱۰.

۲- ترجمه های آقایان محمد مهدی فولادوند، ابوالحسن شعرانی، بهرام پور، و تفسیر روشن از آقای حسن مصطفوی.

العَمود، خشبٌ تعتمد علیه الخیمه و جَمعه عُمُدٌ و عَمَدٌ. قال تعالی: «فی عمدٍ مُمدَّدَه(۱)»؛

عمود، چوبی است که خیمه بر آن نهاده شود و جمع آن عُمُدٌ و عَمَدٌ است. خداوند فرمود: «در ستون هایی دراز و کشیده (مجتبوی). »

در لسان العرب نیز آمده است:

العمود، الخشبه القائمه فی وسط الخباء و الجمع اَعمِده و العَمَدُ اسم للجمع؛

عمود، آن چوبی است که در وسط خیمه بر پا می دارند. جمعش «اَعمِده» است و «عَمَد» اسم جمع آن است.

بر این اساس، ترجمه درست آیه چنین است:

آسمان ها را بدون ستون هایی که آن ها را ببینند، آفریده (انصاریان).

یعنی آسمان ها ستون هایی دارند، ولی شما آن ها را نمی بینید.

ترجمه ی نخست می نماید که یک ستون که نادیدنی است، آسمان ها را نگه داشته؛ ولی بر اساس ترجمه ی مطابقی، آیه ی شریفه، از آن حکایت دارد که در این میان، ستون های بسیاری آسمان ها را نگه داشته و مانع از فروپاشی آن هاست. اگر آیه ی شریفه، به جاذبه

ص:۷۴

---

۱- سوره ی همزه(۱۰۴)، آیه ی۹.

اجرام، اشاره داشته باشد که علم امروز آن را اثبات می کند، آیه ی شریفه، گویای آن است که جاذبه ها و نیرو های متعددی مایه ی نگهداشت کرات آسمانی است.

تذکر

برخی از مترجمان، آیه ی مورد بحث را به گونه ای دیگر ترجمه کرده اند:

خدا آسمان ها را به طوری که شما مشاهده می کنید، بدون ستون [و تکیه گاه] آفرید (کاویانپور).

در ترجمه های پیشین جمله ی «ترونها» صفت برای «عَمَدٍ» شمرده شده و ضمیر «ها» در آن به «عَمَد» باز گردانده شده است؛ ولی در این ترجمه و نظایر آن،(۱)ضمیر به «سماوات» ارجاع داده شده و جمله ی «ترونها» جمله ای مستأنفه به شمار آمده است، نه توضیح و صفت «عَمَد». بر این اساس، مفاد آیه چنین می شود:«خداوند، آسمان ها را بدون ستون هایی آفرید. شما می بینید آن ها هیچ ستونی ندارند و به جایی تکیه نزده اند».

اما باید توجه داشت که چنانچه این معنا مراد بود، جمع آوردن «عمد» توجیهی نداشت.



---

۱- ترجمه های آقایان بلاغی در حجه التفاسیر ، بروجردی، خسروی، نوبری و برخی دیگر.

### ۷. کلمه ی«أَصابِع»

در آیه ی زیر

یجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ مِنَ الصَّواعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ؛(۱)

از [مهیب] آذرخش [و] بیم مرگ، سرانگشتان خود را در گوش هایشان می نهند (فولادوند).

در این ترجمه و بسیاری از دیگر ترجمه ها(۲) کلمه ی «صواعق» که جمع «صاعقه»(۳) است، به صورت مفرد (آذرخش) معنا شده و این، در ترسیم تشبیه منافقان به گرفتاران در صاعقه یا صاعقه ها اثری بسزا دارد.

ترجمه ی فوق علاوه بر این، «اصابع» به «سرانگشتان» ترجمه شده است؛ در حالی که «اصابع» خود انگشتان است، نه سرانگشتان. حقیقت این است که آدمی سرانگشت خویش را در گوش می نهند، نه تمام انگشتان را؛ ولی آیه ی شریفه با تعبیر «یجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ» می رساند که تعدد صاعقه ها و صدای مهیب آن ها، چنان دهشت ایجاد می کرد که سرانگشتان برای نشنیدن غرش ها کفایت



---

۱- سوره ی بقره (۲) ، آیه ی ۱۹ .
۲- در ترجمه های آقایان مکارم شیرازی، الهی قمشه ای، آیتی، پورجوادی، خانم صفارزاده نیز «صواعق» مفرد معنا شده است.
۳- «الصَّاعِقَهُ: النَّازِلَهُ مِنَ الرَّعْدِ وَ الْجَمْعُ صَوَاعِقُ وَ لَا تُصِیبُ شَیْئاً إِلَّا دَکَتْهُ و أَحْرَقَتْه» ( المصباح المنیر ).

نمی کرد؛ لذا گرفتاران در رعد و برق و آذرخش ها می خواستند تمام انگشتان خود را در گوش هایشان نهند.

### ۸. کلمه ی «بَشَر»

در آیه ی ذیل

فَقالُوا أَ بَشَرٌ یهْدُونَنا؛(۱)

گفتند: «آیا انسانی ما را هدایت می کند؟» (فولادوند).

گفتند: آیا بشری ما را راهنمایی کند؟ (گرمارودی).

گفتند که آیا فردی از بشر هدایت می کند ما را (مصطفوی در تفسیر روشن).

واژه ی «بَشَر» در لغت عرب، هم در معنای مفرد به کار می رود، مانند «وَما أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا(۲)؛ تو جز انسانی مانند ما نیستی» و هم در معنای جمع،(۳) مانند «ما أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا(۴)؛ شما جز انسان هایی مانند ما نیستید». در این گونه موارد، قراین کلامی (لفظی و غیر لفظی) گویای مراد است. در آیه ی مورد بحث به دلیل ارجاع ضمیر جمع در



---

۱- سوره ی تغابن(۶۴)، آیه ی۶.

۲- سوره ی شعراء (۲۶)، آیه ی ۱۸۶.

۳- البَشَرُ: الخَلْقُ یقع علی الأُنثی و الذکر و الواحد و الاثنین و الجمع، لا یثنی و لا یجمع یقال: هی بَشَرٌ و هو بَشَرٌ و هما بَشَرٌ و هم بَشَرٌ (لسان العرب ).

۴- سوره ی یاسین (۳۶)، آیه ی ۱۵.

«یهدوننا» به «بشر» مراد از آن، معنای جمع است؛ لذا ترجمه های یاد شده و نظایر آن ها(۱) را نمی توان ترجمه هایی درست تلقی کرد؛ پس باید نوشت:

آن ها گفتند: آیا بشرهایی (از جنس خودمان) ما را هدایت می کنند؟! (مشکینی).

گفتنی است که به جز واژه ی«بشر» که در دو معنای جمع و مفرد به کار می رود، تعدادی دیگر از کلمات نیز این چنینند؛ مانند: «فُلْك؛ کشتی، کشتی ها».(۲)

فَأَنْجَیناهُ وَمَنْ مَعَهُ فِی الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ؛(۳)

پس او و کسانی را که در آن کشتی آکنده همراه او بودید، نجات دادیم.

در این آیه، از آن رو که «فُلْك» به لفظ «مشحون» توصیف شده است، نشان می دهند که مراد از آن، معنای مفرد است و اگر معنای جمع می داشت، وصف آن «مشحونه یا مشحونات» می شد.

حَتَّی إِذا کُنْتُمْ فِی الْفُلْكِ وَجَرَینَ بِهِمْ بِرِیحٍ طَیبَةٍ؛(۴)



---

۱- ترجمه ی آقایان شعرانی، فارسی، پورجوادی، انصاری و برخی دیگر.

۲- الفُلْک بالضم: السفینه، تذکر و تؤنّث و تقع علی الواحد و الاثنین و الجمع (لسان العرب ).

۳- سوره ی شعراء(۲۶)، آیه ی۱۱۹.

۴- سوره ی یونس (۱۰)، آیه ی۲۲.

تا آن گاه که در کشتی ها باشید و آن ها شما را به وسیله ی بادی ملایم حرکت دهند.

در این کریمه، واژه ی «فُلْک» در معنای جمع به کار رفته است؛ زیرا ضمیر جمع مؤنّث در «جَرَینَ» به آن باز می گردد؛ در حالی که در برخی از ترجمه ها مفرد معنا شده است.

زمانی که در کشتی قرار می گیرید و بادهای موافق آنان را (به سوی مقصد) حرکت می دهد (مکارم).

در این ترجمه ی و نظایر(۱) آن«فُلک» به رغم اینکه جمع است، به «کشتی» معنا شده است. علاوه بر این، فاعل«جَرَینَ»، «رِیحٍ طَیبَهٍ» شمرده شده است (بادهای موافق آنان را حرکت می دهد)؛ در حالی که فاعل «جَرَینَ» ضمیر «نَ» است و به «فُلک» باز می گردد(۲) پس «کشتی ها آنان را به وسیله ی باد موافق حرکت می دهند» صحیح است.

از دیگر کلماتی که در معنای جمع و مفرد به کار می رود، کلمه ی «ضیف؛ مهمان، مهمانان»(۳) و «سمع؛ گوش، گوش ها»(۴) است؛ از این



---

۱- ترجمه ی آقایان الهی قمشه ای، و پورجوادی و برخی دیگر نیز از این لغزش مصون نمانده اند.
۲- ترجمه ی آقایان آیتی، پورجوادی، قرائتی در تفسیرنو ر و برخی دیگر نیز از این لغزش، مصون نمانده اند.
۳- «الضیف هو المنضوی إلی غیره لطلب القری و هو یقع علی الواحد و الاثنین و الجمع لأنه فی الأصل مصدر وصف به و قد یجمع بالأضیاف و الضیوف و الضیفان» (مجمع البیان ).
۴- سمع نیز مانند ضیف است.

رو باید در آیاتی که کلمه ی «سمع» به کار رفته است، به قراین موجود در آن ها توجه شود، تا ترجمه ی درست، ارائه گردد؛ مثلاً در آیه ی «خَتَمَ اللهُ عَلى قُلُوبِهِمْ وَعَلى سَمْعِهِمْ وَعَلى أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ»(۱)

از آن رو که «قلوب» و «ابصار» به صورت جمع آمده، نشان آن است که مراد از «سمع» نیز معنای جمع است، نه مفرد؛ لذا جای این سؤال باقی نمی ماند که چرا در آیات بسیاری که هم واژه ی «ابصار» و هم واژه ی «سمع» به کار رفته، یکی به صورت جمع و دیگری به صورت مفرد استعمال شده است؟ آشکار است که واژه ی «سمع» در این گونه موارد، معنای جمع دارد و مفرد به شمار نمی آید.

تذکر

مطابقت ترجمه با متن از حیث جمع و مفرد، ضروری است؛ ولی باید دانست که چه بسا الفاظی در لغت عرب به صورت جمع یا مفرد به کار رفته اند؛ ولی آن کاربرد به اقتضای قواعد ادبی عرب و گویش خاص آن زبان است. در این گونه موارد باید اقتضای زبان مقصد و قواعد آن زبان رعایت شود؛ مثلاً در مورد تمییز اعداد، قواعد خاصی



---

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۷.

در زبان عرب مطرح است؛ مانند اینکه تمییز اعداد سه تا ده باید به صورت جمع استعمال شود و مفرد آوردن آن، خطاست. از این نمونه اند: «ثَلاثه شهورٍ»، «اربع شهاداتٍ»، «سته ایام»، «سَبعَ سموات»و «ثمانی حجج» که در ترجمه ی این گونه عبارات، باید اقتضای زبان مقصد رعایت شود؛ مثلاً ـ در زبان فارسی گفته نمی شود: «سه ماه ها» و «چهار گواهی ها» و «شش روزها» و «هفت آسمان ها»؛ بلکه به صورت مفرد می آید.

همچنین در مورد صفت و موصوف، در زبان عرب، قاعده آن است که اگر موصوف جمع است، صفت آن نیز به صورت جمع بیاید و همچنین است در مورد مبتدا و خبر، حال و ذو الحال، و.... در این گونه موارد که جمع یا مفرد یا مثنا آوردن، اقتضای قواعد زبان است، در ترجمه باید اقتضای زبان مقصد ملاحظه شود؛ مثلًا در ترجمه ی «آیات بینات»، «بینات» جمع است؛ ولی در بازگردان آن، «آیه های روشن ها» نمی آید و در ترجمه ی «وَ هُمْ کفَّار» نوشته نمی شود: «در حالی که کافران باشند».

## بخش سوم: خطا در شناخت جایگاه کلمه در جمله و جمله در کلام (نحو)

### اشاره

شناخت معنای کلمه و هیأت آن، شرط لازم برای فهم یک جمله است؛ ولی کافی نیست؛ زیرا جایگاه کلمه در جمله و موقعیت جمله در کلام، تعیین کننده معنای مقصود است؛ یعنی پس از آنکه از منابع لغوی و با دانش صرف، معلوم شد که مثلاً کلمه ی «اَرجُل» جمع رِجْل است و رِجْل به معنای پاست، نمی توان به معنای آیه ی شریفه ی «وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ»(۱) پی برد، تا آن گاه که موقعیت نحوی «أرجل» در آیه ی شریفه معلوم شود؛ لذا خطا در شناخت جایگاه کلمه و موقعیت نحوی آن به طور طبیعی، خطای در فهم معنا و مفهوم و ترجمه و تفسیر آیه را در پی دارد. اینک نمونه هایی از لغزش در ترجمه ها به دلیل خطا در شناخت موقعیت کلمه از حیث نحو را یادآور می شویم.

### ۱. «طَعامٌ»

در آیه ی زیر

قالَ لا يأْتِيكُما طَعامٌ تُرْزَقانِهِ إِلاَّ نَبَّأْتُكُما بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يأْتِيكُما.(۲)

ص:۸۲

---

۱- سوره ی مائده (۵)، آیه ۶.

۲- سوره ی یوسف (۱۲)، آیه ی ۳۷.

(یوسف) گفت: «غـذایی که بـدان روزی داده می شویـد، برای شـما نمی آورند، مگر اینکه قبل از آوردن (غذا) برای شـما، از تعبیر آن شما را باخبر سازم (رضایی اصفهانی).

واژه ی «طعـام» به دلیل اینکه مرفوع است، فاعلِ «لایأْتِیکُما» است و همچنین فاعل «یأْتِیکُما» در «قَبْلَ أَنْ یأْتِیکُما» ضـمیری اسـت که به «طعام» باز می گردد؛ ولی در ترجمه ی یادشده و نظایر آن،(۱) کلمه ی «طعام» به رغم اینکه مرفوع است، مفعولٌ به معنا شـده است. توضـیح اینکه فعـل «یأتی» به معنای «می آیـد» است و آن گاه معنای «می آورد» را افاده می کنـد که به وسـیله «باء تعدیه» مفعول دومی بگیرید. برای مثال:

أَ لَمْ یأْتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ(۲)؛ آیا پیامبرانی از خودتان نزد شما نیامدند؟

أَیکُمْ یأْتِینِی بِعَرْشِها(۳)؛ کدامین شما تخت او [بلقیس]را نزد من می آورد؟

در آیه ی اول، «رسل» همانند «طعام»، فاعل است و فعل «لم یأت» به معنای «نیامده است» می باشد. در آیه ی دوم نیز «یأتی» به



---

۱- آقایان فولادونـد، مشـکینی، کاویانپور، یاسـری، انصاری وخانم صـفارزاده نیز آیه ی شـریفه را با انـدک اختلافی در تعبیر، همین گونه ترجمه کرده و از این خطا مصون نمانده اند.

۲- سوره ی انعام (۶)، آیه ی ۱۳۰.

۳- سوره ی نمل (۲۷)، آیه ی ۳۸.

وسیله حرف باء، متعدی شده و به معنای «می آورد» است و «بعرشها» مفعول دوم آن می باشد.

بر این اساس، ترجمه ی درست آیه چنین می شود:

طعامی که روزی شما می کنند، به شما نمی رسد، مگر اینکه قبل از اینکه به شما رسد [یا قبل از رسیدنش] تعبیر آن را به شما خبر داده ام.

بایـد توجه داشت که دقت در تعبیرهـای قرآن، مـا را به حقـایقی در زمینه هـای گوناگون واقف می کنـد. از مقایسه ی این دو تعبیر «غذای شـما را برای شـما نمی آورند» و «غذای شـما به شـما نمی رسد» می توان به ویژگی های زندان یوسف پی برد. از تعبیر اول که خلاف آیه است، چنین دریافت می شود که زندان بانان یا مأمورانی دیگر، غذا را برای زندانیان می آوردند؛ ولی از تعبیر دوم که مطابق آیه است، چنین بر می آیـد که غـذای زنـدانیان به وسـیله ای به جز زندان بانان یا مأموران دیگر به آنان می رسید؛ مثلًا با طناب یا چیزی مانند نقاله به آنان می رسید.

### ۲. عبارت «ما تُنْهَوْنَ»

در این آیه

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ؛(۱)

ص:۸۴

---

۱- سوره ی نساء (۴)، آیه ی ۳۱.

اگر از گناهـان بزرگی کـه از آن بازداشـته شـده ایـد، دوری گزینیـد؛ از گناهـان (کوچـک)تـان چشم پوشـی می کنیم (گرمارودی).

اگر از گناهان بزرگی که از آن [ها] نهی شده اید، دوری گزینید، بدی های شما را از شما می زداییم (فولادوند).

اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می شوید، پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می پوشانیم (مکارم).

در سایر ترجمه ها نیز با انـدک اختلافی در تعبیر، همین گونه معنا شـده است. از ترجمه های یاد شده بر می آید که عبارت «ما تنهون عنه» صفت «کبائر» است؛ زیرا گفته اند «از گناهان بزرگی که از آن نهی شده اید» یا «باز داشته شده اید».

اگر «ما تنهون عنه» صفت «کبائر» دانسته شود، این سؤال مطرح است که آیا این صفت، احترازی است یا توضیحی؟

بر فرض اول، وصف یعنی «مـا تُنْهَوْنَ عَنْهُ» گناهان بزرگ را به دو دسـته تقسـیم می کنـد؛ دسـته ای که مورد نهی قرار گرفته و دسته ای که از آن ها نهی نشده است و این، قطعاً ناصواب است. آیا ممکن است گناه بزرگی را تصور کرد که خداوند از آن، نهی نکرده باشـد و مکلفـان را از ارتکـاب آن باز نداشـته باشـد؟! و بر فرض دوم، وصف «ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ» در حقیقت، تعریف و توضیحی برای گناهان کبیره است؛ یعنی «اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید و گناه کبیره گناهی است که از

آن نهی شده اید...». مفهوم این عبارت، یکی از دو معنای ذیل است:

یکم، همه ی گناهان از آن روی که مورد نهی واقع شده اند، کبیره اند و گناه صغیره در شریعت نیست.

دوم، گناه صغیره، گناهی است که در شریعت از آن، نهی نشده است؛ یعنی مردم از ارتکاب آن، باز داشته نشده اند و در عین حال، گناه است.

نادرستی دومین احتمال نیازمند توضیح نیست؛ زیرا فرض گناه بدون اینکه از ارتکاب آن باز داشته شود، فرض نادرستی است.

احتمال اول، با وجود آنکه معقول است و ممکن است که گفته شود: همه ی گناهان، مورد نهی واقع شده اند و همه کبیره هستند؛ ولی با فراز بعد که فرمود: «نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِئاتِکُمْ» ناسازگار است؛ زیرا منظور از «سیئات» در اینجا به قرینه ی «نکفر»، گناهان است که به قرینه مقابله(۱) مقصود از آن، گناهان صغیره خواهد بود. علاوه بر آنچه گفته شد، مبنای وجوه یادشده، نادرست است؛ زیرا «ما» در «ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ» به شهادت مفسران و ادیبان، موصوله است و موصولات، معرفه اند و نمی توانند برای «کبائر» که نکره است، صفت قرار گیرند.

وجه صحیح، که هم از دیدگاه ادبی بی اشکال و هم از نظر معنا درست است، این است که گفته شود: «ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ» مضاف الیهِ



---

۱- در فصل چهارم درباره ی قرینه ی مقابله، بحث خواهد شد.

«کبائر» است. بر این اساس، ترجمه ی درست آیه، چنین است:

اگر آنچه را از آن نهی می شوید، کبیره هایش را مرتکب نشوید، گناهان صغیره ی شما را از شما می زداییم.

بر این مبنا گناهان دو قسم می شود کبیره و غیرکبیره. و آیه ی شریفه می فرماید: اگر از کبیره های آن گناهان، اجتناب کنید، به صغیره ها مؤاخذه نمی شوید (نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیئاتِکُمْ).

تذکر

در ترجمه های اول و دوم، فعل مضارع «تنهون» به ماضی ترجمه شده است که دقیق نیست؛ به خلاف ترجمه ی سوم که این مسامحه در آن نیست. در ترجمه ی اول و سوم «عنکم» در «نکفّر عنکم» معنا نشده است؛ بر خلاف ترجمه ی دوم که از این مسامحه پیراسته است.

### ۳. جایگاه نحوی«رَطْبٍ وَلا یابِسٍ»

در آیه ی زیر

وَلا رَطْبٍ وَلا یابِسٍ إِلاَّ فِی کِتابٍ مُبِینٍ.(۱)

هیچ تر و خشکی نیست، مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است (فولادوند).

نه هیچ تر و خشکی وجود دارد، جز اینکه در کتابی آشکار [=کتاب علم خدا] ثبت است (مکارم).

ص:۸۷

---

۱- سوره ی انعام (۶)، آیه ی ۵۹.

غالب قریب به اتفاق مترجمان با اندک تفاوتی، بخش مذکور از آیه ی شریفه را همین گونه ترجمه کرده اند.

بررسی

در ترجمه های یاد شده و نظایر آن، خطایی دیده می شود که از کم توجهی به جایگاه و اعراب کلمات «وَلا رَطْبٍ وَلا یابِسٍ» برخاسته است. توضیح اینکه، «لا» بر اساس آنچه اهل ادب یاد کرده اند، سه نوع است: الف. «لا»ی نهی، مانند «وَلا یغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً».(۱) ب. «لا»ی زایده، مانند: «وَ ما یَسْتَوِی الْأَعْمی وَ الْبَصِیرُ * وَ لا الظُّلُماتُ وَ لا النُّورُ * وَ لا الظِّلُّ وَ لا الْحَرُورُ».(۲) ج. «لا»ی نفی. «لا»ی نفی نیز پنج قسم است: یکم، «لا»ی نفی که بر سر فعل می آید؛ مانند: «لایسْمَعُونَ فِیها لَغْواً وَلا تَأْثِیماً».(۳) دوم، «لا»ی نفی جنس؛ مانند:«ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ».(۴) سوم، «لا»ی شبیه به لیس؛ مانند: «لا فِیها غَوْلٌ».(۵) چهارم «لا»ی جواب؛ مانند اینکه گفته شود: «أجاءَک زید؟» که در جواب گفته می شود: «لا». پنجم، «لا»ی عاطفه؛ مانند: «جاء زیدٌ لا عَمرٌو».(۶)

ص:۸۸

---

۱- سوره ی حجرات (۴۹)، آیه ۱۲ .

۲- سوره ی فاطر (۳۵)، آیات ۱۹،۲۰ و ۲۱.

۳- سوره ی واقعه (۵۶)، آیه ی ۲۵.

۴- سوره بقره(۲)، آیه ی ۲.

۵- سوره ی صافات، آیه ی۴۷.

۶- ر.ک: مغنی اللبیب ، ذیل عنوان حرف اللام «لا».

باتوجه به آنچه یاد شد، به آیه ی مورد بحث، باز می گردیم، تا دریابیم حرف «لا» در «لارطب» و «لایابس» از کدام اقسام مذکور است و موقعیت اعرابی کلمات «رطبٍ» و «یابسٍ» چیست؟

قطعاً «لا»ی نهی نیست؛ چرا که آن، مخصوص فعل مضارع است. «لا»ی شبیه به «لیس» هم نیست؛ زیرا در این صورت باید «رطب» و «یابس» مرفوع جلوه می کردند. «لا»ی نفی جنس نیز نیست و گر نه «رطب» و «یابس» مبنی بر فتح می شدند. در این میان، آنچه قابل طرح است، این است که «لا» در «لارطبٍ و لایابسٍ» و همچنین «و لا حبّةٍ» زایده و واو عاطفه باشد و تنها کلمه ای که می تواند معطوفٌ علیه باشد، «ورقةٍ» در جملات پیشین آیه است:

وَما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاَّ يعْلَمُها وَلا حَبَّةٍ فِی ظُلُماتِ الأَرْضِ وَلا رَطْبٍ وَلا يابِسٍ إِلاَّ فِی كِتابٍ مُبِينٍ.

و چون «وَرَقةٍ» فاعل برای «ما تَسْقُطُ» است کلمات «حبه» و «رطب» و «یابس» نیز فاعل برای «ما تَسْقُطُ» به حساب می آیند.

و همان طور که «إِلاَّ يعْلَمُها» به معطوفٌ علیه (وَرَقَةٍ) مرتبط است، به آنچه بر آن عطف شده است نیز مرتبط می شود و «إِلاَّ فِی كِتابٍ» توضیح یا تأکید برای «إِلاَّ يعْلَمُها» است و جمله بدین صورت خواهد بود: وَما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ وَلا حَبَّةٍ وَلا رَطْبٍ وَلا يابِسٍ إِلاَّ يعْلَمُها إِلاَّ فِی كِتابٍ مُبِينٍ.

بنابراین مفاد آیه چنین می شود:

و هیچ برگی و هیچ دانه ای و هیچ تر و خشکی فرو نمی افتد، مگر اینکه خدا آن را می داند. این ها سقوط نمی کنند، مگر اینکه در کتابی آشکار ثبت است.

زمخشری بیان می کند که «وَلا حَبَّهٍ... وَلا رَطْبٍ وَلا یابِسٍ» عطف بر «وَرَقهٍ» است و فاعل «ورقه» به شمار می آید و «إِلاَّ فِی کِتابٍ» بسان تأکیدی برای «إِلاَّ یعْلَمُها» است؛ زیرا کتاب مبین، همان علم الهی است. (۱)

ابن حیان(۲) و علامه ی طباطبایی نیز آیه را به همین صورت تبیین کرده اند، جز اینکه علامه فرموده است: «إِلاَّ فِی کِتابٍ» بدل برای «إِلاَّ یعْلَمُها» است(۳).



---

۱- « وَلا حَبَّهٍ... وَلا رَطْبٍ وَلا یابِسٍ» عطف علی «وَرَقهٍ» و داخل فی حکمها کأنه قیل «و ما یسقط شیء من هذه الاشیاء الا یعلمها» و قوله « إِلاَّ فِی کِتابٍ» کالتکریر لقوله لأنّ معنی « إِلاَّ یَعْلَمُها» و معنی « إِلاَّ فِی کِتابٍ مُبِینٍ» واحد. و الکتاب المبین: علم اللّه تعالی (کشاف ، ج۲، ص۳۲) .

۲- و لا حبهٍ وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ معطوف علی قوله مِنْ وَرَقَهٍ و الاستثناء الأول منسحب علیها کما تقول: ما جاءنی من رجل إلا أکرمته و لا امرأه، فالمعنی إلا أکرمتها و لکنه لما طال الکلام أعید الاستثناء علی سبیل التوکید و حَسَّنه کونه فاصله رأس آیه( البحر المحیط ج۴، ص۵۳۷).

۳- و قوله: «وَ لا حَبَّهٍ فِی ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ» إلخ، معطوفات علی قوله: «مِنْ وَرَقَهٍ» علی ظاهر السیاق، و المراد بظلمات الأرض بطونها المظلمه التی تستقر فیها الحبّات فینمو منها ما ینمو و یفسد ما یفسد فالمعنی: و لا تسقط من حبه فی بطون الأرض المظلمه و لا یسقط من رطب و لا من یابس أیّاً ما کانا إلا یعلمها، و علی هذا فقوله: «إِلَّا فِی کتابٍ مُبِینٍ» بدل من قوله: «إِلَّا یَعْلَمُها» سد مسده، و تقدیره إلا هو واقع مکتوب فی کتاب مبین( المیزان ، ج ۷، ص ۱۳۰).

این در حالی است که در ترجمه های یاد شـده، عبارت «وَلا رَطْبٍ وَلا یابِسٍ» را با قبل مرتبط ندانسـته انـد. علاوه بر آن، حرف «لا» در «وَلا حَبَّهٍ» و «وَلا رَطْبٍ وَلا یابِسٍ» را «لا»ی نفی جنس یا شبیهِ لیس شـمرده و «حبه و رطب و یابس» را اسم آن و خبرش یعنی «موجود» را مقـدر پنداشـته انـد؛ بـدین صورت: «و لا ـ حبهَ و لا ـ رطبَ و لایابسَ موجودهٌ الا فی کتاب مبین یا و لا حبهٌو لا رطبٌ و لایابسٌ... » که نادرستی آن دانسته شد.

### ۴. مضارع مجزوم در جواب طلب

وَقالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ.(۱)

وَأَوْفُوا بعهدی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ.(۲)

فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ.(۳)

در این آیات، فعل های مضارع «أَسْتَجِبْ»، «أُوفِ»، «أَذْکُرْکُمْ» به



---

۱- سوره ی غافر (۴۰)، آیه ی ۶۰.

۲- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۴۱ .

۳- سوره ی بقره (۲)، آیه ی۱۵۳.

صورت مجزوم آمـده است؛ زیرا در جواب فعـل های امر «ادْعُونِی»، «أَوْفُوا» و «اذْکُرُونِی» قرار گرفته است. اهل ادب گفته انـد: فعل مضارع در جواب طلب (امر و نهی، عرض و تحضـیض و تمنی) و اسـتفهام از آن روی مجزوم می شود که شـرطی مقـدر دارد؛ بنابراین معادل آیات، چنین است:

ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ: ادعونی اِن تدعونی استجب لکم.

وَأَوْفُوا بِعهدی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ: اوفوا بِعهدی اِن توفوا بعهدی اوف بعهدکم.

فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ: اذکرونی اِن تذکرونی اذکرکم.

بر این اساس، مفاد آیات مذکور به ترتیب چنین می شود:

مرا بخوانید؛ (اگر بخوانید،) شما را اجابت می کنم.

به عهد من وفا کنید؛ (اگر وفا کنید،) من نیز به عهد شما وفا می کنم.

مرا یاد کنید؛ (اگر یاد کنید،) من نیز شما را یاد می کنم.

باتوجه به آنچه گذشت، ترجمه ی آیات فوق به صورت ذیل، خالی از مسامحه نخواهد بود:

پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا پاسختان دهم (گرمارودی).

و پروردگارتان فرمود: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم» (فولادوند).

ص:۹۲

پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم» (مکارم).

زیرا کلمه ی «تا» معنایی را القا می کند که آیه ی شریفه با توجه به تقدیر شرط، آن را بر نمی تابد؛ زیرا ترجمه های یاد شده به ترتیب ترجمه ی این عبارت هاست «اُدعُونی لِأسْتَجِیبَ لَکم»، «و أوْفُوا بِعهدی لِأوفی بِعَهْدِکم» و «أذْکرونی لِأ ذْکرَکمْ».

قابل ذکر است که نه تنها ترجمه ی دقیق آیات مذکور وانهاده شده، بلکه نکته ای را که آیات با مجزوم آوردن فعل مضارع در صدد بیان آن بوده اند، نهان مانده است؛ برای مثال در آیه ی ۶۱ سوره ی بقره دقت می کنیم:

وَإِذْ قُلْتُمْ یا مُوسی لَنْ نَصْبِرَ عَلی طَعامٍ واحِدٍ فَادْعُ لَنا رَبَّکَ یخْرِجْ لَنا مِمَّا تُنْبِتُ الأرْضُ

و [یاد کنید] آن گاه را که گفتید:ای موسی! هرگز یک [رنگ] خوراک را بر نمی تابیم. به خاطر ما از پروردگارت بخواه، تا برای ما از آنچه زمین می رویاند،... برآورد (گرمارودی).

در آیه ی شریفه «یُخْرِجْ» در جواب فعل امر (ادْعُ) به صورت مجزوم آمده است و در این ترجمه و سایر ترجمه ها به عبارت «تا برای ما برآورد» ترجمه شده است؛ در حالی که ترجمه ی دقیق آیه، چنین است:

برای ما از پروردگارت بخواه [که روییـدنی های زمین را برای ما برآورد؛ اگر بخواهی] او از آنچه زمین می رویانـد،... برای ما بر می آورد.

آیه، گویای این نکته است که قوم حضرت موسی می دانستند که دعای او به درگاه خدا، اجابت حتمی را به دنبال دارد؛ «از او بخواه؛ اگر بخواهی، همان می کند (ادْعُ لَنا رَبَّکَ یخْرِجْ)؛ نه بخوان تا چنین کند. از این تعبیر، نکته یاد شده استفاده نمی شود.

مثالی دیگر، در داستان فرعون و جمع آوری ساحران آمده است.

وَأَرْسِلْ فِی الْمَدائِنِ حاشِرِینَ. یأْتُوکَ بِکل ساحِرٍ عَلِیمٍ.(۱)

گرد آورندگانِ [جادوگران] را در شهرها بفرست.تا هر جادوگر دانایی را به نزد تو آورند (انصاری).

و گردآورندگانی را به شهرها بفرست.تا هر ساحر دانایی را نزد تو آرند (فولادوند).

و جمع آوری کنندگان را به همه شهرها بفرست .تا هر ساحر دانا (و کارآزموده ای) را به خدمت تو بیاورند! (مکارم).

در این آیه نیز «یأْتُوکَ» به صورت مضارع مجزوم در جواب فعل



---

۱- سوره ی اعراف (۷)، آیات ۱۱۱ و ۱۱۲.

امر (أَرْسِلْ) قرار گرفته و به تقدیر شرط، مجزوم شده است؛ یعنی:

گردآورندگان را به شهرها بفرست؛ [در این صورت] هر ساحر دانایی را نزد تو می آورند.

ملاحظه می شودکه: «بفرست تا بیاورند» با «بفرست می آورند» تفاوت معنایی روشنی دارد و دومی که ترجمه ی دقیق آیه است می رساند که فرستادن فرعون در پی ساحران، همان و آوردن آن ها همان که این، به قدرت و نفوذ فرعون در سراسر کشور خویش اشاره دارد؛ در حالی که این معنا در ترجمه ی اول دیده نمی شود؛ یعنی جمله ی«بفرست تا بیاورند» نمی فهماند که آیا آن ها به آوردن ساحران موفق می شوند یا نه؟

مثالی دیگر:

وَأَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یأْتُوکَ رِجالاً...؛(۱)

در میان مردم برای [ادای] حج، بانگ برآور تا [زائران] پیاده... به سوی تو روی آورند (فولادوند).

در این ترجمه و بسیاری از ترجمه ها فعل مضارع مجزوم (یأْتُوکَ) که در جواب امر (أَذِّنْ) واقع شده، به صورت «تا به سوی تو روی آورند» (فولادوند)یا «تا به نزد تو آیند» (گرمارودی)یا «تا به سوی تو آیند» (مکارم) منعکس شده است؛ در حالی که ترجمه ی دقیق،



---

۱- سوره ی حج (۲۲)، آیه ی ۲۷ .

چنین است:

در میان مردم به حج، بانگ برآور [در این صورت یا اگر بانگ برآوری] پیاده... نزد تو می آیند.

این ترجمه، گویای این نکته است که مردمان نـدای تو را پاسـخ خواهنـد داد و این فرمان را اجابت می کننـد؛ «أَذِّنْ...یأْتُوکَ/ اعلام کن.. می آیند» ولی مترجمان آیه را به صورت «أَذِّنْ لِیأْتُوکَ؛ اعلام کن تا بیایند» ترجمه کرده اند.

در مثالی دیگر، درباره ی ناقه ی حضرت صالح می خوانیم:

هذِهِ ناقَهُ اللهِ لَکُمْ آیهً فَذَرُوها تَأْکُلْ فِی أَرْضِ اللهِ؛(۱)

این شتر خداوند است که برای شما نشانه ای است. او را رها کنید، تا بر زمین خدا بچرد (گرمارودی).

در این ترجمه و سـایر ترجمه هـا فعـل مضارع «تَأْکُلْ» که در جواب فعل امر «ذَرُوا» واقع شـده به صورت «تا بر زمین بچرد» معنا شده است؛ در صورتی که با توجه به قواعد نحو جمله، شرط مقدری دارد؛ یعنی: «ذَروها اَنَّکم اِن تذَرُوها تَأْکُلْ فِی أَرْضِ اللهِ»

آن را واگذارید، اگر واگذاریدش در زمین خدا می چرد.

یعنی به زمین های زراعی شما تجاوز نمی کند. براساس این معنا که برخاسته از قواعد ادبی و نحوی است، ارتباط میان عبارت «لَکُمْ



---

۱- سوره ی اعراف (۷)، آیه ی ۷۳.

آیةً» با جمله ی «ذَرُوها تَأْکُلْ...» کاملاً آشکار می شود. توضیح اینکه عبارت «لَکَمْ آیةً» بیان می کند که این ناقه، آیت و نشانه ای بر حقانیت رسالت حضرت صالح است. جمله ی «ذَرُوها تَأْکُلْ...» یکی از جلوه های اعجاز را بیان می کند و آن اینکه اگر رها باشد، به خلاف سایر حیوانات در زراعت ها و کشتزارهای مردم نمی چرد و بین آن ها و علفزارهای عمومی تفاوت می گذارد.

### ۵. «بِدَمٍ کذِبٍ»

در آیه ی زیر مفعول به است

وَجَآؤُوا عَلَی قَمِیصِهِ بِدَمٍ کذِبٍ؛(۱)

پیراهنش را [آغشته] به خونی دروغین آوردند (فولادوند).

پیراهن او را با خونی دروغین [آغشته ساخته، نزد پدر] آوردند (مکارم).

پیراهن یوسف را که با خون دروغی آلوده بود، آوردند (قرشی در احسن الحدیث).

بررسی

در ترجمه های فوق «جَآؤُوا» متعدی شمرده شده و به «آوردند» بازگردانده شده است و «قَمیص» مفعول آن شمرده شده است؛ در حالی که «جاء» و دیگر مشتقات آن به وسیله ی «باء» متعدی به



---

۱- سوره ی یوسف (۱۲)، آیه ی ۱۸.

مفعول می شود؛ مانند: «الآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ؛(۱) اکنون حق را آوردی» و «کیْفَ إِذَا جِئْنَا مِن کلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ؛(۲) پس چگونه خواهند بود آنگاه که از هر امتی گواهی بیاوریم» نه اینکه به وسیله ی «عَلی» متعدی شود.

ترجمه ی اول، بازگردانِ چنین عبارتی است: «جاءوا بقمیصه متلطِّخاً بدمٍ کذب» و ترجمه ی دوم بازگردان چنین عبارتی است: «جاءوا بقمیصه مع دمٍ کذب». برخی از مترجمان به نکته ی یاد شده توجه کرده و چنین آورده اند.

و خونی دروغین را بر پیراهنش آوردند (مجتبوی).

و بر پیراهنش خونی دروغین آوردند (انصاری).

بررسی

در این دو ترجمه «بدمٍ کذب» مفعول «جاءوا» دانسته شده است که نظری صائب است؛ ولی به موقعیت نحوی«علی قمیصه» توجه کافی نشده است؛ لذا ترجمه های یاد شده از نارسایی، پیراسته نیست. ظاهر، این است که «علی قمیصه» حال مقدم برای «بدمٍ کذبٍ» است و مفاد عبارت بدین گونه است «و جاءوا بدم کذب حالکون الدم علی قمیصه» بر این اساس ترجمه ی دقیق آیه این است:

و خون دروغینی را که بر روی پیراهن او بود، آوردند.

ص:۹۸

---

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی۷۱.

۲- سوره ی نساء (۴)، آیه ی۴۱.

بر این اساس«علی قمیصه» خود گویای دروغین بودن خونی است که پیراهن یوسف را بدان آغشته کردند؛ زیرا اگر یوسف را گرگ دریده بود، طبعاً باید زیر پیراهن خونین می شد، نه اینکه خون، روی پیراهن را فرا بگیرد. تقدیم «علی قمیصه» نیز به دروغین بودن خون اشاره دارد؛ یعنی وجود خون بر روی پیراهن، پیشاپیش اعلام می کرد که این، خونی دروغین است.

شاید مقصود از «و خونی دروغین را بر پیراهنش آوردند» این باشد که «بر پیراهنش خونی دروغین ریختند» یا «خونی دروغین بر آن قرار دادند»؛ یعنی مراد از «جاءوا» آوردن پیراهن خونین نزد یعقوب علیه السلام نیست. این معنا با دو اشکال اساسی مواجه است:

یکم، تعبیر کردن از «ریختن خون بر پیراهن» با عبارت«آوردن خون بر پیراهن»، نه تنها از بلاغت قرآن به دور است، بلکه تعبیری نامتعارف و غیر معمول به شمار می آید. درست مانند این است که به جای «آب گرم بر سرم ریختم» گفته شود: «جئتُ بماءٍ حارٍّ علی رأسی/ آبی گرمی بر سرم آوردم».

قالب درست و عبارت شایسته ی چنین مفهومی این است:

«جعلوا علی قمیصه دماً کَذِباً» و بهتر از آن، «صَبُّوا علی قمیصه من دمٍ کذبٍ» یا «صَبُّوا فوق قمیصه من دم کذب» است؛ چنانکه خدا فرمود:

ص:۹۹

ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذابِ الْحَمِيمِ؛(۱)

آن گاه از عذابِ آب جوشان بر سرش بریزید.

لذا معنایی که ذکر شد، با کلماتی نظیر«صَبّ»، «سَکب» و «إراقه» مناسب است، نه با«جاء» و «أتی» و مانند این ها.

دوم، جایگـاه «وَ جـاؤُ عَلی قَمیصِهِ بِدَمٍ کـذِب؛ پیراهن یوسف را به خونی دروغین آغشـته کردنـد»، در جایگـاه طـبیعی و روند داسـتان قرار نگرفته است. توضیح اینکه اگر مقصود از جمله ی مذکور، مجردِ آلوده کردن پیراهن به خون باشد، باید جمله ی «وَ جـاؤُ عَلی قَمیصِهِ بِدَمٍ کـذِب» قبل از «وَ جاؤُ أَباهُمْ عِشاءً یَبْکونَ»(۲) می آمـد؛ زیرا روند داسـتان، اقتضا می کند که برادران یوسف پیش از حضور نزد پدر و گزارش قصه ی ساختگی، پیراهن یوسف را به خون آلوده می کردنـد و پس از حضور و بیان گزارش، پیراهن خونین را ارائه می کردنـد؛ در حـالی که معنـای یـاد شـده می نمایـد که آنـان پس از آنکه گریان نزد یعقوب آمدنـد و گزارش ساختگی را بیان کردنـد، رفتنـد و پیراهن را به خون آلوده کردنـد و به پدر نشان دادند. اما اگر جمله اینگونه معنا شود: «و خونی دروغین را که بر روی پیراهنش بود، آوردنـد» روند داسـتان ــ چنانکه ذیلاً حکایت می شود ــ طبیعی و بر اساس واقعیت خواهد بود.

ص:۱۰۰

---

۱- سوره ی دخان (۴۴)، آیه ی۴۸.

۲- سوره ی یوسف (۱۲)، آیه ی۱۶.

و شامگاهان، گریان نزد پـدر شان آمدنـد و گفتنـد: «پـدر! ما رفتیم مسابقه دهیم، و یوسف را پیش اثاثیه ی خود گذاشتیم. آن گاه گرگ او را خورد؛ ولی تو ما را ــ هر چنـد راست گو باشـیم ــ تصـدیق نمی کنی» و خونی دروغین را که بر روی پیراهن یوسف بود نزد پدر آوردنـد. یعقوب بـا دیـدن خون بر روی پیراهن که خود نشـان از دروغین بودنش داشت، نتیجه گرفت که: «نه، این گونه نیست؛ بلکه نفستان کاری را برای شما آراسته است».

بر این اساس، ترجمه ی ذیل نیز موجه نمی نماید.

و پیراهنش را بخونی دروغین آغشتند (استاد ولی).

لحاظ نشدن معنای «عَلی» در ترجمه ی فوق، اشکال سوم آن است.

### ۶. ترکیب «جَنّاتُ النَّعِیمِ»

عبارت «جَنّاتُ النَّعِیمِ» در هفت آیه از آیات قرآن آمـده اسـت(۱). مترجمـان ــ جز معـدودی از ایشان ــ آن را «بهشت های پر نعمت» یا «باغ های پر نعمت» یا «بوسـتان های پر نعمت» معنا کرده اند. باید توجه کرد که «جنات» به «النعیم» اضافه شده است؛ ولی ترجمه های یاد شده، «جَنّاتُ النَّعِیمِ» را به صورت صفت و موصوف باز گردانده اند و



---

۱- سوره های مائده: ۶۵، یونس: ۹، حج: ۵۶، لقمان: ۸، صافات: ۴۳، واقعه: ۱۲ و قلم: ۳۴.

میان این دو، تفاوت معنایی آشکاری است. اگر به صورت اضافه معنا کنیم و به «بوستان های نعمت» یا «بهشت های نعمت» ترجمه کنیم، می رساند که آن بهشت و بوستانی که خداوند به اهل ایمان و عمل صالح وعده داده، چنان است که جز نعمت در آن یافت نمی شود و از هر رنج و نقمتی پیراسته است؛ هر چه هست نعمت و موهبت است؛ به خلاف سرای دنیا که با وجود آنکه آکنده از مواهب الهی و سرشار از نعمت است، که فرمود: «إِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ اللّهِ لاَ تُحْصُوهَا»(۱) در عین حال از رنج ها و نقمت ها نیز خالی نیست.(۲)

بر این اساس باید «جَنَّاتُ النَّعِیمِ» به «بوستان های نعمت» یا «بهشت های نعمت» ترجمه شود یا به گونه ای پرداخته شود که مفادی که یاد شد، در آن منعکس گردد؛ مانند: «بوستان های سراسر نعمت» یا «بهشت های سراسر نعمت» و کامل تر:

بهشت های سراسر نعمتِ بی هیچ رنج و نقمت.



---

۱- سوره ی ابراهیم (۱۴)، آیه ی ۷۳.

۲- علامه ی طباطبایی در این باره می نویسد: و اضافه «الجنات» الی «النعیم» و هو النعمه للاشاره الی ان ما فیها من شیئ نعمه لاتشوبها نقمه و لذه لایخالطها ألم؛ «جنات» به «النعیم» که به معنای نعمت است اضافه شده تا اشاره شود به اینکه هر آنچه در آنجا هست نعمتی است که هیچ رنجی به آن آمیخته نیست و لذتی است که هیچ دردی به آن راه ندارد (المیزان ، ج ۱۹، ص ۳۸۱).

### ۷. «الْكفّارَ»

در آیه ی زیر عطف بر چیست؟

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الَّذِینَ اتَّخَذُواْ دِینَکمْ هُزُوًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکتَابَ مِن قَبْلِکمْ وَالْکفَّارَ أَوْلِیَاء.(۱)

این آیه، سه گونه ترجمه شده است.

ای کسانی که ایمان آورده اید، کسانی از اهل کتابِ پیش از خودتان را و نیز کافران را که دین شما را به تمسخر و بازی می گیرند یار و سرپرست [خود] مگیرید (حداد عادل).

ای کسانی که ایمان آورده اید، افرادی که آیین شما را به باد استهزاء و بازی می گیرند ـ از اهل کتاب و مشرکان ـ ولیِّ خود انتخاب نکنید (مکارم).

ای کسانی که ایمان آورده اید، اهل کتاب را که دین شما را به مسخره و بازی می گیرند و نیز کافران را به دوستی مگیرید (آیتی).

نقد و بررسی

منصوب بودن «الْکفَّارَ» دلیل روشنی است بر اینکه این کلمه عطف بر «الَّذِینَ اتَّخَذُواْ...» است و مفعول «لاَ تَتَّخِذُواْ» به شمار می آید، نه عطف بر «الَّذِینَ أُوتُواْ الْکتَابَ». ترجمه ی اول بر اساس همین

ص:۱۰۳

---

۱- سوره ی مائده (۵)، آیه ی ۵۷.

ترکیب صائب رقم خورده؛ ولی از جهتی دیگر دچار لغزش شده است. توضیح اینکه عطف «الْکفَّارَ» بر «الَّذِینَ اتَّخَذُواْ...» حکایت از تغایر دو گروه یاد شده دارد؛ یعنی آیه ی شریفه، اهل ایمان را از طرح دوستی با دو گروه باز داشته است؛ یکم کسانی که آیین اسلام را به تمسخر می گیرند و توضیح داده که آن ها از میان اهل کتابند. دوم کفرپیشگان (مشرکان و مانند آن ها که به ادیان الهی منتسب نیستند)؛ ولی درباره ی آن ها قید تمسخر مطرح نشده است؛ لذا منع دوستی با مشرکان و مانند آن ها مقیّد به این نیست که آیین الهی را به تمسخر بگیرند؛ بلکه باید مطلقاً از دوستی با آن ها پرهیز کرد. ولی ترجمه ی مذکور به گونه ای بیان شده که در مورد کفار نیز تمسخر آیین، شرطِ پرهیز از دوستی با آنان مطرح است؛(۱) بلکه قید تمسخر در مورد کافران، اولی دانسته شده است.

ترجمه ی دوم علاوه بر اشکال پیش گفته، لغزشی دیگر را نیز در بر دارد و آن، پندار عطف «الْکفَّارَ» بر «الَّذِینَ أُوتُواْ الْکتَابَ» است.

ترجمه ی سوم از هر دو اشکال پیراسته است و برابر با مفاد آیه ی شریفه پرداخته شده است؛ یعنی هم «الْکفَّارَ» را عطف بر «الَّذِینَ اتَّخَذُواْ» دانسته و هم در جانب کفار، قید تمسخر آیین را مطرح



---

۱- اشکال یاد شده در ترجمه ی آقایان انصاریان، فولادوند، فیض الاسلام، مشکینی، الهی قمشه ای و خانم صفارزاده نیز دیده می شود.

نکرده است. (۱)

آنچه یاد شد، نمونه هایی بود از جایگاه کلمه در کلام و اینک:

### نمونه ای از موقعیت جمله در کلام

جمله ی «الْحَمْدُ للهِ» دو احتمال را بر می تابد؛ جمله ی انشایی و جمله ی خبری؛ مانند «بِعْتُ» و «اِشْتَرِیتُ» که گاهی در مقام انشای خرید و فروش به کار می روند و گوینده با همین الفاظ، خرید و فروش را به وجود می آورد و گاهی به وسیله ی آن، از خرید و فروش انجام شده گزارش می دهد.

جمله ی «الْحَمْدُ للهِ» نیز به همین روش است؛ گاهی قصد گوینده، اِخبار و بیان این واقعیت است که ستایش از آن خداست و بسا او با همین کلام در مقام حمد و ثنای الهی بر می آید؛ مانند وقتی که از جانب خدا نعمتی به کسی رسد و او می گوید: «الْحَمْدُ للهِ». در اینجا خبر نمی دهد که ستایش از آن خداست؛ بلکه با این سخنش خدای را سپاس می گوید و می ستاید.

جمله ی «الْحَمْدُ للهِ» بیست و دو بار در قرآن آمده است و در همه جا به یک معنا نیست؛ بلکه گاهی جمله ی خبری است و بسا مراد از آن، معنای انشایی باشد و در مواردی هر دو معنا محتمل است؛ ولی



---

۱- ترجمه ی آقایان مجتبوی، گرمارودی، قرشی در احسن الحدیث . پاینده، رضایی اصفهانی، رهنما، شعرانی دهلوی نیز برابر آیه و از اشکال های مذکور، پیراسته است.

مترجمان، معمولاً به این نکته توجه ننموده و ترجمه ای یکسان ارائه کرده اند.

«الْحَمْدُ لِلّهِ» در آیات ذیل، در معنای انشایی ظهور دارد.

وَقالُوا الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی هَدانا لِهذا وَما کُنّا لِنَهْتَدِی لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللّهُ.(۱)

الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَی الْکِبَرِ إِسْماعِیلَ وَإِسْحاقَ.(۲)

قالاَ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی فَضَّلَنا عَلی کَثِیرٍ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنِینَ.(۳)

حق آن است که در این آیات و نظایر آن ها جمله ی «الْحَمْدُ لِلّهِ» _ از آن رو که انشایی است _ بدین گونه ترجمه شود: «ستایش خدای را» که در فارسی، گویای انشای حمد و ثناست، نه «ستایش مخصوص خداوندی است» (مکارم) که در زبان فارسی، گویای اِخبار و گزارش است.

همچنین در آیاتی مانند:

الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُماتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ یعْدِلُونَ.(۴)

ص:۱۰۶

---

۱- سوره ی اعراف (۷)، آیه ی۴۳.

۲- سوره ی ابراهیم (۱۴)، آیه ی ۳۹.

۳- سوره ی نمل (۲۷)، آیه ی ۱۵.

۴- سوره ی انعام (۶)، آیه ی۱.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی لَمْ یتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ یکَنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ.(۱)

حق آن بود که بدین صورت ترجمه می شد: «ستایش از آن خداست» یا «ستایش به تمامی از آن خداست»، نه «سپاس خداوندی را که...» (گرمارودی) و نه «ستایش خدایی را که...» (فولادوند)؛ زیرا آیه ی سوره ی انعام ــ از آن رو که در مقام استدلال بر توحید ربوبی است ــ با اِخبار از اینکه «همه ی ستایش ها از آن خداست» مناسب است. علاوه بر این، جمله «ثُمَّ الَّذِینَ کَفَرُوا...» که جمله ای خبری است به «الْحَمْدُ لِلّهِ» عطف شده و این خود نشانه ی آن است که جمله ی «الْحَمْدُ لِلّهِ» نیز خبری است.

«الْحَمْدُ لِلّهِ» در آیه ی سوره ی اسراء نیز با توجه به سیاق و ساختار آیه، با جمله ی خبری سازگارتر است؛ زیرا ستایش خدا به دلیل اینکه فرزندی اختیار نکرده یا او را شریکی نیست، مفهوم روشنی ندارد. اگر خدای را بر فرض محال فرزند هم بود یا شریکی داشت، جای آن بود که هم او مورد ستایش قرار گیرد و هم فرزند و شریکش مورد ثنا و سپاس قرار گیرند که خود فرمود:

قُلْ إِنْ کانَ لِلرَّحْمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِینَ؛(۲)

ص:۱۰۷

---

۱- سوره ی اسراء (۱۷)، آیه ی ۱۱۱ .

۲- سوره ی زخرف، (۴۲)، آیه ی ۸۱.

بگو: اگر برای خدای رحمان فرزندی باشد، من نخستین پرستنده ام.

ولی خبر دادن از اینکه ستایش به تمامی از آن خداوند است و سپس توصیف خداوند به اینکه فرزندی ندارد و شریکی برای او نیست، بیان حقیقت همراه با دلیل آن است؛ یعنی از آن رو همه ی ستایش ها از آن خداست که او را فرزندی نیست، تا در آفرینش نیکی ها همکار او باشد و همتایی ندارد، تا در اعطای نعمت ها شریک او باشد؛ در نتیجه جز او شایسته ی حمد نیست و همه ی ستایش ها از آن اوست.

تذکر

ترجمه ی «الْحَمْدُ للهِ» به «ستایش مخصوص خداوند است» _ چنانکه در برخی از ترجمه ها آمده است _ این مشکل را نیز دارد که از حرف «لام» در «لله» معنای حصر فهمیده شده است؛ در حالی که حرف «لام» معنای ملکیت را می رساند و اگر از لام ملکیت به «لام» اختصاص تعبیر می شود، در مواردی مانند «الحصیر للمسجد» یا «المنبر للخطیب» است و این، غیر از معنای حصر است؛ بنابراین روا نیست لام ملکیت و اختصاص را به «مخصوص» و مانند آن ترجمه کرد که بیان گر حصر است.

ص:۱۰۸

## بخش چهارم: کاستی ها

### اشاره

از اصول مهم و اساسی در ترجمه، آن است که مفاهیمی که ترجمه القا می کند، مطابق متن بوده و در قیاس با آن، کمبودی نداشته باشد و به اصطلاح، در آن ریزش اطلاعات دیده نشود. رعایت کامل این اصل، در مورد قرآن کریم ناممکن است؛ ولی سزاوار نیست مطالبی که از ظواهر آیات به کمک ادبیات و قراین پیوسته، دست یافتنی است، در ترجمه منعکس نشود. در ترجمه های موجود، از این حیث نیز کاستی هایی مشاهده می شود. برای توضیح بیشتر، ارائه ی چند نمونه ضروری می نماید.

### ۱. معنای«اَلْغَیب»

در آیه ی زیر در وصف تقواپیشگان:

الَّذِینَ یؤْمِنُونَ بِالْغَیبِ وَیقِیمُونَ الصَّلاهَ؛(۱)

(پرهیزگاران) کسانی هستند که به غیب [آنچه از حس پوشیده و پنهان است] ایمان می آورند (مکارم).

آنان که به غیب ایمان می آورند (فولادوند).

کسانی که به [آنچه از حس] پوشیده، ایمان می آورند (رضایی اصفهانی).

ص:۱۰۹

---

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی۳.

تصور می کنید کسی که این ترجمه ها را می خوانـد، چه احساسی دارد؟ آیا او نمی اندیشد که «نهان و ناپیدا»، «پوشیده از حس و پنهان» بسیار است؟ و آن گاه تعجب نمی کند که اگر به او گفته شود: تقواپیشه، کسی است که به این ها ایمان آورد؟ آیا برای او جای این سؤال نیست که ایمان به نهان ها و آنچه محسوس نیست، چه معنایی دارد؟ آیا بدین معناست که وجود آن ها را بپذیرد یا به این معناست که تأثیر آن ها را در جهان قبول کند؟ این ها چه ربطی به تقواپیشگی دارد؟

مشکل یاد شده، برخاسته از منعکس نشدن همه ی معنای «الغیب» در آیه ی شریفه است. واژه ی «غیب» بدون «الف و لام» یعنی نهان، ناپیدا و آنچه با حواس پنجگانه درک نمی شود؛ ولی توجه به الف و لام آن که به اصطلاح، برای استغراق صفات افراد است،(۱) نه

ص:۱۱۰

---

۱- ابن هشام پس از آنکه «ال» تعریف را به دو قسم عهدی و جنسی تقسیم می کند، می نویسد: الجنسیه اما لاستغراق الافراد و هی التی تخلفها «کُلّ» حقیقه نحو «اِن الانسان لفی خسر» (سوره ی عصر (۱۰۳)، آیه ی ۱) او لاستغراق خصایص الافراد و هی التی تخلفها «کلّ» مجازاً نحو «زیدالرجل علماً»؛ «ال» جنسیه یا برای شمول همه ی افراد جنس است و آن چنان است که«کلّ» به معنای حقیقی اش جایگزین آن می شود مانند «ان الانسان لفی خسر؛ همه انسان ها در زیانند» و یا برای شمول صفات افراد است که «کلّ» به گونه ای مجازی جایگزین آن می شود، مانند: «زید الرجل علماً، زید در دانش ها همانند همه ی مردان است» (مغنی اللبیب ، ج ۱، ص ۷۳).

تنها موجب آشکار شدن معنای آیه بدون هیچ ابهامی می شود، بلکه ما را به یکی از معارف الهی آشنا می کند. توضیح اینکه «ال» در «الغیب» مانند «ال» در «زیدٌ الرجل» و «زید العالم» است و این معنا را افاده می کند که زید در مردانگی به کمال رسیده و هر چه یک مرد باید داشته باشد، او دارد و به تعبیری دیگر، همه ی صفات مردانگی را در خود جمع کرده است. همچنین است «زید العالم» یعنی او در علم به کمال رسیده و هر چه را یک عالم باید داشته باشد، داراست.

الف و لام در «الغیب» نیز به همین معناست؛ لذا با توجه به معنای یاد شده،«الغیب» یعنی غیب کامل و به تعبیری دیگر غیب مطلق در مقابل غیب نسبی که تنها یک مصداق دارد و آن، خداوند متعال است؛ زیرا نهان های دیگر برای عده ای نهان است، ولی برای دیگران ممکن است آشکار شود بنابراین «الَّذِینَ یؤْمِنُونَ بِالْغَیبِ» یعنی

ای پیامبر! (متقیان) همان کسانی هستند که به غیب [همان غیب مطلق، یعنی خدای پوشیده از ابصار و انظار] می گروند (حجه التفاسیر).

(تقواپیشگان) کسانی اند که به آن غیب کامل و مطلق [خداوند] ایمان دارند.

### ۲. معنای «الَّذِینَ»

#### اشاره

در آیه ی زیر

ص:۱۱۱

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَواءٌ عَلَيهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يؤْمِنُون؛(۱)

بی گمان بر کافران برابر است؛ چه بیمشان دهی یا بیمشان ندهی، ایمان نمی آورند (گرمارودی).

در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند- چه بیمشان دهی، چه بیمشان ندهی- برایشان یکسان است. [آن ها] نخواهند گروید (فولادوند).

سایر ترجمه ها نیز با اندک تفاوتی در تعبیر آیه ی شریفه را آن گونه که ملاحظه شد، ترجمه کرده اند.

نقد و بررسی

ترجمه ها چنین القا می کنند که انذار پیامبر در کافران بی اثر است و هدف از انذارهای پیامبر که همانا گرایش دادن کافران به اسلام و قرآن است، حاصل نمی شوند و کافران ایمان نخواهند آورد. معنای یاد شده با چند مشکل اساسی مواجه می شود؛ از جمله:

۱. لغو بودن بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، زیرا اگر چنان باشد که هشدارهای پیامبر در کافران اثر بخش نباشد، از چه روی خداوند آن حضرت به پیامبری برانگیخت؟!

۲. در آیات متعددی به پیامبر تأکید شده است که مردمان را به



---

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی۶.

حق فراخوانَد و کافران را هشدار دهد؛ باشد که ایمان آورند؛ مانند:

وَمَا کُنتَ به جانب الطُّورِ إِذْ نَادَینَا وَلَکِن رَّحْمَهً مِّن رَّبِّکَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِیرٍ مِّن قَبْلِکَ لَعَلَّهُمْ یتَذَکَّرُونَ(۱)؛

و تو در کنار طور نبودی آن گاه که [موسی را] ندا دادیم؛ ولی [این پیامبری] بخشایشی است از پروردگار تو تا مردمی را که پیش از تو بیم دهنده ای بدیشان نیامده بترسانی شاید یاد آرند و پند گیرند (مجتبوی).

و مانند:

أَمْ یقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِیرٍ مِّن قَبْلِکَ لَعَلَّهُمْ یهْتَدُونَ(۲)؛

بلکه می گویند: این را خود فرابافته است؛ [نه چنین است،] بلکه آن [سخن] راست و درست است از پروردگار تو تا مردمی را بیم کنی که هیچ بیم کننده ای پیش از تو بدیشان نیامده است، شاید راه یابند (مجتبوی).

۳. واقعیت برخلاف معنای یاد شده است. کم نبودند کافرانی که بر اثر انذارها و هشدارهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردند و بسیاری از آن ها در راه خدا به درجه ی شهادت رسیدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن گاه که به



---

۱- سوره ی قصص (۲۸)، آیه ی ۴۶.

۲- سوره ی سجده (۳۲)، آیه ی ۳.

رسالت مبعوث شدنـد، همگان جز معدودی اندک ــ نظیر مولا امیرمؤمنان علیه السـلام ــ سـر بر آسـتان بت ها داشـتند و مدت زمانی نیز با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شدت مخالفت می کردند و سر جنگ داشتند؛ بلکه جنگیدند و مانع بزرگی در راه پیشبرد اسـلام بودند؛ ولی پس از چندی به اسـلام گرویدند؛ پس از ۲۳ سال تقریباً همه مردم جزیره العرب اسـلام آوردند؛ گو اینکه در میـان آنـان منـافق نیز کم نبود. بـا این وصف، آیـا می توان گفت هشـدارهای پیامبر در کافران بی اثر بود و بر آن تأکید کرد.

گویی برخی از مترجمان از جمله آقای مشکینی رحمه الله برای رفع مشکلات یاد شده در ترجمه ی خود قیدی افزوده اند:

بی تردیـد کسـانی که کفر ورزیدنـد [و بر کفر خود اصـرار دارنـد] بر آن هـا یکسان است؛ چه بیمشان دهی یا بیمشان نـدهی، ایمان نخواهند آورد (مشکینی).

ترجمه ی فوق، از اشـکالات یاد شـده، رهیـده است؛ ولی افزوده ی «و بر کفر خود اصـرار دارنـد» خود چنـد مشـکل به همراه دارد:

۱. در آیه ی شریفه، قرینه ای نیست که «الذین کفروا» را به کافرانی مقید کند که بر کفر اصرار می ورزند.

۲. چگونه و به چه طریق اصرار بر کفر احراز می شود؟ آیا اگر مثلاً کسی سه بار دعوت به اسلام شد و نپذیرفت، بر کفرورزی اصرار دارد؟ یا اینکه برحسب زمان سنجیده می شود و مثلاً اگر کسی یک ماه یا

دو ماه یا سه ماه و تا چند سال به رغم دعوت به ایمان و توحید و ملاحظه دلایل آشکار، ایمان نیاورد، معلوم می شود بر کفر اصرار دارد و فردی معاند و لجوج و سرسخت است؟

۳. کم نبودند افرادی که چندین سال بر کفر خویش پایداری نمودند و با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ستیزه جویی کردند؛ به گونه ای که اصرار بر کفرورزی بر آنان صادق بود؛ ولی سرانجام به اسلام گرویدند.

نباید پنداشت که مفاد آیه، آن است که مترجمان منعکس کرده اند و اشکالات یاد شده، متوجه آیه است؛ بلکه عدم توجه مترجمان به مفاد «الذین» اشکالات یاد شده را موجب شده است.

### مفاد «الذین»

در ادبیات عرب، بیان شده است و شواهد بسیاری نیز نشان می دهد که موصولات _ چه مشترک آن ها مانند «ما» و «من» و چه خاص آن ها مانند «الذی» و «التی» _ در دو مقام به کار می روند و به تعبیری دیگر تحمل دو معنا را دارند، یکی معنای عام و مطلق که ناظر به فرد یا افرادی خاص نیستند؛ مانند «إِلَّا أَنْ یعْفُونَ أَوْ یعْفُوَا الَّذِی بِیدِهِ عُقْدَةُ النِّکاح».(۱)

و دیگری معنای خاص که ناظر به فرد یا افرادی خاص هستند به اصطلاح گاهی در معنای جنس و گاهی در معنای عهد به کار



---

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی۲۳۷.

می روند؛ مانند «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِی حَاجَّ إِبْراهِیمَ فِی رَبِّه»(۱)

«الـذین» در آیه ی مورد بحث به قراین موجود در آیه، از قسم دوم است؛ یعنی در معنای عهدی به کار رفته و به افرادی خاص اشـاره دارد؛ لـذا لازم است ترجمه ی آیه به گـونه ای پرداخته شود که معنـای عـام که همه ی کـافران را شامـل گردد، از آن برنیاید، تا لازم باشد با قیودی مانند اصـرار کنندگان بر کفر یا معاندان و سرسـختان لجوج مقید شود. بنابراین مناسب است آیه ی شریفه بدین صورت ترجمه شود:

بی گمان، آن کفرپیشگان برایشان یکسان است بیمشان دهی یا بیمشان ندهی؛ ایمان نمی آورند.

## ۳. معنای «باء» در «بِرُؤُسِکُمْ» و «بِوُجُوهِکُمْ»

### اشاره

درآیه ی زیر

یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَأَیدِیکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ وَأَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَینِ... فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیمَّمُوا صَعِیداً طَیباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَأَیدِیکُمْ؛(۲)



---

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۲۵۸.

۲- سوره ی مائده (۵)، آیه ی ۶.

سر و پاها را تا مفصل [= برآمدگی پشت پا] مسح کنید... و اگر بیمار یا مسافر باشید... و آب نیابید، با خاکی پاک تیمم کنید و از آن به صورت [پیشانی] و دست ها بکشید (مکارم).

و سر و پاهای خودتان را تا برآمدگی پیشین [هر دو پا] مسح کنید... پس با خاک پاک تیمم کنید و از آن به صورت و دست هایتان بکشید (فولادوند).

و سرها و پاهایتان را تا برآمدگی های روی پا مسح کنید... پس آهنگ خاکی پاک کنید و روی ها و دست هایتان را مسح کنید (مجتبوی).

دیگر ترجمه ها نیز با اندک تفاوتی در تعبیر، همین مضمون را ارائه کرده و غالباً معنای باء یعنی تبعیض را در دو جمله ی «وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ» و «فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ» منعکس نکرده اند؛ ترجمه ی دقیق جمله های مذکور به ترتیب چنین می شود:

«بخشی از سرتان را مسح کنید» و«پس بخشی از صورتتان را مسح کنید».

## عطف بر محل

اکنون به پاسخ این پرسش می پردازیم که چرا «أَرْجُلَكُمْ» منصوب است؟

برای رسیدن به پاسخ، توجه به یک قاعده ی نحوی ضروری

ص:۱۱۷

می نمایـد. در مبـاحث نحوی برای عطف، اقسـامی را یاد کرده انـد که از جمله ی آن ها عطف بر لفظ و عطف بر محل است؛ مثلًا اگر گفته شود: «لیس زیدٌ بقائم و لا قاعدٍ» در اینجا «قاعدٍ» بر لفظ «قائمٍ» عطف شده است و اگر گفته شود «لیس زیدٌ بقائم و لا قاعداً» در این مثال «قاعداً» بر محل «بقائم» عطف شده است.

در مثال اول، همان گونه که حرف جر (باء) در لفظِ «قاعدٍ» تأثیر گذاشته در معنای آن نیز تأثیر گذار است؛ یعنی هر معنایی که بـاء دارد و در معطوفٌ علیه (قـائم) لحـاظ می شود، در معطوف (قاعـد) نیز ملاحظه می گردد؛ به خلاف مثال دوم که در آنجا همـان گونه که حرف بـاء در لفـظ معطوف (قاعـداً) تأثیر نکرده و آن را مجرور نکرده است، معنای آن هم به «قاعـداً» سـرایت نمی کند.

بـا توجه به آنچه یـاد شـد، این بخش از آیه ی شـریفه را به دقت مرور می کنیـم: «وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ» چون «أرجـلَ» منصوب است، طبعاً عطف بر محل «بِرُؤُسِكُمْ» خواهد بود و محل آن به اعتبار اینکه مفعول «امْسَحُوا» است، منصوب می باشد و بر اساس قاعـده ای که ذکر شـد، معنای حرف باء در «رؤوس» ملاحظه می شود؛ ولی در «ارجل» ملاحظه نمی گردد و آن معنا بر حسب تفاسیر شیعه که متخذ از روایات است، معنای تبعیض است. بر این اساس، مفاد جمله چنین می شود:

بخشی از سرتان را مسح کنید و پاهایتان را نیز دو

برآمدگی [قوزک ها] مسح نماید.

یعنی در وضو تمام روی پا باید مسح شود و بخشی از سر، مسح گردد.

ولی در بخش دیگر آیه «فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيدِيكُمْ»، «ایدی» به دلیل اینکه مجرور است، عطف بر لفظ «وجوهکم» می باشد؛ لذا معنای «باء» که تبعیضیه است، همان گونه که در «وجوه» لحاظ می گردد در «ایدی» نیز ملاحظه می شود و مفاد جمله بدین صورت خواهد بود:

پس بخشی از صورتتان و بخشی از دست هایتان را مسح کنید.

ولی در اکثر قریب به اتفاق ترجمه های قرآن از حقیقت یاد شده غفلت شده و همه ی آنچه آیه ی شریفه گویای آن است، منعکس نشده است. فقط در ترجمه ی آقای موسوی گرمارودی چنین آمده است:

و بخشی از سرتان را مسح کنید و نیز پاهایتان را تا برآمدگی روی پا... پس اگر آب نیافتید، به خاکی پاک تیمم کنید؛ با آن، بخشی از چهره و دست های خود را مسح نمایید.

در این ترجمه معنای حرف «باء» در آنجا که باید، منعکس شده و آنجا که نباید، لحاظ نگردیده است.

ص:۱۱۹

## بخش پنجم: افزوده ها

### اشاره

مترجمان ــ به ویژه در دهه های اخیر ــ برای روشن شدن مفاد آیه، کلمات و جملاتی را با هدف توضیح و زدودن اجمال و ابهام در کروشه یا پرانتز و چه بسا در متن ترجمه قرار می دهند. این رویه تا آنجا که مفاد آیه را تغییر ندهد، بلکه به فهم معنای آیه کمک کند، مطلوب به نظر می رسد و ترجمه را به هدف آن، نزدیک می کند؛ ولی در این میان برخی از افزوده ها موجب دگرگونی مفاد آیه شده است؛ لذا باید آن را در شمار لغزش ها به شمار آورد. نمونه هایی از این قبیل:

### نمونه ی نخست

أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهِیمَهُ الأَنْعامِ إِلَّا ما یتْلی عَلَیکُمْ؛(۱)

برای شما [گوشت] چارپایان حلال گردیده، جز آنچه [حکمش] بر شما خوانده می شود (فولادوند).

«گوشت» در ترجمه ی فوق، افزوده ی مترجم است؛ در حالی که قرینه ای در آیه نیست، تا تقدیر این واژه را حکایت کند و این ترجمه و نظایر آن،(۲) نطاق وسیع آیه را که شیر و دیگر فرآورده های آن و نیز



---

۱- سوره ی مائده (۵)، آیه ی ۱.

۲- ترجمه ی آقایان، انصاریان، بهرام پور، رضایی اصفهانی، مشکینی و...نیز از این افزوده مصون نمانده است.

پیه ها و چربی ها و مغز و جگر و... را شامل می شود و حلیت آن ها از آیه ی شریفه به روشنی استفاده می شود، فقط به گوشت آن اختصاص داده اند.

در ترجمه ی آیات ۷۹ سوره ی غافر، ۲۸ و ۳۰ سوره ی حج نیز در بسیاری از ترجمه ها افزوده ی یاد شده دیده می شود و گستره ی آیه، بی هیچ قرینه ای تضییق شده است.

در برخی از ترجمه ها علاوه بر «گوشت»،«خوردن» نیز به آن افزوده شده است:

[خوردن گوشت] چهارپایان زبان بسته، جز آنچه بر شما خوانده می شود، برای شما حلال شده است (مجتبوی).

[خوردن گوشت] چهار پایان [از جنس] انعام (گاو و شتر و گوسفند و...) جز آنچه که [حکمش] بر شما خوانده می شود، برایتان حلال شده است (انصاری).

در حالی که آیه ی شریفه، علاوه بر خوردن از گوشت و سایر فرآورده های دام ها بر حلیت دیگر منافع آن از قبیل استفاده از پوست،پشم، کرک،مو و....نیز دلالت دارد. علاوه بر این، چهارپایان معادل انعام نیست. اهل لغت، «انعام» را لغت ویژه ی شتر، گاو و گوسفند می دانند.(۱)

ص:۱۲۱

---

۱- قال ابن الأَعرابی: النعم الإِبل خاصه، و الأَنعام الإِبل و البقر و الغنم ( لسان العرب ).

### نمونه ی دوم

الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ إِلَّا عَلی أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیمانُهُمْ؛(۱)

و آنـان که فروج و انـدامشان را از عمـل حرام نگـاه می دارنـد مگر بر جفت هایشان (که زنان عقـدی آن ها باشـند) یا کنیزان ملکی (الهی قمشه ای).

آنان که نگه دارنده دامنشان [از شهوت های حرام]اند مگر در (کامجویی از) همسران و کنیزانشان (انصاریان).

کسانی باشـند که دامن های خودشان را از فحشاء حفظ می کنند مگر در خصوص شوهرها و زن های خودشان و آن هایی که مالک باشند (مصطفوی در تفسیر روشن).

در این ترجمه هـا، افزوده هایی است که موجب شـده است در مفاد و مفهوم آیه خطا و لغزشـی آشـکار نمایان گردد. توضـیح اینکـه: در آیـه ی شـریفه، قرینه ای یـافت نمی شـود که بر افزوده «عمـل حرام» (در ترجمه ی اول) «از شـهوت هـای حرام» (در ترجمه ی دوم) و «فحشاء» (در ترجمه ی سوم) دلالت کنـد و چون با آیه ی بعد در نظر گرفته شود، مفهومی نادرست ارائه می کند. اگر گفته شود: «مؤمنان کسانی



---

۱- سوره ی مؤمنون (۲۳)، آیات ۵ و ۶.

اند که شرمگاه خود را از حرام و فحشا حفظ می کنند، مگر از همسران و کنیزانشان»، مفهومش این است که «مؤمنان شرمگاه خود را از حرام در مورد همسرانشان نگهدار نیستند» و این، معنایی است که در نادرستی آن، تردیدی نیست.

برخی از مترجمان، واژه هایی مانند «حرام» را در ترجمه ی آیه نیاورده اند؛ ولی آیه را به گونه ای ترجمه کرده اند که اشکال یاد شده رخ می نماید؛ از جمله:

کسانی که پاکدامنند مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده اند (فولادوند).

این ترجمه نیز معنایی ناصواب ارائه می کند؛ زیرا مفهومش این است که مؤمنان در مورد همسران و کنیزانشان پاکدامن نیستند.

ترجمه ی درست آیه که از اشکالات یاد شده مصون باشد، چنین است:

کسانی اند که شرمگاه های خود را نگه دارند مگر بر همسرانشان یا کنیزانشان.

### نمونه ی سوم

وَسْئَلِ الْقَرْیهَ الَّتِی کُنَّا فِیها وَالْعِیرَ الَّتِی أَقْبَلْنا فِیها؛(۱)



---

۱- سوره ی یوسف (۱۲)، آیه ی ۸۲.

و از (مردم) شهری که در آن بودیم و از کاروانیانی که با آن ها (به اینجا) روی آوردیم بپرس (گرمارودی).

در این ترجمه ها و نظایر آن،(۱) کلمه ی «مردم» افزوده ی تفسیری است. البته معنای آیه نیز همین است و هیچ دخل و تصرفی در مفاد آیه به وجود نیامده است؛ ولی نکته ای لطیف و ظرافتی بلاغی را که آیه ی شریفه با نیاوردن «اهل/ مردم» در عبارت به آن اشاره دارد، از میان برده است. توضیح اینکه برادران یوسف با تقاضای پرسش از شهر و کاروان به جای پرسش از اهل شهر و مردم کاروان، به این معنا اشاره می کنند که دزدی بنیامین آن چنان آشکار و روشن شد و به اثبات رسید که گویی شهر به تمامی ــ از در و دیوارش و درخت و زمینش ــ همه از آن مطلع شدند و سرقت او آن چنان آشکار گردیده است که گویی کاروان با اثاثیه ها و مرکب هایش نیز آن را دریافته اند. افزوده ی «مردم» یا «اهل» در ترجمه ی آیه، این نکته ی بلاغی و این لطافت معنایی را از میان برده است؛ در حالی که بدون این افزوده، مراد برای مخاطبان عام نیز معلوم است.

ص:۱۲۴

---

۱- ترجمه های آقایان مجتبوی، فولادوند، رضایی اصفهانی، انصاری، فارسی و برخی دیگر نیز از کنار این نکته گذشته اند.

### نمونه ی چهارم

#### اشاره

....مِنْ بَعْدِ وَصِيهٍ يوصِى بِها أَوْ دَينٍ؛(۱)

(همه این ها،) بعد از انجام وصیتی است که او کرده و بعد از ادای دین است (مکارم).

(این تقسیم ها) پس از انجام وصیتی است که می کند یا (پرداختن) وامی (که دارد) (گرمارودی).

عبارت«مِنْ بَعْدِ وَصِيهٍ...» بخشی از آیه ی ارث است که پس از تعیین سهام فرزندان و پدر و مادر از میراث، مقدار وصیت و دین را استثنا می کند.

در غالب ترجمه ها _ از جمله ترجمه های یاد شده _ کلمات «انجام» و «پرداختن» و «ادای»، افزوده به حساب می آید؛ زیرا معادلِ آن، در آیه ی شریفه، وجود ندارد و قراین پیوسته نیز آن را حکایت نمی کند و معنایی را نشان می دهد که از آیه ی شریفه بر نمی آید؛ بلکه معنایی را افاده می کند که نمی توان بدان ملتزم شد. توضیح اینکه جمله ی «پس از انجام آن وصیتی است که می کند» یا «پس از انجام وصیتی است که کرده» دلالت دارد بر اینکه سهم الارث وارثان، آن گاه به آن ها می رسد و می توانند میان خودشان تقسیم کنند که وصیت های متوفا را انجام داده باشند.



---

۱- سوره ی نساء (۴)، آیه ی ۱۱.

در حالی که «مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ» در آیه ی شریفه، قیدی است برای اصل سهام ذکر شده در آیه؛ مانند: دو سوم، یک سوم، یک ششم و...؛ یعنی سهام یاد شده به همه ی ترکه تعلق نمی گیرد، بلکه به بعد از مقدار وصیت تعلق می گیرد. به تعبیری دیگر، مالکیت وارثان از ترکه ی متوفا که حرف «لام» در «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنْثَيينِ» و «فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَكَ» و... بر آن دلالت دارد، مقید می شود به پس از مقدار وصیت و به تعبیری دیگر، مشمول مقدار وصیت نمی شود و این، به انجام وصیت ربطی ندارد. همچنین است افزوده ی «پرداختن» در «پس از پرداختن وامی که دارد». یا «بعد از ادای دین است»؛ در آیه ی شریفه سخنی از پرداختن و ادای دین به میان نیامده است؛ بلکه بیان می کند که سهام ارث به مقدار دین تعلق نمی گیرد و وارثان، مالک میراث هستند، به جز مقدار دین متوفا. بنابراین لازم نیست دیون متوفا پرداخت شود یا وصیت های او انجام گیرد تا وارثان، مالک سهام خویش گردند؛ در حالی که ترجمه های مذکور بیان می کنند که تا وصیت های متوفا انجام نگیرد و تا دیون او پرداخت نشود، وارثان، سهم خویش را نمی برند. برای روشن تر شدن حقیقت، اگر فرض کنیم متوفا وصیت کرده است که مسجدی بسازند یا برای او حج به جا آورند، برحسب ترجمه های مذکور، وارثان باید صبر کنند تا مسجد ساخته شود و در ماه ها و سال های آینده، حج برای او گزارده شود، سپس سهام را تقسیم کنند و مالک آن ها شوند. قطعاً آیه ی شریفه،

چنین حکمی را بیان نمی کند و فقیهان نیز چنین فتوایی نداده اند؛ به ویژه در مورد وصیت؛ پس باید چنین نوشت:

این ها پس از کسر مقدار وصیتی است که متوفا بدان وصیت می کند و پس از کسر دینی است که دارد.

### ظرافتی قرآنی

این معنا که سهام وارث به مقدار وصیت و دیون متوفا تعلق نمی گیرد، چهار بار در آیه ی ۱۱ و ۱۲ سوره ی نساء آمده است:

مِنْ بَعْدِ وَصِيهٍ يوصِى بِها أَوْ دَينٍ

مِنْ بَعْدِ وَصِيهٍ يوصِينَ بِها أَوْ دَينٍ

مِنْ بَعْدِ وَصِيهٍ تُوصُونَ بِها أَوْ دَينٍ

مِنْ بَعْدِ وَصِيهٍ يوصى بِها أَوْ دَينٍ غَيرَ مُضَارٍّ

تفاوت اساسی این چهار عبارت، آن است که در عبارات اول و دوم و سوم، فعل وصیت به صورت معلوم آمده است؛ ولی در عبارت چهارم به صورت مجهول «یوصی». تفاوت دیگر، اینکه در عبارت چهارم، وصیت و دین مقید به «غیرَ مُضارّ» شده؛ ولی در عبارت های سه گانه دیگر، این قید نیامده است.

توجه به مواردی که این جمله در ذیل آن ها آمده است ما را به نکته ی تفاوت یاد شده می رساند. توضیح اینکه عبارت نخست در ذیل ارث فرزندان از پدر و مادر و ارث پدر و مادر از فرزندان است و عبارت

دوم و سوم درباره ی ارث زن و شوهر مطرح شده است و عبارت چهارم ذیل وراثت برادر و خواهر ناتنی از برادر و خواهر است.

طبیعت غالب در مورد پدر و مادر و فرزند و نیز زن و شوهر، آن است که نمی خواهند به یک دیگر ضرر برسانند و بر آن نیستند که با وصیت ها و دیون، ضرری از سهام یک دیگر بکاهد؛ لذا ضرورتی نداشت که قید «غَیرَ مُضَارٍّ» در آن موارد یادآوری شود.

همچنین در موارد مذکور، اگر متوفا وصیت می کند، خود تصمیم می گیرد و عاملی او را به وصیت وادار نمی کند؛ به خلاف مورد چهارم، یعنی ارث برادرها و خواهرهای ناتنی. در این مورد، مظنه ی آن هست که متوفا وصیتی کند که قصد او زیان رسانی به وارث باشد یا دینی به بار آورد تا ورثه او به میراث نرسند؛(1) لذا ضرورت داشت که «غَیرَ مُضَارٍّ» در این مورد یادآوری شود و نیز در مورد وصیت، ممکن است عاملی غیر از خواست و تصمیم مُورِّث او را به وصیت وادار کند؛ از این رو فعل وصیت به صورت مجهول آمده است.



---

۱- در این که «غیر مضارٍّ» قید برای خصوص «وصیه» است یا خصوص «دین» یا هر دو را مقید کرده، میان مفسران و مترجمان اختلاف است. بر اساس قواعد و مقررات علم نحو و دیگر قرائن موجود، نظر سوم مورد تأیید است. دلایل این معنا در مقاله ای تحت عنوان «مترجمان و آیات ارث» در مجله ی «بینات»، شماره ی ۴۹ و ۵۰، به قلم این جانب آمده است.

**نمونه ی پنجم**

وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِی سَبِیلِ اللهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللهِ وَرَحْمَةٌ خَیرٌ مِمَّا یجْمَعُونَ .وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لإِلَی اللهِ تُحْشَرُونَ(۱)

اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید (در آن جهان به آمرزش و رحمت خدا نایل می شوید که) همانا آمرزش و رحمت خدا بهتر از هر چیزی است که (در حیات دنیا برای خود) فراهم آورند. و اگر (در راه خدا) بمیرید یا کشته شوید (به رحمت ایزدی در پیوسته) و به سوی او محشور خواهید شد (الهی قمشه ای).

... و اگر [در راه جهاد] بمیرید یا کشته شوید، قطعاً به سوی خدا گردآورده خواهید شد. (فولادوند).

... و اگر در راه خدا بمیرید و یا به شهادت برسید قطعاً در محضر پروردگار گردآورده می شوید (صفارزاده).

سخن در افزوده «در راه خدا» و «در راه جهاد» در ترجمه ی آیه ی ۱۵۸ است. افزوده های یاد شده در ترجمه های مذکور و معدودی دیگر از ترجمه ها بر خلاف مفادی است که آیه ی شریفه گویای آن است. توضیح اینکه در آیه ی ۱۵۷ کشته شدن در راه خدا و نیز مردن در آن راه را مطرح کرده و به پاداش آن یعنی آمرزش الهی و رحمت او با جمله ی «لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللهِ وَرَحْمَةٌ» اشاره فرموده است. از آن رو که



---

۱- سوره ی آل عمران (۳)، آیات ۱۵۷ و ۱۵۸.

در رسیدن به این پاداش، کشته شدن در راه خدا، نسبت به مردن در راه خدا اولویت دارد، «قتل فی سبیل الله» بر «موت فی سبیل الله» مقدم شده است: «لَئِنْ قُتِلْتُمْ... أَوْ مُتُّمْ»؛ ولی در آیه ی ۱۵۸، سخن از پاداش نیست، بلکه مجرد رهسپاری به سوی خداست و این، امری عام است و همه ی انسان ها ـ اعم از مؤمن و کافر، شهید و غیر شهید ـ را شامل می شود؛ بلکه این، فرجام همه ی موجودات است.

آیات ذیل، دلیل مدعای یاد شده اند:

وَمَنْ یسْتَنْکِفْ عَنْ عِبادَتِهِ وَیسْتَکْبِرْ فَسَیحْشُرُهُمْ إِلَیهِ جَمِیعاً؛(۱)

هر کس از بندگان خدا ابا کند و تکبر ورزد همه را بسوی خویش محشور خواهد کرد. (آیتی)

وَما مِنْ دَابَّهٍ فِی الأَرْضِ وَلا طائِرٍ یطِیرُ بِجَناحَیهِ إِلاَّ أُمَمٌ أَمْثالُکُمْ ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیءٍ ثُمَّ إِلی رَبِّهِمْ یحْشَرُونَ؛ (۲)

و هیچ جنبنده ای در زمین نیست، و نه هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند، مگر آنکه گروه هایی مانند شمایند.ما چیزی را در کتاب [تکوین از نظر ثبت جریانات هستی و برنامه های آفرینش] فروگذار نکرده ایم،



---

۱- سوره ی نساء (۴)، آیه ی ۱۷۴.

۲- سوره ی انعام (۶)، آیه ی ۳۸.

سپس همگی به سوی پروردگارشان گردآوری می شوند. (انصاریان).

وَهُوَ الَّذِی ذَرَأَکُمْ فِی الأَرْضِ وَإِلَیهِ تُحْشَرُونَ؛(۱)

اوست آن خدایی که شما را در روی زمین پدید آورد و همه نزد او گرد آورده می شوید (آیتی).

و از این رو ــ بر خلاف آیه ی قبل ــ موت (لَئِنْ مُتُّمْ) بر قتل (لَئِنْ قُتِلْتُمْ) مقدم شده است؛ زیرا مردن نسبت به کشته شدن، بیشتر وطبیعی تر است.

حاصل دو آیه از دیدگاه تفسیری، این است که خداوند برای ترغیب مسلمانان به جهاد به دو حقیقت اشاره می کند؛ یکم اینکه اگر در راه خدا کشته شوید یا در راه او جان دهید، با مغفرت الهی و رحمتی گسترده روبه رو می شوید. دوم، همگان برای پاداش و جزا به سوی خدا محشور می شوند؛ چه بمیرند و چه کشته شوند. هر کس به سزای عمل خویش خواهد رسید؛ پس چه بهتر که کشته شدن و مردن آدمی، در راه خدا باشد، تا به مغفرت و رحمت الهی نایل شود.



---

۱- سوره ی مؤمنون (۲۳)، آیه ی ۷۹.

## بخش ششم: قرائن کلامی

### اشاره

در زبـان عرب ـ همچون سـایر زبـان هـا ـ کلمـات فراوانی در غیر معنـای لغوی آن هـا به کار رفته و به صورت مجاز، کنایه، اسـتعاره وماننـد این ها اسـتعمال شده است. همچنین در این زبان، الفاظ مشترک و هم معنا به کثرت یافت می شوند که تعیین معنـای مقصود آن ها در گرو شـناخت قرائن است و غفلت از آن، خطای ترجمه را در پی دارد. البته در اسـتفاده از قرائن توجه به مرز ترجمه و تفسیر قرآن کریم، امری ضروری است؛ زیرا بسا قرائنی که در تفسیر کاربرد دارد و در ترجمه جایگاهی ندارد، برای مثال اگر روایات را قرینه ای برای مراد از آیات به شمار آوردیم، در تفسیر قرآن، جایگاه خاص خود را داراست؛ ولی در ترجمه نمی توان آن را دخیل شـمرد. همچنین است بسـیاری از سـبب نزول ها و بسیاری از قضایای عقلی. اینک نمونه هایی از قرائن را می آوریم که در ترجمه دخیل است و بسا از آن غفلت شده.

ص:۱۳۲

## نمونه هایی از قرائن

### نمونه ی نخست

إِنَّمَا ذَلِكمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءهُ فَلاَ تَخَافُوهُمْ؛(۱)

این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی اساس) می ترساند از آن ها نترسید (مکارم).

همانا این شیطان است که دوستان خود را می ترساند پس... از آن ها نترسید (مجتبوی).

بررسی

تفریع «فَلاَ تَخَافُوهُمْ» بر «إِنَّمَا ذَلِكمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءهُ» و بازگشت ضمیر «هُم» در «تخافوهم» به «اولیاءه» قرینه ی روشنی است بر اینکه مقصود از «يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءهُ» این معنا نیست که شیطان در دل دوستانش هراس می افکند؛ زیرا بر این فرض، نه جمله ی «فَلاَ تَخَافُوهُمْ» می تواند بر جمله ی قبل مترتب گردد و نه ممکن است ضمیر «هُم» در «تَخَافُوهُمْ» به «اولیاءه» باز گردانده شود؛ لذا بسیاری از مفسران(۲) بر این باورند که مفعول اول «يُخَوِّفُ» یعنی ضمیر «كُم» که خطاب به اهل ایمان است، حذف شده و «اولیاءه» مفعول دوم

ص:۱۳۳

---

۱- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی ۱۵۷.

۲- ر.ك: المیزان ، ج ۴، ص ۶۵؛ آلاء الرحمن ، ج ۱، ص ۳۷۱؛ تبیان ، ج ۳، ص ۵۴؛ جوامع الجامع ، ج ۱، ص ۲۲۲؛ روح المعانی ، ج ۲، ص ۳۴۱_ ۳۴۲.

است؛ مانند «لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِن لَّدُنْهُ»(۱) یعنی «لِيُنذِرَ كُم بَأْسًا شَدِيدًا». بر این اساس، عبارت بدین صورت بوده است: «إِنَّمَا ذَلِكمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُكم أَوْلِيَاءهُ فَلاَ تَخَافُوهُمْ؛ آن شیطان است که شما اهل ایمان را از دوستانش ــ یعنی از مشرکان و کافران دین ستیز می ترسانند ــ بنابراین مبادا از آنان (= دوستان شیطان) بهراسید و به این القای شیطان، گوش فرا دهید».

## نمونه ی دوم

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّكمُ الَّذِی خَلَقَكم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا؛(۲)

ای مردم، از پروردگارتان پروا کنید آن خدایی که شما را از یک نفس بیافرید... و از جنس او... جفت او را آفرید (مشکینی).

... و جفت او را نیز از (جنس) او خلق کرد (حدادعادل).

... و جفت او را از [جنس] او آفرید (مجتبوی).

بررسی

سخن درباره ی «مِن» در «خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا» است که آیا همانند «مِن» در «خَلَقَكم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ» است یعنی زوجِ نفس واحده از خود

ص:۱۳۴

---

۱- سوره ی کهف (۱۸)، آیه ی ۲.

۲- سوره ی نساء (۴)، آیه ی ۱.

او آفریـده شد یا همانند «مِن» در «وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکمْ مِنْ أَنْفُسِـکمْ أَزْواجاً»(۱) است یعنی از جنس او و از نـوع او است نه اینکه او منشأ آفرینش زوج اش باشـد. ترجمه های یاد شـده و بسـیاری دیگر از ترجمه ها وجه دوم را اختیار کرده و آن را در ترجمه منعکس نموده انـد؛ در حـالی که قرینه ای روشن، نظر اول را تأییـد می کنـد و آن، جمله ی «خَلَقَکم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَهٍ» است. این جمله دلالت می کنـد بر اینکه آفرینش همگان، از یک تن نشأت گرفته است و اگر همسـر آن«نفس واحده» از خود او نشأت نگرفته باشد، نسل بشر به دو تن منتهی می شود و باید عبارت بدین صورت می بود «خَلَقَکم مِن نفسین»، نه «مِن نِفْسٍ واحِدَهٍ». البته عده ای از مترجمان به نکته یاد شده توجه کرده و کلمه نوع و جنس را در ترجمه نیاورده اند؛ مانند:

ای مردمان بترسید از پروردگارتان که آفرید شما را از یک تن و آفرید از آن جفت او را (شعرانی).

### نمونه ی سوم

قُلْ مَا یَعْبَأُ بِکمْ رَبِّی لَوْلَا دُعَاؤُکمْ فَقَدْ کذَّبْتُمْ فَسَوْفَ یَکونُ لِزَامًا؛(۲)

ص:۱۳۵

---

۱- سوره ی روم (۳۰)، آیه ی ۲۱.

۲- سوره ی فرقان (۲۵)، آیه ی۷۷.

بگو: اگر دعای شما نباشد پروردگارم به شما بهایی نمی دهد که (حق را) دروغ شمردید (گرمارودی).

بگو: اگر نیایش شما نبود پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کرد آنهم که دعوتش را دروغ شمردید (فارسی).

بگو که اگر دعای شما (و ناله و زاری و توبهٔ شما) نبود خدا به شما چه توجه و اعتنایی داشت؟ که شما کافران (آیات حق را تکذیب کردید) (الهی قمشه ای).

بررسی

در عبارت «دُعَاؤُكمْ» دو وجه ادبی محتمل است؛ نخست، اضافه ی مصدر (دعاء) به مفعول و حذف فاعل یعنی «لولا دعاء ربی إیاکم...». دوم، اضافه ی آن به فاعل و حذف مفعول؛ یعنی«لولا دعاء کم ربی ای عبادتکم له...».

جمله ی «فَقَدْ كذَّبْتُمْ...» که تعلیل برای «مَا یَعْبَأُ بِكمْ» است، قرینه ی قاطعی است بر اینکه «دعاءکم» از باب اضافه ی مصدر به مفعول است، بر این اساس، مفاد آیه چنین می شود: چون شما حق را تکذیب کردید، خداوند به شما هیچ اعتنایی ندارد، و جمله ی «لولاـ دعاءکم» بیان گر یک مورد از اعتنای الهی به تکذیب کنندگان است و آن، فراخوانی ایشان به آیین حق برای اتمام حجت و مانند آن است.(۱)



---

۱- برای اطلاع بیشتر ر.ک: المیزان ، ج ۱۵، ص ۲۴۶؛ التحریر و التنویر ، ج ۱۹، ص۱۰۴؛ مجمع البیان ، ج ۷، ص ۲۸۵.

**نمونه ی چهارم**

اقْتُلُواْ يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُواْ مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ؛(۱)

یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیفکنید، تا روی ــ توجه ــ پدرتان تنها برای شما باشد و پس از او [با توبه کردن] گروهی شایسته باشید (مجتبوی).

یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی (دیگر) اندازید تا روی پدرتان تنها به سوی شما باشد و ز آن پس مردمانی درستکار شوید (حداد عادل).

بسیاری از ترجمه ها(۲) با اندک تفاوتی در تعبیر، آیه ی شریفه را به گونه ی یاد شده ترجمه کرده اند.

نقد و بررسی

عمده سخن در این آیه، معنای «صالحین» است. ترجمه ها ی فوق و نظایر آن، مقصود از آن را شایستگی معنوی و الهی شمرده اند؛ در حالی که قرینه ای آشکار، حاکی از آن است که منظور، صلاحیت دنیوی و آسودگی خاطر است و به تعبیری دیگر، داشتن زندگی



---

۱- سوره ی یوسف (۱۲)، آیه ی ۹.

۲- ترجمه ی آقایان، مشکینی، مکارم، الهی قمشه ای، انصاریان.

راحت و بـدون دغـدغه ی خـاطر. توضـیح اینکه فعل مضارع «تَکونُواْ» عطف بر فعل مضارع «یَخْلُ» است و هر دو به دلیل اینکه در جواب طلب «اقتلوا» و «اطرحوا» قرار گرفته انـد، به شـرط مقدر، مجزوم شده اند؛ یعنی نتیجه ی طبیعی کشـتن یوسف یا دور کردن او، دو چیز است؛ یکم، اختصاص توجه پدرتان به شما و دوم، گروهی شایسته شدن. بر این اساس که مطابق قواعد ادبی است، برادران یوسف شایسته شـدن خویش را نتیجه ی قهری و لازمه ی ضـروری کشـتن یوسف شـمرده اند و این هرگز نمی تواند به معنای شایسـتگی معنوی و الهی به شمار آید و لازمه ای چون توبه و تضرع به درگاه خدا را که در ترجمه ها دیده می شود، در پی داشـته باشد. برخی از مفسـران به نکته ی یاد شده توجه کرده و بر اساس آن، صـلاح دینی را انکار کرده اند. ابن عاشور می نویسد:

و جُزِم «یَخْلُ» فی جواب الأمر، ای إن فعلتم ذلک یخل لکم وجه أبیکم...و عُطِف «وَ تَکونُوا مِنْ بَعْدِهِ» ای من بعد یوسف- علیه السّـلام- علی«یَخْلُ» لیکون من جمله الجواب للأمر. فالمراد کونٌ ناشـی ء عن فعل المأمور به فتعیّن أن یکون المراد من الصلاح فیه الصلاح الدنیوی، ای صلاح الأحوال فی عیشهم مع أبیهم، و لیس المراد الصلاح الدینی؛

ص:۱۳۸

«يَخْلُ» در جواب امر«اقْتُلُواْ» و«اطْرَحُوا» است؛ لـذا مجزوم شـده است؛ یعنی اگر این کار را بکنیـد، توجه پـدر، ویژه ی شـما می شود. و«وَ تَكونُوا مِنْ بَعْدِهِ»ــ یعنی پس ازیوسف ــ عطف بر «يَخْلُ» شـده است، تا آن نیز جواب امر باشـد. بر این اساس، مراد از«تکونُوا»، بودنی است نشأت گرفته از کاری که باید انجام می دادند؛ یعنی برخاسته از کشتن یا دور کردن یوسف و آن تنها با صـلاح دنیایی سازگار است؛ یعنی آسوده خاطر بودن و داشـتن زنـدگی خوب و شایسـته درکنار پدر، و هرگز مقصود، نمی تواند صلاح دینی باشد.

در ترجمه هـای یـاد شـده و نظـایر آن ها نه تنها به جزم «تکونوا» توجه نشـده، بلکه عبارت به گونه ای پرداخته شـده که جمله، معنای امری یافته است.

### نکته ی پایانی

ضرورت پیروی از چگونگی بیان قرآن در ترجمه

در ترجمه ی آیات زیر دقت شود:

وَلا یحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ؛(۱)

ص:۱۳۹

---

۱- سوره ی توبه (۹)، آیه ی ۲۹.

و آنچه را خدا و پیامبرش حرام کرده اند حرام نمی دانند (گرمارودی).

و آنچه را خدا و فرستاده اش حرام گردانیده اند حرام نمی دارند (فولادوند).

در همان سوره می خوانیم:

أَنَّ اللهَ بَرِی ءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ وَرَسُولُهُ؛(۱)

خداوند و پیامبرش از مشرکان بیزارند (گرمارودی).

خداوند و پیامبرش در برابر مشرکان تعهدی ندارند (فولادوند).

خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند (مکارم).

ترجمه های فوق و نظایر آن ــ به رغم اینکه بی اشکال می نمایند ــ بر خلاف روش و رویه ی قرآن در بیان حقایق، عمل کرده اند. حقیقت یاد شده، نیازمند توضیح و تفصیل است که ذیلاً به آن می پردازیم.

تکرار یک کلمه یا یک جمله و آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر در همه ی زبان ها به ویژه در زبان عرب و به خصوص در قرآن که بنای آن بر ایجاز است، خالی از وجه و نکته نخواهد بود. با توجه به این معنا، باید نکته ی تکرار در آیات ذیل را دریابیم.



---

۱- سوره ی توبه (۹)، آیه ی۳.

وَلَمّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللهُ وَرَسُولُهُ(۱)

ذلِکَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ یشاقِقِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللهَ شَدِیدُ الْعِقابِ(۲)

وَمَنْ یطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ یدْخِلْهُ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تحتها الأَنْهارُ.... وَمَنْ یعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ وَیتَعَدَّ حُدُودَهُ یدْخِلْهُ ناراً(۳)

در آیات یاد شده و نظایر آن، «الله» و «رسول» تکرار شده و اسم ظاهر به جای ضمیر آمده است؛ به رغم اینکه قاعده ی اولیه، آن است که به صورت ضمیر مثنا آورده می شد؛ مانند:

قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَا

و آیه ی دوم بدین گونه می بود: شَاقُّوا اللهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ یشاقِقِهما

و آیه ی سوم بدین صورت می بود: یطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ یدْخِلْهُ جَنّاتٍ... وَ من یعصهما یدْخِلْهُ ناراً

یعنی به جای «الله و رسوله» در بخش دوم آیات، از ضمیر مثنا استفاده می شد.

با توجه به شواهد قطعی و مسلم، نکته تکرار، ابای قرآن از این



---

۱- سوره ی احزاب (۳۳)، آیه ی ۲۲.

۲- سوره ی انفال (۸)، آیه ی ۱۳.

۳- سوره ی نساء (۴)، آیات ۱۳ و ۱۴.

است که میان خـدا و غیر خـدا را با یک ضـمیر جمع کند و در اسـتناد افعال به خدا و غیر خدا فعل های مثنا و جمع به کاربَرَد. حقیقت یاد شده را از آیات زیر و نظایر آن که بسیار است، می توان کشف کرد.

در سوره ی انفال آیه ی ۲۴ می خوانیم:

یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلهِ وَلِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یحْییکُمْ

این کریمه، مؤمنان را به اجابت خـدا و پیامبرش فرا می خوانـد و آن گاه با عبارت «إِذا دَعاکُمْ لِما یحْییکُمْ» مورد اجابت را بیان می کنـد؛ ولی فعـل «دعا» را مفرد می آورد و نمی فرمایـد «إِذا دَعَواکُمْ» (به صورت مثنا): با اینکه مراد، هم دعوت خـداست و هم دعوت رسول او.

در سوره ی انفال آیه ی ۲۰ آمده است:

یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ

این آیه، نخست مؤمنان را به اطاعت از خـدا و رسول فرا می خواند و سـپس با جمله ی «وَلا تَوَلَّوْا عَنْهُ» آنان را از روی بر تافتن از خـدا و رسول او باز می دارد؛ ولی در این جمله از ضـمیر مفرد «عَنْهُ» برای خدا و رسول اسـتفاده می کند و نمی فرماید: «وَلا تَوَلَّوْا عَنْهُما»، به رغم اینکه مراد، عدم تولّی از خدا و همچنین عدم تولّی از رسول خدا است.

در سوره ی نور (۲۴) آیه ی ۵۱ آمده است:

إِنَّما كانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذا دُعُوا إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنا وَأَطَعْنا

در این آیه نیز سخن از دعوت به سوی خدا برای داوری میان مؤمنان است و به رغم اینکه هم حکومت و داوری خدا مراد است و هم حکومت و داوری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، فعل «یحکم» را که دارای ضمیر مفرد «هو» است به کاربرده و نفرموده است: «لیحکما»

در سوره ی توبه (۹) آیه ی ۶۲ چنین آمده است:

يحْلِفُونَ بِاللهِ لَكُمْ لِيرْضُوكُمْ وَاللهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يرْضُوهُ إِنْ كانُوا مُؤْمِنِينَ

در این کریمه نیز بی تردید، فراهم آوردن رضایت خدا و رضایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مقصود است؛ ولی از ضمیر مفرد در «أَنْ يرْضُوهُ» استفاده شده و نفرموده است «أن يرضوهما».

از شواهد فوق و نظایر آن که بسیار است، این حقیقت به روشنی آشکار می شود که قرآن، ابا دارد از اینکه خدا و بشر را در یک فعل و با ضمیر مثنا یا جمع ذکر کند.

ابن منظور در لسان العرب در ماده ی (عصی) آورده است.

وَرَدَ فِی الحَدیث انَّ رَجلاً قالَ: «مَن یطعِ اللهَ و رَسولَه فَقَد رَشَد وَ مَن یعصِهِما فَقد غَوی». فقال لَهُ النَبی صلی الله علیه و آله و سلم : «بِئسَ الخَطیبُ أنت! قُل: وَ مَن یعصِ اللهَ و رسولَهُ فَقَد غَوی؛

در حدیث آمده است که مردی گفت: «هر کس از خدا و رسولش پیروی کند، راه یافته است و هرکس آن دو را نافرمانی کند، به بیراهه افتاده است». پیامبر به او فرمود: «تو بد خطیبی هستی. بگو: هرکس خدا و رسولش را نافرمانی کند، به بیراهه افتاده است».

سپس می گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن روی آن مرد را نکوهش کرد که او میان خدا و رسولش را در یک ضمیر، جمع کرد و گفت: «وَ مَنْ یعِصِهما».

بنابراین بر مترجمان است که این روش قرآنی را در ترجمه ها به کار بندند و خدا و بشر را در یک ضمیر و با فعل مثنا یا جمع یاد نکنند و آن گونه که قرآن عمل کرده، میان خدا و بشر را در ضمایر و در استناد افعال جمع نکنند؛ کاری که در ترجمه های یاد شده در آغاز بحث صورت گرفته است. فعل های «حرام کرده اند»، «بیزارند» «تعهدی ندارند» در ترجمه های یاد شده و در موارد بسیار دیگر همان است که پیامبر آن خطیب را در شیوه ی سخن گفتنش ملامت فرمودند.

با توجه به آنچه یاد شد، آیه ی ۲۹ سوره ی توبه«وَلا یحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ» این گونه ترجمه می شود :

ص:۱۴۴

و آنچه را که خدا حرام کرده و پیامبرش تحریم نموده است، حرام نمی دانند.

و آیه ی۳ آن سوره «أَنَّ اللهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ وَرَسُولُهُ» این گونه منعکس می شود:

که بی گمان خدا از مشرکان بیزار است و نیز پیامبرش از آن ها بیزار است.

ص:۱۴۵

## فصل سوم: ترجمه ی مبسوط؛ ترجمه ای مطلوب از قرآن

### اشاره

ص:۱۴۷

قرآن کریم، ایجازی معجزه آسا دارد. کلمات انـدک این کتابِ الهی؛ قالب معانی بسیاری است و جملات کوتاهش مفاهیم بلندی را گزارش می کند. در آن، هدفمندانه و عالمانه از میان واژه های همگون، واژه ای خاص و از میان هیأت های همسان، هیأتی خاص برگزیده شده است. چینش کلمات و جملات آن، حاوی نکته هاست. واژه های زبان عرب، بسیار گسترده و ظرفیت زبانی آن برای ارائه مقاصد، بی نظیر است. خداوند، همه ظرفیت این زبان را به کار برده و قرآن را به بشر عطا فرموده است. علامه ی طباطبایی در تفسیر آیه ی دوم سوره ی یوسف (إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُون ) می نویسد:

وحی به صورت قرائت شده و به زبان عربی نازل شد؛ به این معنا که مفاهیم قرآن پیش از نزولش حقیقتی بود پیراسته از الفاظ و ناخوانده؛ ولی در مرحله ی نزولش خداوند، آن ها را به صورت الفاظی قرائت شده و در قالب زبان عربی فرو فرستاد. سپس خداونـد هدف از نزول قرآن را در قالب الفاظ آن هم به زبان عربی، چنین بیان می کند: «لعلّکم تعقلون»؛ به این امید که وحی الهی در معرض

اندیشه ها قرار گیرد و تو ــ ای پیامبر! ــ و قوم تو یا امتت در آن بیندیشند.

از آنچه گذشت استفاده می شود که الفاظ و کلمات قرآن، از آن رو که مستند به وحی است و نیز این که به زبان عربی است، در ضبط اسرار آیات نقشی بسزا دارد؛ به گونه ای که اگر معانی بر پیامبر فرو فرستاده می شد و پیامبر خود، آن ها را در قالب الفاظ ارائه می کرد یا اگر محتوای وحی در قالبی غیر از زبان عربی ریخته می شد، پاره ای از اسرار آن، پوشیده می ماند.(۱)

این مطلب، بیان گر آن است که در واژه ها، جمله ها و موقعیت و جایگاه کلمات و ترکیب های زبان عرب، ویژگی هایی است که در سایر زبان ها نیست و خداوند، این ویژگی ها را در قرآن به کار برده است.

بی گمان، نه ساختارهای مترجمان دیرین پاسخ گوی نقل این چنین متنی است، نه با قالب هایی که مترجمان امروزین تعریف کرده اند ترجمه ی محتوای قرآن، شدنی است. چرا که ترجمه ی قرآن، آن گاه حقیقتاً ترجمه است که علاوه بر روانی، سهولت فهم، متانت بیان و پیراستگی از خطا و لغزش، تمام محتوای قرآن را تا حد امکان باز گوید.



---

۱- المیزان ، ج۱۱، ص۷۵.

این است که باید طرحی دیگر آید و شیوه و سبک دیگری به آزمون درآید، آن شیوه، هر چه باشد و هر نامی به خود گیرد، رسالتش این است که محتوای آیات و مفاهیم و معانی مندرج در آن را تا حد امکان باز گوید و این، جز با شرح و بسط یعنی ترجمه ای مبسوط و مشروح، امکان پذیر نیست.

در این شیوه، ایجازها باز می شود، معانی و مفاهیم گنجانده شده در یک جمله، به صورت جملاتی چند بروز می کند، نکته هایی را که به واسطه علم بلاغت می توان بدان رسید گزارش می کند، محذوفات و مقدرات را ظاهر می کند و ارتباط آیات را باز می گوید. در این شیوه، شناسایی قرائن درونی آیات، تدبر در خصوصیات کلمات و چینش آن ها برای تبیین مقاصد و انعکاس آن در ترجمه، امری ضروری تلقی می شود. در این شیوه متعلق فعل ها و شبه فعل هایی چون آمنوا، کفروا، اتقوا و... با توجه به قرائن موجود درون آیه ای آشکار می شود و....

## تفاوت ترجمه ی مبسوط با تفسیر

شیوه ی یاد شده، این گمان را بر می انگیزد که ترجمه ی مبسوط، همان است که تفسیر نامیده می شود و به تعبیری دیگر به جای ترجمه ی برابر و وفادار، ترجمه ای تفسیری بر می آید. درستی و نادرستی این گمان را باید در تفاوت ترجمه و تفسیر، جست وجو کرد.

ص:۱۵۰

تمایز حقیقی تفسیر و ترجمه در استفاده و عدم استفاده از قرائن بیرونی و ناپیوسته است.در ترجمه، علاوه بر شناخت معانی واژه ها و خصوصیات کلمات از نظر صرف و نحو به قرائن درون آیه ای نیز توجه می شود و در تفسیر علاوه بر همه ی این ها باید به قرائن بیرونی و ناپیوسته نیز نظری تام داشت. به تعبیری دیگر ترجمه، بیان مراد استعمالی کلام است و تفسیر، بیان مراد جدی، و ترجمه ی مبسوط در بازگردان معنا و محتوای کلام هرگز به قرائن بیرون آیه ای نظر نمی اندازد و جز به مفاد استعمالی جملات نمی پردازد؛ از باب مثال اگر در بیان نعمت داده شدگان «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ»(1) به آیه ی ۶۹ سوره نساء «أُوْلَـئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاء وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَـئِكَ رَفِيقًا» نظر شود و عبارت «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ...» این گونه ارائه گردد: «راه پیامبران، راستگویان، شاهدان و صالحان که به ایشان نعمت داده ای...»، طبعاً تفسیر آیه بیان شده و ترجمه ی تفسیری شکل گرفته است؛ ولی اگر در بیان آیه گفته شود: چون نعمت داده شدگان در مقابل «مغضوب علیهم» و «ضالین» قرار گرفته است، مراد از«نعمت»، نعمت هدایت و نعمت محبت الهی است و در ترجمه ی «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ» نگاشته شود: «راه کسانی که به آن ها نعمت هدایت و نعمت محبت خویش را



---

۱- سوره ی حمد (۱)، آیه ی ۷.

ارزانی کرده ای»، ترجمه ی مبسوط شکل گرفته است، نه ترجمه ی تفسیری. همچنین اگر برای دریافت معنا و مراد از «مغضوب علیهم» به آیاتی نظیر «فَباؤُو بِغَضَبٍ عَلی غَضَب »[(۱)] یا «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ تَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِم »[(۲)] یا به روایات چشم بدوزیم و برای دریافت معنا و مراد از «ضالین» به آیاتی نظیر «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ أُوتُوا نَصیباً مِنَ الْکتابِ یَشْتَرُونَ الضَّلالَهَ وَ یُریدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبیلَ»[(۳)] و روایاتی نظر اندازیم که آن را به مسیحیان تفسیر کرده اند و در تبیین «غَیرِ المَغضُوبِ عَلَیهِمْ وَلاَ الضَّالِّینَ» بنویسم آنان که نه چون یهودیان مورد خشم قرار گرفتند و نه چون مسیحیان به گمراهی در افتادند، آیه را تفسیر کرده ایم؛ ولی اگر گفته شود: مراد از «مغضوبین» به قرینه ی مقابله ی آن با «ضالین» کسانی اند که گمراه نیستند، به این معنا که راه درست را شناختند، ولی بدان اقرار نکردند و مقصود از «ضالّین» گمراهانی هستند که از سر قصور و نه تقصیر، حقیقت را نیافتند از این رو مورد خشم الهی قرار نگرفتند، این تحلیل و تبیین از آن رو که به قرینه ی درونی و پیوسته صورت گرفته ترجمه به شمار می آید.



---

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۹۰.

۲- سوره ی مجادله (۵۸)، آیه ی ۱۴.

۳- سوره ی نساء (۴)، آیه ی۴۴.

چنین ترجمه ای بیان مراد استعمالی از کلام است؛ درست مانند اینکه در بیان «رأیت اسداً فی الحمام» گفته شود: «در حمام مردی بسیار شجاع را دیدم که به شیر می ماند» این، بیان مراد استعمالی است و گامی فراتر از ترجمه بر نداشته است؛ ولی ترجمه ای باز و مشروح، نه ترجمه ی تحت اللفظی. ارائه ی نمونه هایی چند از ترجمه ی مبسوط، راهگشای نوع ترجمه و نیز نشان دهنده ی فواید آن است.

## نمونه هایی چند از ترجمه ی مبسوط

### نمونه ی نخست

وَاللّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ(۱)

واژه ی «مِنَ» در آیه ی شریفه، حاکی از آن است که در فعل «یعلم» معنای «یمیز» نیز اشراب شده است؛(۲) زیرا «عِلم» و مشتقات آن در خصوص معلوم ها به وسیله «مِن» متعدی نمی شود و اگر چند معلوم باشد، به وسیله حرف عطف، بیان می گردد؛ مانند «أَوَلاَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ»؛(۳) «و آیا نمی دانید که خداوند، آنچه



---

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۲۲۰.

۲- اشرابِ معنای کلمه ای در کلمه ای دیگر را اصطلاحاً تضمین می گویند. در فصل چهارم درباره ی تضمین، سخن خواهیم گفت.

۳- سوره ی بقره (۲)، آیه ی۷۷.

را نهـان می دارنـد و آنچه را آشـکار می کننـد، می دانـد» و «يَعْلَمُ مَـا بَيْنَ أَيْـدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ»؛(۱) و آنچـه را پیشـاروی دارند (آینده)، و آنچه را پشت سـر دارند (گذشـته)، می داند». به خلاف «مَیز» و مشـتقات آن که با حرف «مِن» می آید؛ مانند «حَتَّىَ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»(۲) علامه ی طباطبایی درباره ی آیه ی مورد بحث «و الله یعلم...» می نویسد:

تعدیه «يَعْلَمُ» بـــ «مِن» کانها لمکان تضمینه معنی «یمیز»؛(۳) متعدی شدن به وسیله «من» گویی از آن روست که معنای «یمیز» در آن اشراب شده است.

بر این اساس،مفاد آیه چنین می شود: «وَاللّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ و یمیز هذا من ذاک»

و ترجمه ی آن چنین ارائه می گردد:

خداوند، فسادگر و اصلاح گر را می شناسد و فساد کننده را از اصلاح کننده متمایز می کند.

آنچه در این ترجمه آمـده، بی هیـچ افزوده ای، مقتضای الفاظ و ترکیب خاص آیه است و اگر ترجمه شود: «خداوند، تباهکار را از مصلح باز می شناسد» (گرمارودی) یا «خدا آگاه است از آن کس که



---

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۲۵۵.

۲- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی ۱۷۹.

۳- المیزان ، ج ۲، ص ۱۹۸.

نادرستی می کند و آن که اصلاح و درستی می کند» (الهی قمشه ای)، بخشی از مفاد آیه منعکس نشده است.

**نمونه ی دوم**

لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَهِ أَشْهُرٍ(۱)

«ایلاء» مصدر «یؤلون» به معنای سوگند یاد کردن است و باید با «علی» متعدی شود؛ لذا آوردن «مِن» پس از آن نشان می دهد که در «یؤلون» معنای مناسب با «مِن» مانند «تباعد» اشراب شده است.(۲)

بر این اساس، ترجمه ا ی که حاوی همه ی معنا باشد، چنین می شود:

برای کسانی که سوگند یاد می کنند بر این که از همسرانشان دوری گزیده، با آن ها آمیزش نکنند، مهلت چهار ماه است.



---

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۲۶۶.

۲- ابن عاشور می نویسد: و عُدّی فعل الایلاء بـ «مِن» مع ان حقَّه ان یُعدّی بـ «عَلی» لانه ضُمّن هنا معنی البُعد فعدّی بالحرف المناسب لفعل البُعد کانه قال: للذین یؤلون متباعدین من نسائهم... . فعل «ایلاء» به وسیله ی «من» متعدی شده است با این که بایسته آن است که به وسیله ی «علی» متعدی شود؛ این بدان جهت است که در اینجا معنای بُعد در آن اشراب شده، پس به حرفی که با فعل بعد تناسب دارد متعدی شده است. گویی فرموده: برای کسانی که سوگند یاد می ک نند در حالی که از زنانشان دوری می گزینند... ( التحریر و التنویر ، ج۲، ص۳۶۶).

### نمونه ی سوم

قُل لِّعِبَادِیَ الَّذِینَ آمَنُواْ یُقِیمُواْ الصَّلاَهَ وَیُنفِقُواْ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ...(۱)

در این آیه چندین جمله، محذوف و مقدر است. یکم، مفعولِ«قُل» و به اصطلاح، مَقول قول به قرینه ی «یُقِیمُواْ الصَّلاَهَ وَیُنفِقُواْ» در کلام نیامده است. دوم، فعل مضارع «یقیموا» و نیز معطوف آن (ینفقوا) چون در جواب امر (قُل) قرار گرفته، به شرط مقدر، مجزوم شـده است. بر این اساس، کلام با حـذف و تقدیر آن چنین می شود:(۲) «قُل لِّعِبَادِیَ الَّذِینَ آمَنُواْ اقیموا الصـلاهَ و أنفقوا ممـا رزقنـاهم فإنک إن تقل لهم هـذا یقیموا الصـلوه و ینفقوا» و ترجمه ی آن که بازگو کننـده ی همه ی معنا باشـد، چنین می شود:

ای پیامبر! به بندگان من که ایمان آورده اند، بگو: نماز را بر پا دارند و از آنچه روزی آنان کرده ایم، انفاق کنند. تو اگر آنان را به نماز و انفاق فرمان دهی، آنان نماز می گذارند و از آنچه عطایشان کردیم، انفاق می کنند.

علامه ی طباطبایی پس از تبیین آیه به گونه ای که گذشت ابهامی را مطرح و آن را پاسخ می دهد:



---

۱- سوره ی ابراهیم (۱۴)، آیه ی ۳۱.

۲- مجزوم شدن فعل مضارع در جواب طلب و مفاد آن در بخش سوم به تفصیل بیان شد.

اگر «یقیموا» و «ینفقوا» جواب شرط مقدر باشد، باید مفاد آن مترتب بر شرط باشد؛ در حالی که لازمه ی امر به نماز و انفاق، این نیست که مردم نماز بخوانند و انفاق کنند؛ چه بسا تخلف کنند. پاسخ: این اشکال، مردود است؛ زیرا آنچه در جواب شرط لازم است، این است که جواب به گونه ای مقتضای امر باشد و در اینجا محقق است؛ زیرا فرمان دادن به بندگان با ایمان بر این فرض که ایمانشان محرز باشد، اطاعت آنان را اقتضا می کند(۱).

به تعبیری دیگر، قرآن فعل های «یقیموا» و «ینفقوا» را به شرط مقدر مجزوم کرده است، تا به این نکته اشاره کند که فرمان پیامبر به مؤمنان همان و اطاعت همان و اگر نه، باید در ایمان خویش یا استواری آن، تردید کنند.

### نمونه ی چهارم

یَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنفَالِ قُلِ الأَنفَالُ لِلّهِ وَالرَّسُولِ(۲)

در این کریمه، کلمه ی «الانفال» تکرار شده و به جای ضمیر، اسم ظاهر آمده است؛ در حالی که ظاهر آن بود که گفته می شد: یَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنفَالِ قُلِ هی لِلّهِ وَالرَّسُولِ.



---

۱- المیزان ، ج۱۲، ص۵۸ .

۲- سوره ی انفال (۸)، آیه ی۱.

تکرار کلمه، از تفاوت مراد نشان دارد. با توجه به اینکه آیه ی شریفه، به قرینه ی آیات بعد درباره ی جنگ است «الانفال» در «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنفَالِ» اشاره به غنیمت جنگ ها دارد. چنانچه در پاسخ آمده بود «قل هی لله و الرسول»، پاسخ نیز درباره غنائم نبرد می بود؛ ولی آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر، بیان گر پاسخی عام تر است؛ یعنی هر چه مصداق انفال باشد _ چه غنیمت های جنگ و چه غیر آن ها _ همه از آن خدا و رسول است. به تعبیری دیگر، «الف و لام» در «الانفالِ» نخست عهد است و به غنایم جنگ اشاره دارد؛ ولی الف و لام در «الانفالِ» دوم جنس است که بر لفظ جمع وارده شده و از عموم و شمول حکایت می کند. بر این اساس، ترجمه ی آیه به گونه ای که نکته ی یاد شده را منعکس کند چنین می شود:

از تو درباره غنایم جنگ می پرسند؛ بگو: انفال به تمامی _ چه غنیمت های جنگ و چه غیر آن ها _ همه از آن خدا و پیامبر است.

آنچه در ترجمه ی فوق آمده، همه برگرفته از خصوصیات موجود در آیه است؛ لذا بازگردان خود آیه به شمار می آید و هیچ ضرورتی ندارد که بخش هایی از آن در پرانتز یا کروشه قرار گیرد.

ص:۱۵۸

### نمونه ی پنجم

بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كمَا أُرْسِلَ الأَوَّلُونَ(۱)

دو جمله ی «فَلْيَأْتِنَا بِآيَه» و «كمَا أُرْسِلَ الأَوَّلُونَ» به ظاهر ناهمگون می نمایـد: «معجزه ای بیاورد، همان گونه که نخستینیان به رسالت فرستاده شدند»؛ میان مشبّه و مشبّهٌ به، رابطه ای ملاحظه نمی شود و این از دو جمله ی محذوف حکایت دارد. هر یک از دو جمله ی موجود، قرینه ای بر حذف در دیگری است و عبارت با محذوفات آن بدین صورت است:

اِن كان مرسلاً فليأتنا بآيه كما أرسل الأولون و اَتوا بآیات.(۲) و ترجمه ی مبسوط آن چنین می شود:

اگر او [= محمد] پیامبر است، باید معجزه ای برای ما بیاورد؛ همان گونه که پیامبران نخستین به رسالت فرستاده شدند و معجزاتی آوردند.

### نمونه ی ششم

لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ(۳)

ص:۱۵۹

---

۱- سوره ی انبیاء (۲۱)، آیه ی۵.

۲- این نوع حذف را حذف مقابلی یا احتباک می نامند. در فصل چهارم، قاعده ی احتباک یا حذف مقابلی به تفصیل بیان خواهد شد.

۳- سوره ی بقره (۱۴)، آیه ی۲۲۸.

برای زنان است به گونه ای متعارف، همسان آنچه بر عهده آنان است و مردان بر آنان مرتبتی دارند.

ترجمه ی یاد شده ترجمه ای معمول و متعارف است. این ترجمه، آن گونه که باید مقصود را آشکار نمی کند؛ زیرا برای مخاطبان عام، این سؤال مطرح می شود: اولاً آنچه فرض شده که به سود زنان است بر عهده ی کیست؟ ثانیاً آنچه فرض شده بر عهده ی آنان است، برای کیست؟

ترجمه ی مبسوط، این عقده را می گشاید و با قرائن موجود در آیه، مراد را در حد ترجمه باز می گوید. توضیح اینکه:

۱. جمله ی «لِلرِّجالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ» می رساند که عبارت «لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ» درباره ی حقوق و وظایف مردان و زنان در ارتباط با یک دیگر است.

۲. قرائن متعدد موجود در آیه، گویای آن است که مراد از «الرجال» شوهران است و طبعاً مراد از زنان، همسران ایشان است؛ لذا سخن آیه درباره ی مطلق زنان و مردان نیست و بیان گر حقوق و وظایف مرد و زن به عنوان دو صنف از انسان ها نیست؛ بلکه خاص زن و شوهر است. بر این اساس، مفاد جمله، چنین می شود: «و للنساء علی أزواجهن حق مثل الحق الذی لهم علیهن» و ترجمه ی مبسوط که با توجه به قرائن درون آیه ای شکل می گیرد، چنین می شود:

همسران را بر عهده ی شوهرانش حقی است همسان حقی که شوهران بر عهده ی همسران خویش دارند.

بیضاوی در تبیین آیه می نویسد:

«و لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی....» ای و لهن حقوق علی الرجال مثل حقوقهم علیهن؛(۱)

«و برای آنان است همانند آنچه...» یعنی و برای زنان حقوقی برعهده ی مردان است مانند حقوق مردان بر عهده ی زنان.

و ابن عاشور می نویسد:

و فی الآیه احتباک فالتقدیر: و لهن علی الرجال مثل الذی للرجال علیهن؛(۲)

و در آیه فنّ احتباک شکل گرفته، پس تقدیر این است: برای زنان برعهده ی مردان همانند آن چیزی است که برای مردان برعهده ی زنان است.

### نمونه ی هفتم

إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَ... لآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ؛(۳)



---

۱- انوار التنزیل ، ج ۱، ص ۱۴۱.
۲- التحریر و التنویر ، ج ۲، ص ۳۷۷.
۳- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۱۶۴.

همانا در آفرینش آسمان ها و زمین و... نشانه هایی است برای مردمی که می اندیشند.

در پی خواندن آیه ی فوق و نظایر آن، طبعاً این سؤال مطرح می شود که آفرینش این ها نشانه های چیست؟

ترجمه ی مبسوط با توجه به قراین موجود در آیه، جواب این سؤال را در خود جای می دهد و این انتظارِ به جا را بی پاسخ نمی گذارد.

آیه ی قبل «وَإِلَـهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لاَّ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»، سه ادعا را درباره ی خدا مطرح می کند؛ یکم، او یگانه معبود است. دوم، او رحمتی فراگیر دارد. سوم، او را رحمتی خاص است. آیه ی مورد بحث، بیان گر این سه ادعاست؛ به تعبیری دیگر، دلایل آن ها را توضیح می دهد. در نتیجه مراد از «لآیات» نشانه های توحید و رحمت عام و خاص الهی است و ترجمه ی مبسوط چنین خواهد بود:

همانا در آفرینش آسمان ها و زمین... نشانه های بسیاری است بر یگانگی خدا و بر رحمت فراگیر او بر مهربانی او به مردمان.

ص:۱۶۲

### نمونه ی هشتم

إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَ...  لآیَاتٍ لِّأُوْلِی الألْبَابِ؛(۱)

همانا در آفرینش آسمان ها و زمین... نشانه هایی است برای خردمندان.

در ترجمه ی مبسوط این آیه نگاشته می شود:

... برای خردمندان نشانه هایی است بر قدرت مطلق خدا

زیرا در آیه ی قبل، آمده است: «وَاللّهُ عَلَیَ کلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ .إِنَّ فِی خَلْقِ...»

### نمونه ی نهم

اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنفُسَ حِینَ مَوْتِهَا... إِنَّ فِی ذَلِک لَآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَتَفَکرُونَ؛(۲)

خداوند جان ها را به هنگام مرگشان می ستاند... همانا در آن، نشانه هایی است برای مردمی که می اندیشند.

ترجمه ی مبسوط با توجه به قرائن موجود در آیه، جمله ی پایانی را چنین باز می گوید:

همانا در آن، برای مردمی که می اندیشند، نشانه هایی است



---

۱- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی ۱۹۰.

۲- سوره ی زمر (۳۹)، آیه ی ۴۲.

بر اینکه تدبیر امور آدمیان در اختیار خداست و اینکه آنان به خدا باز خواهند گشت.

علامه ی طباطبایی در بیان آیه می نویسد:

ثم تمم الآیه بقوله «إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَتَفَکرُونَ» فیتذکرون ان الله سبحانه هو المدبر لأمرهم و أنهم إلیه راجعون سیحاسبهم علی ما عملوا(۱)؛

سپس خداوند، آیه را به این سخنش«همانا در آن برای مردمی که می اندیشند، نشانه هایی است» پایان داد؛ پس آنان در می یابند که تدبیر کننده ی امورشان خدای سبحان است و در می یابند که به سوی او باز می گردند.

### نمونه ی دهم

لَقَدْ کانَ فِی یُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آیَاتٌ لِّلسَّائِلِینَ؛(۲)

همانا در یوسف و برادرانش برای جست وجو گران نشانه هایی است.

تدبر در داستان یوسف و برادرانش از آغاز تا پایان آن گونه که خداوند در سوره ی یوسف بیان فرموده، بیانگر این است که مراد از «آیات» نشانه های ولایت الهی به بندگان است و اوست که بر حسب



---

۱- المیزان ، ج ۱۷، ص ۲۷۰.

۲- سوره ی یوسف (۱۲)، آیه ی ۷.

لیاقت افراد آنان را به جایگاه بایسته ی ایشان می رساند؛ لذا ترجمه ی مبسوط، باید بدینسان بنگارد:

همانا در داستان یوسف و برادرانش برای جست وجو گران، نشانه هایی است بر اینکه خداوند است که امور بندگانش را تدبیر می کند و سرنوشت هر کسی را بر حسب لیاقتش رقم می زند.

### نمونه ی یازدهم

... وَلاَ یُضَآرَّ کاتِبٌ وَلاَ شَهِیدٌ...(۱)

«لاَ یُضَآرَّ» (فعل مضارع همراه «لا» ی نهی) صیغه ای مشترک است میان معلوم (نباید ضرر بزند) و مجهول (نباید ضرر ببیند). بر فرض معلوم «کاتبٌ» و «شهیدٌ» فاعل به شمار می آیند و بر فرض مجهول، نایب فاعل خواهند بود. در این گونه موارد، اگر قرینه ای تعیین کننده باشد، ترجمه بر وفق آن پی ریزی می شود و چنانچه قرینه ای در میان نباشد، ظاهر این است که هر دو وجه اراده شده است.(۲) بر این اساس، ترجمه باید به گونه ای پرداخته شود که هر دو معنا را برساند و این از ترجمه ی مبسوط بر می آید؛ لذا در ترجمه ی جمله ی فوق نوشته می شود.



---

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۲۸۲.

۲- در فصل چهارم، درباره ی استعمال لفظ در بیش از یک معنا سخن خواهیم گفت.

نباید هیچ نویسنده و گواهی زیان ببیند و آن دو نیز نباید ضرر رسانند.

ابن عاشور در بیان آیه می نویسد:

... لان «لا یُضَارَّ» یحتمل البناء للمعلوم و المجهول و لعلّ اختیار هذه المادّه هنا مقصود لاحتمالها حکمین لیکون الکلام موجّها فیحمل علی کلا معنییه لعدم تنافیهما و هذا من وجه الاعجاز(۱)؛

زیرا «لا یُضَارَّ» واژه ای است هم برای فعل معلوم و هم مجهول، شاید انتخاب این واژه (که مشترک میان دو معناست) از سرقصد است، تا کلام دارای دو وجه باشد و بر هر دو معنا حمل شود؛ زیرا آن دو تنافی ندارند و این از وجوه اعجاز است.

## نمونه ی دوازدهم

یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَقْتُلُواْ الصَّيْدَ وَأَنتُمْ حُرُمٌ(۲)

واژه ی «حُرُم» جمع حَرام است و حرام در چند معنا به کار می رود. از این میان، دو معنا با آیه ی شریفه تناسب دارد؛ یکم، شخص مُحرِم یعنی کسی که برای حج یا عمره احرام پوشیده و محرم شده



---

۱- التحریر و التنویر ، ج ۲، ص ۵۸۱.

۲- سوره ی مائده (۵)، آیه ی ۹۵.

است. دوم، کسی که وارد حَرَم مکه شده است.(۱)

از آن رو که در آیه ی شریفه، قرینه ای تعیین کننده نیست، به دلایلی که خواهد آمد، باید ملتزم شد که هر دو معنا اراده شده است و وظیفه ی مترجم است که هر دو معنا را در ترجمه ی آیه منعکس کند و بنویسد:

ای کسانی که ایمان آورده اید! شکار را در حالی که محرم هستید و نیز آن گاه که در حرم مکه حضور دارید، مکشید.



---

۱- احرم القوم: دخلوا فی الحرم و رجل حرام: داخل فی الحرم... و قد جمعه بعضهم علی حُرُم... تقول احرم الرجل فهو مُحرم و حرام و رجلٌ حرام ای مُحرم و الجمع حُرُم مثل قَذال و قُذُل، «اَحَرَم القوم» یعنی آنان به حرم درآمدند و «رجلٌ حرام» یعنی در حرم وارد شد... و برخی حرام به حُرُم جمع بسته اند... و می گویی: «احرم الرجُل» اسم فاعلش مُحرم و حرام است پس «رجلٌ حرام» یعنی محرم است و جمع حَرام حُرُم است مانند قَذال و قُذُل. ( لسان العرب ) الحُرُم جمع حَرام و الحرام: المُحرم و الکائن بالحَرَم، حُرُم جمع حرام است و حرام یعنی مُحِرم و نیز کسی که در حَرَم است ( البحر المحیط ، ج ۴، ص ۳۶۳).

## فصل چهارم: قواعدی ادبی _ بلاغی

### اشاره

ص:۱۶۹

## تضمین

### اشاره

تضـمین از جمله فنون نحوی ــ بلاغی است که در قرآن کریم به کار رفته و توجه به آن در تفسـیر و ترجمه ی قرآن، ضروری است.

### معنای لغوی تضمین

تضمین در لغت به معنای بر عهده نهادن و چیزی را به دیگری سپردن و نیز به معنای چیزی را در جایگاهی نهادن است(۱).

### معنای اصطلاحی تضمین

ابن هشام در معنای اصطلاحی تضمین می نویسد:

ص:۱۷۰

---

۱- ضَـمَّنَ الشی ءَ الشی ءَ: أَوْدَعه إِیاه کما تُودِعُ الوعاءَ المتاعَ» ( لسان العرب ). فَیّومی نیز می نویسد: «وَ یَتَعَدَّی بِالتَّضْعِیفِ فَیُقَالُ ضَمَّنْتُهَا الْمَالَ أَلْزَمْتُهُ إِیَّاه... و ضَمَّنْتُ الشَّی ءَ کذَا جَعَلْتُهُ مُحْتَوِیاً عَلَیْهِ فَتَضَمَّنَهُ أَیْ فَاشْتَمَلَ عَلَیْهِ وَ احْتَوَی( المصباح المنیر ).

قدیشربون لفظاً معنی لفظ فیعطونه حکمه و یسمی ذلک تضمیناً و فائدته أن تؤدّی کلمهٌ مُؤدّی کلمتین؛(۱)

بسا در یک لفظ، معنای لفظ دیگری را اشراب می کنند و حکم آن لفظ (اشراب شده) را به دیگری (لفظ مذکور) می دهند. این را تضمین می نامند و فایده ی تضمین این است که یک کلمه، معنای دو کلمه را افاده می کند.

در آیه ی ۷۷ سوره ی انبیاء می خوانیم: «وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا». در فعل «نَصَرْنَاهُ» کلمه ای مانند «أَنجَيْنا» اشراب شده است. و از آن رو که «إنجاء» و مشتقات آن می طلبد که پس از آن «مِن» آورده شود؛ مانند «وَإِذْ نَجَّيْنَاكُم مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ»؛(۲) «و آن گاه که شما را از فرعونیان رهایی بخشیدیم»، «لَّئِنْ أَنجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ»؛(۳) «و اگر ما را از این ورطه نجاتمان دهد، قطعاً از سپاس گزاران خواهیم شد». عبارت آیه ی مورد بحث بر حسب معنای اشراب شده آورده شده است، نه بر حسب فعل مذکور در لفظ. بر این اساس، مفاد جمله چنین می شود: وَ نصرنا نوحاً مُنجین إیاه مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا؛ ما نوح را یاری دادیم؛ در حالی که او را از آن مردم



---

۱- مغنی اللبیب ، باب هشتم، قاعده ی سوم.

۲- سوره ی بقره (۲)، آیه ی۴۹.

۳- سوره ی انعام (۶)، آیه ی۶۳.

که آیات ما را دروغ شمردند، رهایی بخشیدیم. یا انجیناه منهم بنصرنا؛ ما او را به یاری خویش از آن مردم رهایی بخشیدیم.

علامه ی طباطبایی در بیان آیه می نویسد:

«وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ...» کانَّ النصر مضمِّن معنی الإنجاء و نحوه و لذا عدّی بِمِن(۱)؛

گویی معنای رهانیدن و مانند آن در واژه ی«نصر» اشراب شده است.

و طبرسی در «نصرنا» معنای «مَنَعنا» را نهفته دانسته و می نویسد:

«وَ نَصَرْناهُ مِنَ الْقَوْمِ...» ای منعناه منهم بالنصره حتی لم یصلوا إلیه بسوء؛(۲)

ما او را با یاری کردنش از آنان باز داشتیم، تا هیچ گزندی به او نرسانند.

کلمه ی «لفظ» در تعریف ابن هشام حاکی است که تضمین، به فعل اختصاص ندارد؛ بلکه در اسم و حرف نیز جاری است.

عباس حسن در النحو الوافی می گوید:

تضمین به فعل اختصاص ندارد؛ بلکه در اسم نیز جاری است.تفتازانی در تفسیر سخن خداوند «وَهُوَ اللّهُ فِی



---

۱- المیزان ، ج ۱۴، ص ۳۰۶.
۲- مجمع البیان ، ج ۷، ص ۹۱.

السَّمَاوَاتِ وَفِي الأَرْضِ»(۱) می گوید: «فی السماوات» نمی تواند متعلق به لفظ «الله» باشد؛ زیرا آن اسم است، نه وصف؛ بلکه آن متعلق به معنایی وصفی است که در «الله» تضمین شده است(۲).

مقصود او معنای معبود است که در «الله» اشراب شده. بر این اساس، مفاد آیه چنین می شود: هو الله معبوداً فی السموات و فی الارض؛ اوست خدا پرستش شنونده در آسمان ها و زمین.

در تعریف ابن هشام واژه ی «قد» در «قدیشربون» به کار رفته است که می نماید فنّ تضمین، امری شایع نیست؛ ولی دیگران تصریح کرده اند که تضمین در گویش بلیغان عرب بسیار است.

و ذکر (ای ابوالبقاء) أمثله لتضمین لفظ معنی لفظ آخر ثم قال: و من هذا الفنّ فی اللغه شئ کثیر لایکاد یحاط به؛



---

۱- سوره ی انعام (۶)، آیه ی ۳.

۲- و لا ـ اختصاص للتضمین بالفعل بل یجری فی الاسم ایضاً قال التفتازانی فی تفسیر قوله تعالی «وَهُوَ اللّهُ فِی السَّمَاوَاتِ وَفِی الأَرْضِ» (سوره ی انعام (۶)، آیه ی۳) لایجوز تعلقه بلفظه «الله» لکونه اسماً لاصفهً بل هو متعلق بالمعنی الوصفی الذی ضمّنه اسم «الله» ( النحو الوافی ، ج ۲، ص ۵۲۲).

سپس ابوالبقاء مثال هایی از اشراب معنای لفظی در لفظ دیگر آورده و سپس گفته است: «از این فن در لغت بسیار است؛ به گونه ای که نمی توان آن ها را شمارش کرد».(۱)

لذا گمان بر این است که «قد» در «قدیشربون» در معنای کثرت به کار رفته است؛ چنانکه ابن هشام در کتاب مغنی از سیبویه حکایت می کند که از معانی «قد» تکثیر است و از زمخشری حکایت می کند که در بیان «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ»(۲) گفته است: «أی ربما نری و معناه تکثیر الرؤیه(۳)؛ «یعنی بسیار می بینیم معنای آن (قد نری) به کثرت دیدن است».

مفسران نیز در آیات بسیاری فن تضمین را به کار رفته دیده اند. نمونه های گوناگونی از تضمین را حکایت می کنیم تا معنای تضمین آشکارتر شود و کثرت استعمال آن در قرآن نیز بیان گردد.



---

۱- النحو الوافی ،ج۲، ص۵۲۴.

۲- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۱۴۴.

۳- مغنی اللبیب ، باب اول، حرف القاف.

### نمونه هایی از تضمین

#### نمونه ی نخست

وَإِذَا خَلَوْاْ إِلَى شَيَاطِينِهِمْ(۱)

«خُلُوّ» مصـدر «خَلا» به معنای منفرد شـدن است. گفته می شود «خلا المکان»، یعنی آن مکان تنها بود و کسـی یا چیزی در آن نبود، و آن گاه که گفته شود «خلا الرجل»، یعنی زیـد در جایی بود که کسـی همراه او نبود.(۲) همچنین اگر گفته شود: «خلا به» یـا «معه»، یعنی با او خلوت کرد.(۳) معنـای یاد شـده، نمی طلبـد که پس از آن، «اِلی» آورده شود و آمـدن «اِلی» در آیه ی شریفه، نشـان می دهـد که در آن، معنای رفتن و ماننـد آن نهفته است که با «الی» متعـدی می شود.(۴) بر این اسـاس، مفاد آیه چنین می شود «و إذا مضوا إلی شیاطینهم خالین بهم» و باید آیه ی شریفه را این گونه ترجمه کرد:

ص:۱۷۵

---

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۱۴.

۲- خَلا المکانُ و الشـی ءُ یَخْلُو خُلُوّاً و خَلاءً و أَخْلّی إِذا لم یکن فیه أَحد و لا شـی ء فیه و هو خالٍ... و خلا الرجل و اَخلی: وقع فی موضع خالٍ لایزاحم فیه ( لسان العرب ).

۳- ر.ك: البحر المحیط ، ج ۱، ص ۱.۳ و التحریر و التنویر ، ج ۱، ص ۲۸۷.

۴- و تعدیته إلی المفعول الثانی بـ« إِلی» لما فی المضی عن الشی ء معنی الوصول إلی الآخَر (روح المعانی ، ج ۱، ص۱۵۹).

و آن گاه که به سوی سران شرور خویش روند و با آن ها خلوت کنند....

### نمونه ی دوم

كمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنصَارِى إِلَى اللَّهِ؛(۱)

چنانکه عیسی پسر مریم به حواریون گفت: «چه کسانی یاران من به سوی خدایند؟»

«انصار» جمع «ناصِر» است. بعد از این واژه و دیگر مشتقات نَصر (یاری کردن)، حرف جر «إلی» نمی آید؛ لذا آمدن آن در «مَنْ أَنصَارِى إِلَى اللَّهِ» می رساند که در «انصار»، معنایی که با «اِلی» همخوان باشد، اشراب شده و در کلمه، تضمین صورت گرفته است. علامه ی طباطبایی می نویسد:

و الظرف (= الی الله) متعلق بقوله «انصاری» بتضمین النصره معنی السلوک و الذهاب أو ما یشابههما کما حکی عن ابراهیم علیه السلام من قوله «إِنِّى ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّى سَيَهْدِينِ» (سوره ی (۳۷) صافات، آیه ی ۹۹)؛ (۲)



---

۱- سوره ی صف (۶۱)، آیه ی ۱۴.

۲- المیزان ، ج ۳، ص: ۲۰۳.

«الی الله» متعلق به «انصاری» است، بدین لحاظ که در آن، معنای رفتن و رهسپارشدن و مانند آن دو، اشراب شده است. خداوند از ابراهیم حکایت می کند که از رسیدن به خدا به رفتن به سوی او تعبیر کرده است:«همانا من به سوی او رونده ام؛ او خود مرا راهبری می کند».

بر این اساس، جمله ی «مَنْ أَنصَارِی إِلَی اللَّهِ» این گونه ترجمه می شود:

چه کسانی مرا برای رهسپار شدن به سوی خدا یاری می دهند.

### نمونه ی سوم

لَا تَأْكلُواْ أَمْوَالَهُمْ إِلَی أَمْوَالِكمْ(۱)

در فعل«لَا تَأْكلُواْ» معنای ضمیمه کردن که با «إلی» می آید تضمین شده است.(۲) بر این اساس، آیه این گونه ترجمه می شود.

دارایی های یتیمان را با ضمیمه کردن آن ها به اموال خویش، مخورید.

ص:۱۷۷

---

۱- سوره ی نساء (۴)، آیه ی۲.

۲- و أما قوله تعالی: «وَ لا تَأْكلُوا أَمْوالَهُمْ إِلی أَمْوالِكمْ» فهو من قبیل تضمین الأكل معنی الضم و نحوه مما یتعدی بإلی لا أن لفظه «إِلَی» هنالك بمعنی مع ( المیزان ، ج ۵، ص ۲۲۱).

آیه شریفه با بیان یاد شده حاوی این حقیقت است که انسان ها و به ویژه اهل ایمان، از خوردن مال یتیمان به شدت خودداری می کنند؛ ولی بسا آن گاه که سرپرست یتیم، اموال یتیمان را با اموال خویش درهم آمیزد، خواه ناخواه امکان تصرف اموال یتیمان وجود دارد. آیه ی شریفه با کلمه ی «إلی» و اشراب معنای ضمیمه ساختن، اهل ایمان را از این کار برحذر می دارد، تا مبادا به این امر ناروا دچار شوند؛ اما اگر در ترجمه، این معنا منعکس نشود، نکته ی یاد شده از دست می رود؛ چنانکه در بسیاری از ترجمه ها این کاستی مشاهده می شود.

### نمونه ی چهارم

أَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ(۱)

«اذله» جمع ذلیل از مصدر ذُلّ است و ذلّ به معنای ناتوان بودن، بی مقدار بودن، رام بودن است و هیچ یک از معانی یاد شده نمی طلبد که این واژه و مشتقاتش با «علی» متعدی شود؛ از این رو باید دریافت که در «اذلّه» معنای عطوفت و مانند آن نهاده شده است. ابن حَیّان می نویسد:

ص:۱۷۸

---

۱- سوره ی مائده (۵)، آیه ی ۵۴ .

و عُدّی «اذله» بعلی و اِن کان الاصل باللام؛ لانه ضـمنّه معنی الحُنُوّ و العطف؛ کانه قال: عاطفین علی المؤمنین علی وجه التذلل و التواضع؛(۱)

و «اذله» به وسیله ی «علی» متعـدی شده است اگرچه اصل آن است که به وسـیله ی لام متعدی شود؛ این بدان جهت دست که در آن معنـای توجه کردن و لطف نمودن اشـراب شـده است؛ گویی فرموده: فروتنـانه به اهـل ایمان توجه می کننـد و عطوفت نشان می دهند.

بر این اساس، ترجمه ی عبارت «اذله علی المؤمنین» چنین می شود:

فروتنانه به مؤمنان توجه می کنند.

## نمونه ی پنجم

مُسْتَکبِرِینَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ(۲)

اسـتکبار به معنـای تکبر ورزی و خود برتر بینی است که به وسـیله ی حرف «باء» متعـدی نمی شود. این، نشان می دهـد که در «مسـتکبرین» معنای تکـذیب، تضـمین شـده است؛ یعنی مکـذِّبین بآیات الله مسـتکبرین؛ لذا ترجمه آن بدین مضـمون می شود: متکبرانه آیات الهی (قرآن) را دروغ می شمرید. و به تعبیری دیگر: قرآن و آیات



---

۱- البحر المحیط ، ج ۴، ص ۲۹۸.

۲- سوره ی مؤمنون (۲۳)، آیه ی ۶۷.

الهی را از سر تکبر، دروغ می شمرید. ابن حیان می نویسد:

ضُمّن «مستکبرین» معنی «مکذّبین»، فعدّی بالباء؛(۱)

## چند نکته درباره ی تضمین

الف. در غالبِ مثال هایی که برای تضمین آورده می شود قرینه، حرف جرّی است که بعد از آن آمده و با فعل مذکور، تناسب ندارد؛ ولی تضمین، منحصر به این مورد نیست و بسا فعل لازم که با تضمین فعل متعدی، مفعول بگیرد، مانند: «لَأَقْعُدَنَّ» در آیه ی «قالَ فَبِما أَغْوَیْتَنی لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَك الْمُسْتَقیمَ».(۲) ابن عاشور در این باره می نویسد:

و لمّا ضمن فعل «لَأَقْعُدَنَّ» معنی الملازمه، انتصب صِراطَك علی المفعولیه؛(۳)

چون در فعل «لَأَقْعُدَنَّ» معنای ملازمت اشراب شده، «صِراطَك» به عنوان مفعول به منصوب شده است.

همچنین بسا فعلی که یک مفعولی است، ولی بدون واسطه ی حرف جرّ، مفعول دیگری گرفته و این قرینه است که در آن، معنای فعلی تضمین شده است که به دو مفعول متعدی می شود؛ مانند:



---

۱- البحر المحیط، ج ۷، ص ۵۷۲.

۲- سوره ی اعراف (۷)، آیه ی۱۶.

۳- التحریر و التنویر ، ج ۸، ص۳۷.

ثُمَّ اسْتَوی إِلَی السَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِیا طَوْعاً أَوْ کرْهاً قالَتا أَتَیْنا طائِعِینَ .فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فِی یَوْمَیْنِ.(۱)

فعل «قَضی» یک مفعولی است؛ ولی در اینجا «سَبْعَ سَماواتٍ» مفعول دوم آن، به شمار آمده و همین، بیان گر آن است که در «قَضی» معنای فعلی دو مفعولی مانند«صَیَّر» اشراب شده است؛ یعنی قضاهنَّ فصیرهنَّ سبعاً؛خداوند آسمان ها را مقرر کرد و آن ها را هفت آسمان گرداند.

ابوحیان می نویسد:

انتصب«سبعَ» علی الحال ...و قال الحوفی: مفعول ثان، کأنه ضمن«قضاهن» معنی صیرهن فعدّاه إلی مفعولین؛(۲) «سبعَ» چون حال است منصوب شده... حوفی گوید: آن مفعول دوم است؛ گویی در «قضاهن» معنای «صیرهن» تضمین شده از این رو دو مفعول گرفته است.

ب. در تشخیص اینکه افعال به کدام یک از حروف جرّ متعدّی می شوند یا اینکه خود متعدی هستند و به حرف جرّ نیاز ندارند، باید محاورات زبان عرب و کتاب های لغت را ملاک قرار دهیم و نباید



---

۱- سوره ی فصلت (۴۱) آیات۱۱و۱۲.

۲- البحر المحیط ، ج ۹، ص۲۹۲.

آن ها را با الفاظ مرادف در زبان فارسی قیاس کنیم؛ مثلاً فعل «پوشاندم» یا «پرداختم» در زبان فارسی، دو مفعول می گیرد؛ یکی بدون واسطه و یکی با واسطه. گفته می شود «به زید جامه ای پوشاندم» و می گوییم «به عمرو درهمی پرداختم»؛ ولی معادل این ها در زبان عرب، دو مفعول بی واسطه می گیرند و گفته می شود: «کسوت زیداً جبّةً» و «أعطیت عمرواً درهماً»؛ لذا نباید توهم شود که چون در زبان فارسی می گوییم «به زید جامه ای پوشاندم»، پس در «کسوت زیداً جبةً» تضمینی صورت گرفته است.

نمونه ی دیگر، این آیه است:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْم ؛(۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی، گروهی دیگر را مسخره کنند.

«مسخره کردن» در فارسی، بدون واسطه ی حرف، مفعول می گیرد و در زبان عرب به واسطه ی حرف «مِن»، متعدی می شود.

در آیه ی دیگر آمده است:

فَالْیَوْمَ الَّذِینَ آمَنُوا مِنَ الْکفَّارِ یَضْحَکونَ ؛(۲)

پس امروز کسانی که ایمان آورده اند، به کافران می خندند.



---

۱- سوره ی حجرات (۴۹)، آیه ی ۱۱.

۲- سوره ی مطففین (۸۲)، آیه ی۳۴.

ضِحک در زبان عرب با «مِن» متعدی می شود و معادل آن، یعنی خندیدن در زبان فارسی با حرف «به» متعدی می شود؛ لذا نباید در این گونه موارد، توهم شود که تضمین صورت گرفته است.

ج. عباس حسن، فن تضمین را به تفصیل بررسی کرده و با بیان سه شرط، آن را به پایان برده است. یکم، وجود مناسبت میان کلمه ی ملفوظ و معنایی که در آن، اشراب شده است. دوم، وجود قرینه ای که حاکی از کلمه ی اشراب شده باشد. سوم، سازگاری کلامی که در آن، تضمین شده با ذوق عربی. (۱)

## احتباک یا حذف مقابلی

### اشاره

احتباک نیز همچون تضمین، یکی از فنون بلاغی است و از انواع حذف است و توجه به آن در ترجمه و تفسیر قرآن، نقشی بسزا دارد.

### معنای لغوی احتباک

احتباک به معنای استحکام بخشیدن و پیچیدن لباس به بدن است. ابن منظور در لسان العرب می نویسد:

اِحتبک بإزاره: احتبی به و شدّه إلی یده؛

ملافه را به خود پیچید و آن را به دستان خود بست.

فَیُّومی در مصباح از ابن الاعرابی حکایت می کند:



---

۱- ر.ک: النحو الوافی ، ج۲، ص۵۵۲.

کل شئ أحکمته و أحسنت عمله فقد احتبکتَه؛

هر چیزی که آن را استوار سازی و نیکو انجامش دهی، آن را احتباک کرده ای.

### معنای اصطلاحی احتباک

اگر از هر یک از دو جمله ای که به گونه ای با یک دیگر مرتبط هستند، عبارتی (جمله ای یا کلمه ای) حذف شود و آنچه در هر جمله موجود است، قرینه ی محذوف در دیگری باشد، فن احتباک شکل گرفته است. محیی الدین درویش در تعریف احتباک می نویسد:

الاحتباک و هو الحذف من کلامین متقابلین و کل منهما یدل علی المحذوف من الآخر؛

احتباک، آن است که از دو کلام، چیزی حذف شود و هر یک از آن دو، بر محذوف در دیگری دلالت کند.

سپس این آیه را مثال می آورد: «قَدْ کانَ لَکمْ آیَهٌ فی فِئَتَیْنِ الْتَقَتا فِئَهٌ تُقاتِلُ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ أُخْری کافِرَهٌ»(۱) و چنین توضیح می دهد:

ففی قوله تعالی: «فئه تقاتل فی سبیل اللّه و أخری کافره» حذف من الکلامین، و تقدیره: فئه مؤمنه تقاتل فی سبیل اللّه و فئه أخری کافره تقاتل فی سبیل الشیطان.



---

۱- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی۱۳.

فحذف من الأول ما یفهم من الثانی، و حذف من الثانی ما یفهم من الأول؛(۱)

مقصودش این است:

جمله ی«فِئَهٌ تُقاتِلُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ أُخْرى كـافِرَهٌ» حاوی دو عبارت مرتبط با یک دیگر است؛ اوّل «فِئَهٌ تُقاتِلُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ» و دوم «وَ أُخْرى كـافِرَهٌ». از عبارت نخست، کلمه ی «مؤمنه» به قرینه ی «كافِرَهٌ» حـذف شـده و از عبارت دوم، جمله ی «تقاتل فی سبیل الطاغوت» به قرینه ی «تُقاتِلُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ» حـذف شده است. اصل عبارت بدین صورت است: «فئه مؤمنه تقاتل فی سبیل اللّه و أخرى كافره تقاتل فی سبیل الطاغوت».

ابراهیم ابیاری پس از تعریف احتباک به گونه ای که گذشت، در وجه نامگذاری آن می نویسد:

ریشه این نامگـذاری از «حَبـک» به معنـای بسـتن و اسـتحکام بخشـیدن و نیکو پرداختن بافت لباس است. «حَبَکَ الثوبَ»، یعنی شکـاف هـای میـان نسـوج بـافته را پر کرد و آن را محکم نمـود، به گـونه ای که هیـچ خللی در آن یـافت نمی شـود و زیبـا و درخشـنده جلوه می کند. در کلامی که احتباک باشد نیز این گونه است؛ حذف هایی که وجود دارد، به مثابه ی شـکاف های بین منسوج و بافته است؛ پس آن گاه که کلام شناسان تیزبین به آن توجه می کنند و موارد



---

۱- إعراب القرآن و بیانه ، ج ۱، ص ۴۶۶.

محذوف را با توجه به آنچه موجود است دریافت می کنند، آن را به دید استحکام بدون هیچ فرجه و شکافی می نگرند و با تقدیری که از آن در می یابند، خلل های ظاهری را پوشش می دهند و بدین طریق، درخشندگی و حُسنی را که حذف و تقدیرات به کلام بخشیده، لحاظ می کنند.(۱)

جلال الدین سیوطی در الاتقان در بیان انواع حذف می نویسد:

نوع سوم را احتباک می نامند و آن، زیباترین و بدیع ترین انواع حذف است و از اهل بلاغت کمتر کسی متوجه آن بوده یا بدان توجه داده است... اندلسی در شرح البدیعیه آورده است که احتباک عبارت است از اینکه از عبارتِ اول، چیزی [کلمه یا جمله ای] حذف شود که نظیرش در عبارت دوم وجود دارد و از عبارت دوم، چیزی [کلمه یا جمله ای] حذف شود که نظیر آن در عبارت اول هست. (۲)

ذکر نمونه هایی از احتباک در آیات شریفه می تواند به روشن شدن این فن بلاغی کمک کند و از سویی توجه به آن، راهگشای پردازش ترجمه ی مبسوط باشد.



---

۱- الموسوعه القرانیه ، ج ۲، ص ۲۲۹.

۲- الاتقان ، ج۳، ص۲۰۴.

### نمونه هایی از احتباک

#### نمونه ی نخست

وَمَا لِی لَا أَعْبُدُ الَّذِی فَطَرَنِی وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ(۱)

مرا چه می شود که عبادت نکنم کسی را که مرا آفرید و شما به سوی او بازگردانده می شوید؟!

جمله ی «إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ» حاکی از جمله ای مقدّر در «مَا لِی لَا أَعْبُدُ...» است؛ یعنی: ما لی لا أعبد الّذی فطرنی و إلیه أُرجَع؛ مرا چه می شود که عبادت نکنم کسی را که مرا آفریده و به سوی بازگردانده می شوم». جمله ی «مَا لِی لَا أَعْبُدُ...» نیز حاکی از جمله ای مقدّر قبل از «إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ» است، یعنی و ما لکم لاتعبدون الذی فطرکم و إلیه ترجعون؛ و شما را چه می شود که عبادت نمی کنید کسی را که شما را آفریده و به سوی او بازگردانده می شوید؛ بر این اساس، ترجمه ای که گویای همه ی معنا باشد، چنین است:

مرا چه می شود که عبادت نکنم کسی را که مرا آفریده و به سوی او بازگردانده می شوم و شما را چه می شود که عبادت نمی کنید کسی را که شما را آفریده و به سوی او بازگردانده می شوید.

ص:۱۸۷

---

۱- سوره ی یس (۳۶)، آیه ی ۲۲.

### نمونه ی دوم

إِنْ يَكنْ مِنْكمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكنْ مِنْكمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ الَّذينَ كفَرُوا؛(۱)

اگر از شما بیست نفر شکیبا باشند، بر دویست نفر پیروز می گردند و اگر از شما صد نفر باشند، بر هزار نفر از کسانی که کافر شده اند، پیروز می شوند.

آلوسی در بیان آیه می نویسد:

فی النظم الکریم صنعه الاحتباک. قال فی البحر: انظر إلی فصاحه هذا الکلام حیث أثبتَ قیدا فی الجمله الأولی و هو«صَابِرُونَ» و حَذفَ نظیره من الثانیه و أثبتَ قیدا فی الثانیه و هو «مِنَ الَّذِینَ کفَرُوا»و حَذفَه من الأولی ؛(۲)

در آیه شریفه، فن احتباک به کار رفته است. ابو حیان در البحر می گوید: به فصاحت این سخن بنگر که چگونه در جمله ی نخست، قیدی را آورده و آن «صَابِرُونَ» است و همسان آن را از جمله ی مقابلش حذف کرده است و از سوی دیگر در جمله ی دوم، قیدی را آورده و آن «مِنَ الَّذِینَ کفَرُوا»است و نظیر آن را از جمله ی مقابلش حذف کرده است؟

ص:۱۸۸

---

۱- سوره ی انفال (۸)، آیه ی۶۵.

۲- روح المعانی، ج۵، ص۲۲۸.

بر این اساس، آیه با تقدیرش چنین می شود: «... إِن یَکن مِّنکمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ یَغْلِبُواْ مِئَتَیْنِ مِّنَ الَّذِینَ کفَرُواْ وَإِن یَکن مِّنکم مِائَةٌ صابرون یَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ الَّذینَ کفَرُوا».

ترجمه ای که بدین لحاظ، تمام معنا را باز گوید، چنین است:

... و اگر از شما بیست تن شکیبا باشند، بر دویست تن از کافران پیروز می شوند و اگر از شما صد تن شکیبا باشند، بر هزار نفر از کافران پیروز می شوند.

**نمونه ی سوم**

أَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِیَسْکنُوا فیهِ وَ النَّهارَ مُبْصِراً(۱)

آیا ندیده اند که ما شب را آفریدیم تا در آن، آرامش یابند و روز را روشن؟

در این کریمه از جمله ی «جَعَلْنَا اللَّیْلَ» به قرینه ی «مبصراً/ روشن» در جمله ی مقابلش (وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا) کلمه ای مانند «مظلماً» حذف شده و از جمله ی «وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا»، عبارتی مانند «لتبتغوا من فضل الله» یا «لینتشروا فیه» به قرینه ی جمله ی مقابلش (... لِیَسْکنُوا فِیهِ) حذف شده است. ابوحیان می نویسد:

و الذی یظهر أن هذا من باب ما حذف من أوله ما أثبت فی مقابله، و حذف من آخرَ ما أثبت فی أوله، فالتقدیر:



---

۱- سوره ی نحل (۲۷)، آیه ی ۸۶.

جعلنا اللیل مظلما لتسکنوا فیه، و النهار مبصرا لتتصرفوا فیه(۱) ؛

آشکار است که این عبارت از مواردی است که از جمله ی اولش چیزی حذف شده که در جمله ی دوم، مقابلش آمده است و از جمله ی دوم، چیزی حذف شده که در جمله ی اول، مقابلش آمده است.

بر این اساس، ترجمه ی مبسوط آیه چنین می شود:

آیا ندیده اند که ما شب را تاریک مقرر داشتیم تا در آن بیارمند و روز را روشن آفریدیم تا در آن به کسب و کار بپردازند؟ ....

### نمونه ی چهارم

أَرُونی ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْک فِی السَّماوات؛(۲)

به من بنمایید از زمین، چه چیزی را آفریده اند؟ بلکه یا در آسمان ها شرکتی داشته اند؟

توجه به مفاد آیه به روشنی، حذف مقابلی یا همان احتباک را نشان می دهد. برهان الدین بقاعی پس از تبیین آیه می نویسد:

ص:۱۹۰

---

۱- البحر المحیط ، ج ۸، ص ۲۷۱.

۲- سوره ی فاطر (۳۵)، آیه ی ۴۰.

فالآیه من الاحتباک: حذف أولاً الاستفهام عن الشرکه فی الأرض لدلاله مثله فی السماء ثانیاً علیه، وحذف الأمر بالإراءه ثانیاً مثله أولاً علیه(۱)؛

پس آیه از باب احتباک است، چرا که در جمله ی نخست، پرسش از «شراکت» معبودان دروغین در «آفرینش زمین» حذف شده که همسان این محذوف در جمله ی دوم بر آن دلالت می کند و امر به «نشان دادن آفرینش موجودی از آسمان ها» حذف شده، زیرا جمله ی نخست بر آن دلالت دارد.

توضیح اینکه از هر یک از دو جمله ی متقابل «أَرُونِی مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ» و «أَمْ لَهُمْ شِرْکٌ فِی السَّمَاوَاتِ» عبارتی حذف شده، و هر یک از دو جمله ی موجود بر حذف در دیگری دلالت می کند؛ جمله ی اول «أَرُونِی مَاذَا خَلَقُوا...» بر حذف «أَرُونِی مَاذَا خَلَقُوا مِنَ السَّمَاوَاتِ» در جمله ی دوم دلالت دارد و جمله ی «أَمْ لَهُمْ شِرْکٌ...» بر حذف جمله ای مانند «حتی یکون لهم شرک فی الارض» در جمله ی دوم دلالت می کند. بر این اساس، مفاد جمله چنین می شود:

قل... ارونی ماذا خلقوا من الارض حتی یکون لهم شرک فیها ام ارونی ماذا خلقوا من السماوات حتی یکن لهم شرک فی السماوات.



---

۱- نظم الدرر ، ج ۸، ص ۲۳۳.

و ترجمه ی مبسوط آن چنین می شود:

بگو... به من نشان دهید آن ها [معبودانتان] از زمین چه چیزی آفریده اند، تا در آن، شریک [خدا] باشند یا به من نشان دهید که از آسمان ها چه چیزی آفریده اند تا در آن ها شریک [خدا] باشند؟

آیه ی ۴ سوره ی احقاف نیز نظیر این آیه و با همین تقدیرات است.

### نمونه ی پنجم

جاءَهُمْ نَصْرُنا فَنُجِّیَ مَنْ نَشاءُ...؛(۱)

یاریِ ما به سراغ آنان آمد؛ پس هر کس که ما بخواهیم نجات داده شد.

جمله ی «نجّی من نشاء» به قرینه ی ماضی بودن «نجّی» و مضارع بودن «نشاء»، از دو عبارت محذوف حکایت دارد و هر یک از دو عبارت موجود («نجّی» و «من نشاء») بر آنچه حذف شده، دلالت می کند؛ پس کلام با تقدیر آن، این گونه است: «فَنُجِّیَ من شِئْنا و یُنَجّی مَن نَشاء»؛ یعنی هر کس را که خواستیم، نجات داده شد و در آینده نیز هر که را ما بخواهیم، نجات می یابد.ابن عاشور در تبیین «جاءَهُمْ نَصْرُنا فَنُجِّیَ مَنْ نَشاءُ»می نویسد:



---

۱- سوره ی یوسف (۱۲)، آیه ی ۱۱۰.

الجمع بین الماضی فی «نجّی» و المضارع فی «نَشاءُ» احتباک تقدیره «فنجی من شئنا ممن نجا فی القرون السالفه و ننجی من نشاء فی المستقبل»؛ (۱)

قرین کردن فعل ماضی «نُجیِّ» با فعل مضارع «نشاء» فنّ احتباک است و تقدیر کلام این است: «پس در زمان های پیشین از نجات یافتگان، نجات یافت آن کسی که ما می خواستیم و در آینده نجات می یابد آن کس که ما بخواهیم.

پس جمله ی مذکور را باید این گونه ترجمه کرد:

یاری ما به سراغ آنان آمد؛ پس هر کس را که ما خواستیم نجات داده شد و از این پس نیز هرکس که ما نجاتش را بخواهیم، نجات داده خواهد شد.

### نمونه ی ششم

قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُم...؛(۲)

[پیامبر] به مردان باایمان بگو: چشم های خود را فرو بندند و شرمگاه های خویش را حفظ کنند...

گمان می شود این آیه ابهام دارد؛ زیرا مفاد جمله ی «یغضّوا من



---

۱- التحریر و التنویر ، ج ۱۲، ص ۱۳۰.

۲- سوره ی نور (۲۴)، آیه ی ۳۰.

أبصـارهم» این است که مؤمنـان بایـد چشم هـای خود را فرو بندنـد؛ ولی بیـان نمی کنـد که آن ها را از چه چیز فرو بندنـد؛ از دیـدن آسـمان، زمین، درخت و... و به اصـطلاح ادبی، متعلـق «یغضّـوا» ذکر نشـده است و نیز متعلّـق «یحفظـوا» در جمله ی «و یحفظوا فروجهم» نیامـده است و معلوم نشـده که باید شـرمگاه ها را از چه چیز حفظ کرد در آیه ی بعد نیز بیان نشده است که زنان مؤمن، دیده از چه فرو بندند و شرمگاه ها را از چه محفوظ دارند.

با توجه به قاعده ی «احتباک» درمی یابیم که آیه، هیچ گونه ابهامی ندارد و متعلق هر دو فعل یاد شده، به خوبی از آیه استفاده می شـود. توضـیح اینکـه هر یـک از دو جمله ی «یغضّـوا من أبصـارهم» و «یحفظـوا فروجهم» از عبـارتی محـذوف در دیگری حکـایت دارد و آیه ی شـریفه بـا تقـدیر آن، چنین می شـود: «قـل للمـؤمنین یغضوا من أبصـارهم عن النظر إلی فروج غیرهم و یحفظوا فروجهم من نظر غیرهم إلیها؛ به مؤمنان بگو: دیـدگانشان را از نگاه به شـرمگاه دیگران فرو بندند و شـرمگاه های خود را از دید دیگران بپوشانند».

آیـه بعـد نیز همیـن گـونه اسـت: قـل للمؤمنـات یغضـضـن من أبصـارهن عن النظر إلی فروج غیرهن و یحفظن فروجهن من نظر غیرهن إلیها.

شاهد روشن برای معنای مذکور، روایتی است از امام صادق علیه السلام که فرمود:

ص:۱۹۴

اِنّ الله تبارک و تعالی عرض الإیمان علی جوارح ابن آدمَ و قسّمه علیها و فرّقه فیها و فرض علی البصر اَنْ لاینظر إلی ما حرّم الله علیه و أن یُعرض عما نهی الله ممّا لایحلّ له و هو عمله و هو من الإیمان فقال تبارک و تعالی: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُم». فنهاهم اَن ینظروا إلی عَوارتهم و أَن ینظر المرء إلی فَرْجِ اَخیه و یحفظ فرجَه أَن ینظر إلیه و قال: «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُن» مِن أَن ینظر إِحداهنّ إلی فَرجِ أُختها و یحفظ فرجها من أَن ینظر إلیها.

و قال: کلّ شی ء فی القرآن من حفظ الفرج فهو من الزنا الاّ هذه إلآیه فإنها من النظر؛(۱)

خداونـد بزرگ، ایمان را بر انـدام های آدمیان واجب کرده و آن را بر آن ها تقسیم نموده است. بر چشم، واجب کرده است که به آنچه خـدا بر او حرام کرده، نگـاه نکنـد و از آنچه نهی کرده، روی گردانـد و این عمل چشم است و آن از ایمان است. خـدای بزرگ فرمود: «قـل للمؤمنین...»؛ پس آنان را نهی کرد از اینکه به عورت هایشان نگاه کننـد و اینکه مردی به شـرمگاه برادرش بنگرد و اینکه حفظ کند شرمگاه خود را از اینکه به آن نگاه شود. و فرمود: «قل



۱- کافی ، ج۲، ص۳۴_ ۳۵؛ تفسیر نورالثقلین ، ج ۳، ص ۵۸۸، ح ۹۱.

للمؤمنات...»؛ به زنان مؤمن بگو که هر یک از آنان چشم فرو بندد از این که به شرمگاه خواهر [دینی]اش بنگرد و حفظ کند شرمگاه خود را از اینکه به آن نگاه شود.

سپس امام فرمود: هر چیزی در قرآن که درباره حفظ شرمگاه است، مراد از آن، زناست، مگر این آیه که از نگاه است.

در این روایت، تصریح شده که متعلق «یغضّوا من أبصارهم» نگاه کردن به شرمگاه است و نیز تصریح شده که متعلق «و یحفظوا فروجهم» حفظ آن از نگاه دیگران است و سرانجام نیز فرمود: تنها این آیه است که مقصود از حفظ فرج در آن، حفظ آن از نگاه کردن است.

روایت مذکور، علاوه بر تفسیر آیه به گونه ای که بیان شد، بر درستی احتباک و این گونه حذف و تقدیر در آیات دلالتی روشن دارد؛ بنابراین ترجمه ی این آیه چنین است:

به مردان مؤمنان بگو: دیدگان خویش از نگاه به شرمگاه دیگران فروگیرند و شرمگاه خود را نیز از دید دیگران نگه دارند. اگر تو بدان فرمانشان دهی، چنین خواهند کرد. (۱)

ص:۱۹۶

---

۱- جمله ی اخیر (اگر تو بدان فرمانشان دهی، چنین خواهند کرد) مقتضای جزم «یَغُضُّوا» و«یَغْضُضْنَ» است که در جواب طلب قرار گرفته است.

و ترجمه ی آیه ی۳۱ نیز چنین می شود:

به زنان با ایمان بگو: دیدگان خویش از نگاه به شرمگاه دیگران فروگیرند و شرمگاه خود را نیز از دید دیگران نگه دارند. اگر تو بدان فرمانشان دهی، چنین خواهند کرد.

## استعمال لفظ در بیش از یک معنا

بر کسی پوشیده نیست که بسیاری از آیات قرآن، بلکه بسیاری از جملات یک آیه، می تواند قالب برای دو معنا یا بیشتر باشد. در مواردی قرینهٔ معیّنه یا صارفه مراد را مشخص می کند؛ ولی در مواردی بی شمار، چنین قرینه ای وجود ندارد. سخن در این موارد است.

چنانچه مفروض دانسته نشود که استعمال لفظ در بیش از یک معنا ممکن نیست یا به کار نرفته است، طبعاً آیات قرآن که قالب برای دو یا چند معناست، مجمل می شود و از آن رو که تعداد چنین آیاتی بسیار و بلکه بی شمار است، باید به این نظر ملتزم شویم که کثیری، بلکه بیشتر آیات قرآن، مجمل است؛ به این معنا که مراد خدا از آن ها بر مخاطبان معلوم نمی شود. این نظر به دلایلی چند، نا موجه است.

ص:۱۹۷

## دلایل استعمال لفظ در بیش از یک معنا

### دلیل اول. قرآن کتابی مبین است

آیـات متعـددی از قرآن کریم به روشـنی دلالت می کنـد بر اینکه قرآن و آیات آن، روشن و از ابهام و اجمال، پیراسـته است، مانند:

تِلْک آیاتُ الْکتَابِ الْمُبِینِ.إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا لَّعَلَّکمْ تَعْقِلُونَ؛(۱)

این ها آیات این کتاب روشن است* ما آن را خواندنی و به زبان عربی فرو فرستادیم؛ باشد که به اندیشه دریابید.

وَالْکتَابِ الْمُبِینِ .إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا لَّعَلَّکمْ تَعْقِلُونَ؛(۲)

سوگند به این کتاب روشن! که ما آن را خواندنی و به زبان عربی پدیدارش کردیم؛ باشد که به اندیشه دریابید.

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا یَنبَغِی لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِینٌ؛(۳)

ما به او شعر نیاموختیم؛ سزاوار او هم نیست. آن، جز تذکار و قرآنی روشن نیست.

تِلْک آیَاتُ الْکتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِینٍ؛(۴)



---

۱- سوره ی یوسف (۱۲)، آیات ۱ و ۲.

۲- سوره ی زخرف (۴۳)، آیات ۱ و ۲.

۳- سوره ی یس (۳۶)، آیه ی ۶۹.

۴- سوره ی حجر (۱۵)، آیه ی ۱.

این ها آیات این کتاب و قرآن روشن است.

وَکذَلِک أَنزَلْنَاهُ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ؛(۱)

و بدین سان آن [قرآن] را آیاتی روشن فرو فرستادیم.

وَإِذَا تُتْلَی عَلَیْهِمْ آیَاتُنَا بَیِّنَاتٍ...؛(۲)

و چون آیات ما که روشن است، بر آنان تلاوت شود....

آیات یاد شده و نظایر آن که بسیار است، قرآن را کتابی مبین و آیاتش را بینات دانسته است؛ یعنی دلالت آن ها بر مراد متکلم، آشکار و واضح است.

### دلیل دوم. قرآن و آیات آن نور است

یَا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءکم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّکمْ وَأَنزَلْنَا إِلَیْکمْ نُورًا مُّبِینًا(۳)؛

ای مردم! از جانب پروردگارتان، دلیل استوار، به سراغتان آمد و به سوی شما نوری آشکار فرو فرستادیم.

وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِیَ أُنزِلَ مَعَهُ؛(۴)



---

۱- سوره ی حج (۲۲)، آیه ی ۱۶.

۲- سوره ی مریم (۱۹)، آیه ی ۷۳.

۳- سوره ی نساء (۴)، آیه ی ۱۷۴.

۴- سوره ی اعراف (۷)، آیه ی ۱۵۷.

و از آن نور که با او فرو فرستادیم، پیروی کردند.

توصیف قرآن به اینکه نور است ــ یعنی هم روشن است و هم روشنی بخش ــ با این فرض که بسیاری از آیات آن، مجمل و مبهم باشد و مراد از آن، ناآشکار، منافات دارد.

### دلیل سوم. قرآن و آیات آن، هدایت گر است

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِیَ أُنزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدًی لِّلنَّاسِ؛(۱)

[آن] ماه رمضان است که قرآن که رهنمودی برای مردم است، در آن فرو فرستاده شد.

فَقَدْ جَاءکم بَیِّنَهٌ مِّن رَّبِّکمْ وَهُدًی وَرَحْمَهٌ؛(۲)

همانا از جانب پروردگارتان دلیلی روشن و رهنمود و رحمتی به سراغتان آمد.

وَنَزَّلْنَا عَلَیْک الْکتَابَ تِبْیَانًا لِّکلِّ شَیْءٍ وَهُدًی وَرَحْمَهً وَبُشْرَی لِلْمُسْلِمِینَ؛(۳)

این کتاب را فرو فرستادیم که روشن گر هر چیزی است و نیز رهنمود و رحمت و بشارتی برای مسلمانان است.

بی گمان، توصیف قرآن به اینکه هدایت آفرین است و برای بشر



---

۱- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۱۸۵.

۲- سوره ی انعام (۶)، آیه ی ۱۵۷.

۳- سوره ی نحل ( ۱۶)، آیه ی ۸۹.

رهنمود است، می فهمانـد که نمی تواند کتابی باشد در هاله ای از ابهام و اجمال. بر این اساس، اگر آیه ای یا جمله ای از یک آیه می توانـد قالب دو یا چنـد معنا باشـد و قرینه ای تعیین کننـده در میان نباشـد، بایـد ملتزم شویم که همه ی معانی آن، اراده شده است.

طبرسـی در مجمع البیـان پس از آنکه چنـدین معنـای متفـاوت را برای «لا تُضَارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ»(۱) بیان یا حکایت می کند، می نویسد:

و لیس بین هذه الاقوال تنافٍ فالاولی حمل الآیه علی جمیعها؛(۲)

میـان این معـانی نقـل شـده منافـاتی نیست؛ پس بهتر آن است که آیه را بر همه ی آن هـا حمل کنیم؛ یعنی بگوییم همه ی این معانی اراده شده است.

ابن عاشور نیز پس از آنکه جمله ی «وَ لا یُضَارَّ کاتِبٌ وَ لا شَهِید»(۳) را قالب برای دو معنا دانسته است، می نویسد:



---

۱- سوره ی بقره( ۲)، آیه ی ۲۳۳.

۲- مجمع البیان ، ج ۲، ص۵۸۸.

۳- سوره ی بقره (۲)، آیه ی ۲۸۳.

لعلّ اختیار هذه الماده هنا مقصود، لاحتمالها حکمین، لیکون الکلام موجّها فیحمل علی کلا معنییه لعدم تنافیهما، و هذا من وجه الإعجاز؛(۱)

شاید انتخاب این واژه«لا یُضَارَّ» [که مشترک میان دو معناست] از سرقصد است، تا کلام، دارای دو وجه باشد و بر هر دو معنا حمل گردد؛ زیرا آن دو تنافی ندارند و این از وجوه اعجاز است.

## پاسخ به دو شبهه

### شبهه ی نخست

آیه ی هفتم سوره ی آل عمران، بخشی از آیات قرآن را آیات متشابه دانسته است. این، بدان معناست که مراد از آن ها معلوم نمی شود، بر این اساس، ضرورت ندارد که گفته شود: آیاتی که محتمل چند وجه هستند، باید بر تمام معانی محتمل، حمل شوند تا از التزام به اجمال و ابهام در آیات قرآن دوری کرده باشیم؛ زیرا خداوند خود بیان فرموده که بخشی از قرآن، متشابه و مراد از آن، نامشخص است؛ پس همان گونه که وجود آیات متشابه با آیاتی که قرآن را مبین می دانند، تنافی ندارد، به این معنا که ناگزیریم با حمل مطلق



---

۱- التحریر و التنویر ، ج ۲، ص ۵۸۱.

بر مقید، این تنافی را حل کنیم، آیات دارای وجوه متعدد نیز این گونه اند.

پاسخ

۱. باید دانست که آیات چند وجهی ای که مورد بحث است از دایره ی آیات متشابه خارج است، زیرا خصوصیات آیات متشابه را ندارد و آن ها به نص آیه ی شریفه، دو چیز است؛ یکم، آیات متشابه آیاتی است که بیماردلان آن ها را دستاویز فتنه قرار می دهند (أَمَّا الَّذِينَ فی قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَةِ). دوم، آیات متشابه به گونه ای هستند که بیماردلان در صدد بر می آیند به واسطه ی آن ها تأویل قرآن را بجویند؛ در حالی که این امر برای آنان دست یافتنی نیست (.. وَابْتِغَاء تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ...)

۲. آیات متشابه با ارجاع آن به آیات محکم، از تشابه خارج می شوند؛ چرا که خداوند آیات محکم را مرجع قرآن دانسته است «مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ؛ بخشی از قرآن آیات محکم هستند. آن ها بازگشتگاه کتابند». علامه ی طباطبایی در این باره می نویسد:

... کل ذلک یدل علی أن المراد بالتشابه کون الآیه بحیث لایتعین مرادها لفهم السامع بمجرد استماعها بل یتردد بین معنی و معنی حتی یرجع إلی محکمات الکتاب فتعین هی معناها و تُبیِّنها بیانا. فتصیر الآیه المتشابهه عند

ذلک محکمه بواسطه الآیه المحکمه، و الآیه المحکمه محکمه بنفسها...؛

مراد از متشابه، این است که آیه به گونه ای است که مراد از آن برای شنونده به مجرد شنیدن، معلوم نمی شود؛ بلکه میان دو معنا مردد می شود، تا اینکه به آیات محکم بازگردانده شود. در این صورت، آیات محکم، معنای آیه ی متشابه را مشخص می کنند و آن را به روشنی بیان می نمایند؛ در نتیجه، آیه ی متشابه بدین گونه، خود به آیه ای محکم متحول می شود.(۱)

این ویژگی آیات متشابه است؛ در حالی که آیات چندوجهی که مورد بحث هستند، چنین نیستند که با ارجاع آن ها به دیگر آیات، معنایشان متعین شود. وانگهی خود آیات محکم، بسا دارای معانی متعددی هستند و اگر این گونه آیات را نیز متشابه بدانیم، اکثر قریب به اتفاق آیات، متشابه خواهند شد و این قطعاً نادرست است؛ چرا که بیشتر آیات، ویژگی های بیان شده برای متشابهات را ندارند.

### شبهه ی دوم

روایات، مایه ی زدودن اجمال و ابهامند؛ به این بیان، به دلیل آیه ی ۴۴ سوره ی نحل پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم مُبیِّن قرآن است؛ پس اولاً فرض

ص:۲۰۴

---

۱- المیزان ، ج ۳، ص ۲۱.

شده که قرآن، حاوی اجمال ها و ابهام هایی است و ثانیاً پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این ابهامات را می زداید؛ پس هیچ ضرورتی نیست که آیاتِ دارای وجوه گوناگون را بر تمام معانی آن حمل کنیم، بلکه با توجه به روایات، آن ها را معنا می کنیم.

پاسخ

۱. بسیاری از روایات حکایت شده از پیامبر و اهل بیت آن حضرت، خود نیز همچون آیات قرآن، قابل حمل بر معانی متعددند.

۲. بسا روایات حکایت شده متعارض هستند و حلّ تعارض آن ها به ویژه در تفسیر و تبیین قرآن، دشواری های بسیاری دارد.

۳. روایات منقول به خلاف آیات شریفه، از حرکات و اعراب های مشخص برخوردار نیستند و بسا بتوان اعراب و حرکات گوناگون را که مایه ی تفاوت معناست در آن ها مفروض دانست.

۴. غالب روایات حکایت شده در تفسیر آیات قرآن، فاقد سند معتبرند.

۵. درباره ی بسیاری از آیات که وجوه گوناگونی را بر می تابند، روایتی حکایت نشده است.

گفتنی است که تفضیل اشکالات پنجگانه و ارائه ی شواهد آن خود تدوین کتابی را می طلبد و از حوصله و حد این مختصر بیرون است.

ص:۲۰۵

## عوامل تعدد معانی در آیات قرآن

الفـاظ و جملات و نیز ویژگی هـای آن ها، حامل معانی انـد و احتمالات معنایی به خصوصـیات الفاظ و چینش آن ها باز می گردد؛ لذا بیشترین خاستگاه احتمالات و وجوه گوناگون معنایی، عبارتند از:

۱. وجود الفاظ مشترک در یک عبارت؛

۲.قابلیت وجوه اعرابی مختلف در کلمات یک عبارت؛

۳. قابلیت ارجاع ضمیر ها و اسم های اشاره به دو یا چند چیز.

البته احتمالات معنایی آیات، خاسـتگاه های دیگری نیز دارد؛ماننـد اختلاف روایات در تبیین آیه یا اختلاف سـبب های نزول؛ ولی از آن رو که سخن در این مبحث، مربوط به استعمال لفظ در بیشتر از یک معناست، آن ها مورد نظر نیستند.

## خلاصه مباحث گذشته

بسـیاری از آیـات می تواننـد قـالب دو یـا چنـد معنا باشـند که اگر همه ی آن ها مراد نباشـد، بسـیاری از آیات، مجمل و مبهم خواهند شد. فرض اجمال و ابهام آیات با آیاتی که قرآن را مبیّن و آیاتش را بینات می دانند در تعارض خواهد بود؛ در نتیجه، آن گاه که عبارتی از آیات قرآن، قالب دو یا چند معنا باشد، همه ی آن ها مرادند و به تعبیری دیگر، الفاظ و عبارات در بیش از یک معنا به کار رفته اند.

## نمونه هایی از استعمال یک لفظ یا یک عبارت در بیش از یک معنا

### نمونه ی نخست

وَ اللَّیْلِ إِذا عَسْعَس؛(۱)

و شب چون پشت کند (و باز رود) (گرمارودی).

واژه ی «عسعسه» هم درمعنای روی آوردن به کار می رود و هم روی گرداندن. ابن منظور در لسان العرب آورده است:

عَسْعَسَ اللیل إِذا أَقبل بظلامه و إِذا أَدبر، فهو من الأَضداد...و کان أَبو عبیده یقول: عَسْعَس اللیل أَقبل و عَسْعَسَ أَدبر؛

آن گاه که تاریکی شب روی آوَرد و نیز آن گاه که روی برتابد، گفته می شود: «عَسْعَسَ اللیل»؛ پس آن از لغات اضداد است...و اَبوعبیده نیز عَسْعَس اللیل را به «شب روی کرد و پشت کرد» معنا کرده است.

مفسران نیز با اذعان به اینکه «عَسْعَس» دارای دو معناست، برخی آیه ی شریفه را بر حسب معنای نخست تفسیر کرده اند و برخی بر پایه ی معنای دوم. مترجمان نیز هر یک معنایی را بر گزیده اند؛ ولی برخی بر این باورند که هدف از استعمال این لفظ مشترک رساندن هر دو معناست، وگرنه از واژه ی«ادبر/پشت کرد» یا «أقبل/ روی آورد»

ص:۲۰۷

---

۱- سوره ی تکویر (۸۱)، آیه ی ۱۷.

استفاده می شد.ابن عاشور می نویسد:

قال المبرد و الخلیل: هو من الأضداد یقال: عسعس، إذا أقبل ظلامه، و عسعس، إذا أدبر ظلامه. قال ابن عطیه: قال المبرد: أقسم اللّه بإقبال اللیل و إدباره معاً؛(۱)

مبرد و خلیل می گویند: آن از اضداد است. آن گاه که تاریکی شب روی آوَرد و نیز آن گاه که روی برتابد گفته می شود: «عَسْعَسَ اللیل». ابن عطیه گوید: مبرد (در معنای وَ اللَّیْلِ إِذا عَسْعَس) گفته است: خداوند به آمدن شب و نیز به رفتن آن، یکجا سوگند یاد کرده است.

و سپس اضافه می کند:

و بذلک یکون إیثار هذا الفعل لإفادته کلا حالین صالحَین للقسم به... و هذا إیجاز(۲)؛

و بدین ترتیب، گزینش این فعل از آن روست که هر دو حالتی را که شایسته ی سوگند، است می رساند... و این، ایجاز در بیان است.

بر این اساس ترجمه ی آیه بدینسان بهتر، بلکه متعین است:

و سوگند به شب! آن گاه که روی آورد و آن گاه که پشت کند (مشکینی).

ص:۲۰۸

---

۱- التحریر و التنویر ، ج ۳۰، ص ۱۳۶.

۲- التحریر و التنویر ، ج ۳۰، ص ۱۳۶.

و ضرورتی ندارد که این گونه بیان شود:

و سوگند به شب هنگامی که [روی می آورد، و زمانی که] می رود (انصاریان).

### نمونه ی دوم

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ کثِیرٌ مِنَ النَّاسِ وَ کثِیرٌ حَقَّ عَلَیْهِ الْعَذابُ...؛(۱)

آیا ندیده ای که هر کس در آسمان ها و هر کس در زمین است، برای خدا سجده می کند و همچنین خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و جنبندگان و نیز بسیاری از مردم، و بسیاری عذاب بر آنان تثبیت شده است؟...

در آغاز این آیه، تصریح شده است که همه ی کسانی که در زمین هستند، خدا را سجده می کنند که از جمله ی آن ها آدمیانند؛ پس همه ی انسان ها به درگاه خدا سجده می برند. این در حالی است که در بخش دیگر آیه آمده است «و کثیر من الناس» و بسیاری از مردم نیز خدا را سجده می کنند و بسیاری نیز عذاب بر آنان تثبیت شده؛ یعنی کسانی که به درگاه خدا سجده نمی کنند.

از تفاوت یاد شده درمی یابیم که مراد از این که همه ی مردم



---

۱- سوره ی حج (۲۲)، آیه ی۱۸.

سجده می کنند، سجده ی تکوینی است؛ یعنی از قوانین تکوینی که خدا در جهان قرار داده است، نمی توانند سرپیچی کنند. حتی باید گفت کفرورزی کافران نیز خود نوعی خضوع و سجده در برابر خداست؛ زیرا خداوند اراده کرده است که آنان با اختیار خویش کافر شوند و مشرک گردند؛ ولی مراد از این که «بسیاری از مردم سجده می کنند و بسیاری چنین نمی کنند» سجده تشریعی است؛ یعنی بسیاری از مردم در برابر احکام الهی، خاضع می شوند و نماز برپا می دارند و پیشانی بر خاک می سایند و بسیار نیز چنین نمی کنند و عذاب را برای خود فراهم می سازند.

نتیجه اینکه فعل «یسجد» در این آیه هم در معنای حقیقی آن (پیشانی بر خاک ساییدن) به کار رفته است و هم در معنای مجازی آن (خضوع در برابر خواست تکوینی خداوند).

## قرینه ی مقابله

### اشاره

از جمله قراین مهم وتعیین کننده ی مراد متکلم، قرینه ی مقابله است. آن گاه که دو کلمه یا دو گروهِ کلمات، همچنین دو جمله یا دو گروهِ جملات به گونه ای در قبال یک دیگر باشند، هر یک می تواند مراد از دیگری را مشخص کند؛ از باب مثال، کلمه ی «سیئه» و «سیئات» در قرآن در مطلق گناهان ــ چه صغیره و چه کبیره ــ به کار رفته است؛ ولی آن گاه که در مقابل کبیره قرار گیرد، مراد از آن،

خصوص گناه صغیره است. بر این اساس، جمله ی«نُكفِّرْ عَنْكمْ سَیِّئاتِكم » در «إِنْ تَجْتَنِبُوا كبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكفِّرْ عَنْكمْ سَیِّئاتِكمْ وَ نُدْخِلْكمْ مُدْخَلاً كریما»(۱) چنین ترجمه می شود:

گناهان كوچكتان را از شما می زداییم.

علامه ی طباطبایی می نویسد:

فتبین من الآیه أوّلا: أن المعاصی قسمان؛ صغیره و كبیره. و ثانیاً أن «السیئات» فی الآیه هی الصغائر لما فیها من دلاله المقابله علی ذلک (۲)؛

از این آیه بر می آید كه اولاً گناهان دو قسم است؛ كوچك و بزرگ و ثانیاً، مراد از سیئات در آیه، گناهان كوچك است؛ زیرا قرینه ی مقابله ای كه در آن است، بر آن دلالت دارد.

ابن عاشور پس از آنكه مطلبی را درباره ی آیه ی وضوء (آیه ی ششم سوره ی مائده) مطرح می كند می نویسد:

هذا من طریق الاستفاده بالمقابله و هو طریق بدیع فی الإیجاز أهمله علماء البلاغه و علماء الأصول فاحتفظ به و ألحقه بمسائلها؛(۳)



---

۱- سوره ی نساء (۴)، آیه ی ۳۱.

۲- المیزان ، ج ۴، ص ۳۳.

۳- التحریر و التنویر ، ج ۶، ص ۱۲۹.

آیه شریفه، این معنا را از طریق بهره بردن از مقابله رسانده است و این، روشی بدیع در ایجاز است؛ ولی دانشمندان علم بلاغت و علمای اصول، در باره ی آن چیزی نگفته اند. باید آن را در تفسیر در نظر داشت و از مسائل بلاغی دانست.

### نمونه هایی از قرینه ی مقابله

#### نمونه ی نخست

وَ مَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ مِنْکمْ طَوْلاً أَنْ یَنْکحَ الْمُحْصَناتِ الْمُؤْمِناتِ فَمِنْ ما مَلَکتْ أَیْمانُکمْ مِنْ فَتَیاتِکمُ الْمُؤْمِنات؛(۱)

هر کس از شما، از نظر مالی نمی تواند زنانِ پاکدامنِ با ایمان را به همسری گیرد، با کنیزان با ایمانتان که مالک آنان هستید، ازدواج کند.

«اِحصان» در چهار معنا به کار می رود: عفیف بودن، همسر داشتن، مسلمان بودن و آزاد بودن در مقابل برده بودن.(۲) بر این



---

۱- سوره ی نساء (۴)، آیه ی ۲۵.

۲- و أَصل الإِحْصانِ المنعُ، و المرأَه تکون مُحْصَنه بالإِسلام و العَفافِ و الحریّه و التزویج. یقال: أَحْصَنَت المرأَه، فهی مُحْصَنه و مُحْصِنَه، و کذلک الرجل. معنای اصلی اِحصان بازداشتن است و زن به وسیله اسلام آوردن، پاکدامن بودن، آزاده بودن و ازدواج کردن از اموری بازداشته می شود. گفته می شود: «اَحصنت المرأه» و او را «مُحصَنه» و نیز «مُحصِنه» توصیف می کنند و همچنین است در مودر مرد (لسان العرب).

اساس، «الْمُحْصَنات» می توانـد به معنای زنان عفیف، زنان شوهر دار، زنان آزاده (مقابل بردگان) و زنان مسـلمان به کار رود. در قرآن، از معانی یاد شده، سه معنای نخست آمده است:

زنان عفیف مانند: «وَ الَّذینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ...»(۱)

زنان شوهر دار مانند: «وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ النِّساءِ إِلاَّ ما مَلَکتْ أَیْمانُکمْ».(۲)

زنان آزاده مانند: «فَعَلَیْهِنَّ نِصْفُ ما عَلَی الْمُحْصَناتِ مِنَ الْعَذاب» (همان).

در آیه ی مورد بحث، از آن رو که«الْمُحْصَنات» در مقابـل«فَتَیـات/کنیزان» قرار گرفته، مراد از آن، زنان آزاده است. آلوسـی می نویسد:

قوله عز و جل: «أَنْ یَنْکحَ الْمُحْصَناتِ الْمُؤْمِناتِ» أی الحرائر بدلیل مقابلتهن بالمملوکات؛ (۳)



---

۱- سوره ی نور (۲۴)، آیه ی ۴.

۲- سوره ی نساء (۴)، آیه ی۲۵.

۳- روح المعانی ، ج ۳، ص، ۹.

ابوحیان می نویسد:

و المحصنات هنا الحرائر، یدل علی ذلک التقسیم بینهن و بین الإماء. و قالت فرقه: معناه العفائف، و هو ضعیف(۱)؛

مراد از«محصنات» در اینجا زنان آزاده است. تقسیم زنان به دو صنف محصنات وکنیزان بر این معنا دلالت می کند. عده ای گفته اند: مقصود، زنان پاکدامن است که این نظر، سست است.

زیرا وصف «الْمُؤْمِنات» نشان می دهد که در «الْمُحْصَناتِ» معنای مسلمان و عفیفه لحاظ نشده است.

**نمونه ی دوم**

حُرِّمَتْ عَلَیْکم ... أُمَّهاتُ نِسائِکمْ وَ رَبائِبُکمُ اللاَّتی فی حُجُورِکمْ مِنْ نِسائِکمُ اللاَّتی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَکونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلا جُناحَ عَلَیْکمْ؛(۲)

بر شما حرام شده است...دختران زنانتان که در دامان شمایند، از آن همسرانی که با آن ها همبستر شده اید. و اگر با آن ها همبستر نشده اید، گناهی بر شما نیست (که با

ص:۲۱۴

---

۱- البحر المحیط ، ج ۳، ص، ۵۹۱.
۲- سوره ی نساء (۴۹)، آیه ی ۲۳.

آن ها ازدواج نمایید)، و نیز همسران پسرانتان که از صلب شمایند.

در این آیه، حرمت ازدواج بـا ربیبه (دختر زن) به قیـد آمیزش با همسـر مقیـد شـده است (مِنْ نِسائِکمُ اللاَّتی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ)؛ ولی حرمت ازدواج با مادر زن، مطلق آمده است. از این مقابله استفاده می شود که حرمت ازدواج با مادر زن، مشروط به آمیزش با همسر نیست؛ به این معنا که قرینه ی مقابله، بیان می کند که اطلاقِ«أُمَّهاتُ نِسائِکمْ» مراد است. علامه ی طباطبایی می نویسد:

قوله تعـالی: «وَ أُمَّهـاتُ نِسـائِکمْ» سواء کانت النساء ای الأزواج مـدخولا بهن أو غیر مـدخول بهن... و الـدلیل علی ذلک التقیید الآتی فی قوله تعالی: مِنْ نِسائِکمُ اللَّاتِی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ...(۱)؛

مادر همسـر نیز حرام است؛ چه با همسـر آمیزش شـده باشـد یا نشـده باشـد. دلیل این معنا، قیـد آمیزش است که فقط در مورد دختر همسر (ربیبه) آمده است.



---

۱- المیزان ، ج۴، ص۲۶۴.

**نمونه ی سوم**

تَرَی الظّالِمینَ مُشْفِقینَ مِمّا کسَبُوا وَ هُوَ واقِعٌ بِهِمْ وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فی رَوْضاتِ الْجَنّات؛(۱)

ستمگران را می بینی که از آنچه انجام داده انـد، هراساننـد؛ در حالی که (کیفر) آن بر آنان واقع خواهـد شـد و آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، در باغ های بهشتند (گرمارودی).

«ظلم» و «ظالم» و سایر مشـتقات آن در آیات قرآن، قالب جلوه های گوناگونی از معنای سـتم قرار گرفته اند. «الظّالِمین» درآیه ی فوق به قرینه ی مقابله ی آن با «الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ» در پوشش کفر و کار های ناشایست معنا می یابد. البته نه به این معنـا که در ترجمه ی آن، مفـاد سـتم به کلی نادیـده گرفته و به جـای آن، کـافران آورده شـود؛ پس اگر به صـورت ذیل ترجمه شود به حقیقت، نزدیک تر است:

کسانی را که با کفر ورزی و انجام ناشایست ها بر خود سـتم کرده اند، می بینی که از آنچه به جا آورده اند، هراسانند و آن به ایشان خواهد رسید.

ابوحیان در بیان آیه می نویسد:



---

۱- سوره ی شوری (۴۲)، آیه ی ۲۲.

«تَرَى الظّالِمِينَ»: ای تبصر الکافرین لمقابلته بالمؤمنین؛(۱)

«ظالمان را می بینی»، یعنی کافران را می بینی؛ زیرا در مقابل مؤمنان قرار گرفته است.

### نمونه ی چهارم

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکمْ وَ أَیْدِیَکمْ إِلَی الْمَرافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکمْ وَ أَرْجُلَکمْ إِلَی الْکعْبَیْنِ وَ إِنْ کنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا وَ إِنْ کنْتُمْ مَرْضی ... فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعیداً طَیِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکمْ وَ أَیْدیکمْ مِنْهُ...؛(۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید! چون خواستید به نماز بایستید، چهره ها و دست هایتان تا آرنج ها را بشویید و قسمتی از سرهایتان را مسح کنید و نیز پاهایتان تا دو برآمدگی (قوزک ها) را مسح نمایید. و اگر جنب هستید، تحصیل طهارت کنید و اگر بیمار بودید... پس آب نیافتید، آهنگ زمینی پاک و پاکیزه کنید و از آن، قسمتی از چهره ها و دست های خود را مسح کنید....

می توان از این آیه به برکت قرینه ی مقابله، به برداشت هایی

ص:۲۱۷

---

۱- البحر المحیط ، ج ۹، ص۳۳۳.

۲- سوره ی مائده (۵)، آیه ی ۶.

دست یافت:

الف. در این آیه مسأله ی وضو، غسل و تیمم مطرح شده است. در مسأله ی وضو، اندام خاصی تعیین شده که باید شسته شود (فَاغْسِلُواْ وُجُوهَكمْ وَ أَيْدِيَكمْ) و اندامی باید مسح شود (وَ امْسَحُواْ بِرُءُوسِكمْ وَ أَرْجُلَكمْ). در مسأله تیمم نیز اعضایی مشخص شده که باید مسح گردد (فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِكمْ وَ أَيْدِيكم مِّنْهُ)؛ ولی در مسأله غسل، هیچ عضوی مشخص نشده و فقط به جمله ی (فَاطَّهَّرُواْ) که مراد از آن، غسل کردن است، اکتفا شده است. از این مقابله به روشنی استفاده می شود که در غسل، همه ی اندام ها باید شسته شوند؛ زیرا اگر شستن همه ی اندام ها لازم نبود، همانند وضو و غسل، اندام هایی خاص بیان می شد.

ب. در وضو به ترتیبِ شستن اعضا با تقدیم ذکری صورت بر دست ها و... اشاره شده و نیز در دستور تیمم با ترتیب ذکری، به مقدم بودن مسح صورت بر مسح دست ها اشاره شده است؛ ولی در غسل، چنین ترتیبی بیان نشده است. از این مقابله چنین برمی آید که در غسل، ترتیب خاصی شرط نیست.

ج. حرف «باء» در «برؤوسکم» به معنای بعض است. بنابراین «وَ امْسَحُواْ بِرُءُوسِكمْ» می رساند که مسح قسمتی از سر واجب است، نه تمام آن. کلمه ی «أرجلکم» به نصب عطف بر محل «برؤوسکم» می باشد؛ یعنی مدخول حرف باء نخواهد بود و در نتیجه، معنای

ص:۲۱۸

تبعیض به «أرجلکم» سرایت نمی کند و جمله بدین صورت خواهد بود: «وامسحوا برؤوسکم وامسحوا أرجلَکم؛ قسمتی از صورت هایتان را مسح کنید و پاهایتان را نیز مسح نمایید».

از مقابله این دو جمله، معلوم می شود که مسح همه ی پا لازم است، وگرنه «ارجل» نیز مجرور می آمد و مدخول بای تبعیض قرار می گرفت؛ چنانکه در تیمم «ایدیکم» مجرور آمده و مدخول بای تبعیض در جمله ی «فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكم مِّنْهُ» قرار گرفته است و دلالت می کند که در تیمم، فقط بخشی از صورت و بخشی از دست ها باید مسح شود.

د، چنان که گفته شد، ظاهر آیه ی وضو علاوه بر مشخص کردن اعضای وضو،ترتیب آن ها را نیز بیان کرده است؛ یعنی نخست صورت و سپس دست ها شسته شود و بعد از آن، قسمتی از سر مسح گردد و پس از آن پاها مسح شود. شستن دست ها را با «أیدیکم» و مسح پاها را با «أرجلکم» بیان فرمود؛ ولی سخن از ترتیب دست راست و چپ یا ترتیب پای راست و چپ به میان نیاورد؛ مثلاً نفرمود: الیمنی و الیسری من ایدیکم و نفرمود: الیمنی و الیسری من ارجلکم. با توجّه به اینکه در اعضای وضو به ترتیب آن ها اشاره شده، از این مقابله ـ اگر دلیل دیگری در لزوم رعایتِ ترتیب نبود ـ می توان استظهار کرد که مکلف در انتخاب راست و چپ، مخیّر است و همچنین در مسأله ی تیمم که فرمود: «فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكم مِّنْهُ» آنچه بیان شد،

ظهوراتی است که بر اساس قوانین و موازین استفاده می شود.

گفتنی است که این موارد، همانند دیگر ظواهر، ممکن است محکومِ دلیلی دیگر که صریح یا اظهر است، قرار گیرند که در آن صورت، مفاد دلیل اظهر یا صریح اخذ می شود و آن ظهور اولیه طرح می گردد.

ص:۲۲۰

## دو نمونه از اعتبار قرینه ی مقابله در روایات

### روایت اول

در گفت وگوهایی که مأمون عباسی با امام رضا علیه السلام انجام داده، آمده است:

قال المأمون: «ما الدلیل علی خلافه جدک علی بن ابی طالب؟ قال: «آیه «أنفسنا». قال: «لولا نساءنا» قال «لولا أبناءنا»؛

مأمون پرسید: «چه دلیلی بر خلافت جدت علی بن ابی طالب هست؟» امام فرمود: «آیه ی «أنفسنا». او گفت: «اگر نبود «نساءنا» و حضرت فرمود: «اگر نبود «أبناءنا».

توضیح این که: امام علیه السلام در استدلال خود به آیه ی مباهله اشاره می کنند:

فَمَنْ حَاجَّک فِیهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَک مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَکمُ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَکمْ وَ أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَکمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلیَ الْکذِبِین؛(۱)

پس هر کس با تو بعد از آنکه تو را آن دانش رسید، درباره ی او [مسیح] محاجّه کند، بگو: بیایید پسرانمان را و

ص:۲۲۱

---

۱- سوره ی آل عمران (۳)، آیه ی ۶۱.

پسرانتان را و زنانمان را و زنانتان را و خودمان را و خودتان را فرا خوانیم، آن گاه به یک دیگر نفرین کنیم؛ پس لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم.

علامه ی طباطبایی در توضیح روایت می نویسد:

أقول: قوله: «آیه أنفسنا» یرید أن الله جعل نفس عَلّی کنفس نبیه صلی الله علیه و آله و سلم و قوله: «لو لا نساءنا» معناه: أن کلمه نساءنا فی الآیه دلیل علی أن المراد بالأنفس الرجال. فلا فضیله فیه حینئذ، و قوله: «لو لا أبناءنا» معناه أن وجود أبناءنا فیها یدل علی خلافه فإن المراد بالأنفس لو کان هو الرجال لم یکن مورد لذکر الأبناء.(۱)

مفاد سخن علامه این است: حضرت این گونه استدلال می کنند: چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را به عنوان «أنفسنا» در مباهله شرکت داد؛ پس علی علیه السلام نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نفس او از همگان به جانشینی او سزاوارتر است.

مأمون در پاسخ می گوید: چون «انفسنا» در مقابل «نساءنا» قرار گرفته از این مقابله فهمیده می شود که مراد از «انفس» صنف ذکورند و معنای«انفُس» این نیست که علی علیه السلام نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. امام رضا علیه السلام این معنا را تأیید می کنند که طریقه ی مقابله می تواند مراد از



---

۱- المیزان ، ج ۳، ص ۲۳۰.

«انفس» را بیان کند؛ ولی قرینه ای دیگر بر آن حاکم است که قرینه ی یاد شده را تحت تأثیر قرار می دهد و آن «ابناءنا» است؛ یعنی اگر مراد از «أنفسنا» از این رو که در مقابل «نساءنا» قرار گرفته، صنف ذکور باشند، دیگر لازم نبود که «أبناءنا» ذکر شود؛ زیرا «أنفس» به معنای ذکور شامل «ابناء» نیز می شد.

## روایت دوم

زراره گوید: از یکی از آن دو (امام باقر یا امام صادق علیهما السلام) در باره ی ادرار اسب و قاطر و الاغ، پرسیدم. آن ها را ناخوشایند دانست. گفتم: «مگر گوشت آن ها حلال نیست؟» فرمود:

أليس قد بين الله لكم: «وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها لَكُمْ فِيها دِفْ ءٌ وَ مَنافِعُ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ» و قال فی الخیل و البغال و الحمیر: «لِتَرْكَبُوها وَ زِينَةً» فجعل للأكل، الأنعامَ التی قصَّ الله فی الکتاب. و جعل للرکوب الخیل و البغال و الحمیر، و لیس لحومها بحرام و لكن الناس عافوها؛(۱)

مگر خداوند بیان نکرد: «و دام ها را آفرید که در آن ها برای شما گرما و سودهایی است و از آن ها می خورید» ودر باره ی اسبان و استران و درازگوشان فرمود: «تا بر آن ها سوار شوید و زینت شما باشند»؛ پس خدا دام ها را ـــ



---

۱- البرهان ، ج ۳، ص۴۰۷.

که در این کتاب بیان فرمود ــ برای خوردن مقرر کرد و اسبان و استران و درازگوشان را برای سواری قرار داد. البته گوشتشان حرام نیست؛ ولی مردم رهایشان کردند.

در روایت دیگری آمده است که:

علی بن ابراهیم گفت: آن حضرت فرمود:

خدا فرموده است: «اسبان و استران و درازگوشان را [آفرید] تا بر آن ها سوار شوید» و خدای متعال نفرمود: «تا بر آن ها سوار شوید و آن ها را بخورید» چنانکه در باره ی انعام فرمود.(۱)

توضیح اینکه در سوره ی نحل می خوانیم:

وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكمْ فِيهَا دِفْ ءٌ وَ مَنَافِعُ وَ مِنْهَا تَأْكلُونَ... (آیه ی ۵).

وَ تحْمِلُ أَثْقَالَكمْ إِلىَ بَلَدٍ لَّمْ تَكونُواْ بَلِغِيهِ إِلَّا بِشِقّ ِ الْأَنفُسِ... (آیه ی ۷).

وَ الخْيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِترَْكبُوهَا وَ زِينَةً... (آیه ی ۸).

آیه ی پنجم سوره ی نحل«وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا...؛ و دام ها را آفرید که در آن ها برای شما گرما و سودهایی است و از آن ها می خورید» هدف از خلقتِ «اَنعام» (شتر و گاو و گوسفند) را تهیّه لباس گرم از پوست و پشمشان و خوردن از گوشتشان می شمرد و آیه ی هفتم «وَ تحْمِلُ



۱- علی بن إبراهیم: قال: وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكبُوها و لم يقل عز و جل لتركبوها و تأكلوها، كما قال فى الأنعام (البرهان ، ج ۳، ص ۴۰۷).

أَثْقَالَكمْ...؛ و بارهای سنگینتان را تا شهری می برند که جز با دشواری جانکاه بدان نمی رسیدید» بیان می کند که آن ها برای شما باربردار نیز هستند و در آیه ی هشتم «وَ الخیْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِیرَ...؛ و نیز اسبان و استران و درازگوشان را آفرید تا بر آن هاسوار شوید و تا مایه آراستگی باشند»، بیان می کند که اسبان و استران و خران، مرکب شما و زینت و زیورند.

اگر سؤال شود که آیا می توان از گوشت دسته ی دوم بهره گرفت؟ پاسخ این است که اگر این آیه را به تنهایی لحاظ کنیم، در ردّ یا اثبات آن، سخنی ندارد؛ ولی وقتی آن را با مقایسه ی آیه ی پنجم و هفتم در نظر آوریم، می توانیم بگوییم از این مقایسه معلوم می شود که خدا آن ها را برای استفاده از گوشتشان نیافریده است و بهره گیری از آن ها را برای خوراك مناسب نمی داند؛ زیرا تصریح فرمود که انعام برای خوردن و بارکشی و اسب، استر و الاغ برای زینت و سواری است.

## تقدیم و تأخیر کلمات

### اشاره

بی تردید هر متکلم حکیم و توانایی از روی حکمت و بیان نکته ای، کلمات را برمی گزینند و در چینش واژه ها و انتخاب جایگاه آن ها هدفی را دنبال می کند؛ چه رسد به قرآن کریم که از حکیم و توانایی مطلق صادر شده است؛ لذا در تفسیر قرآن نمی توان تقدیم ها و

ص:۲۲۵

تأخیرهـای کلمـات را نادیـده گرفت و از آن هـا به سـادگی گـذشت. نکات تقـدیم و تأخیر کلمات و جملات را نمی توان در قـالب هـایی خاص بیان کرد و آن ها را به شـمار آورد. از ساختار و سـیاق آیات و اهـداف آن و موضوع و محمول موجود در آیات و حتی با توجه به اهداف کلی یک سوره یا اهداف کلی قرآن می توان به نکته ها رسید.

مراد از تقـدیم و تأخیر در این مبحث، تقـدیم و تأخیری است که خواست متکلم، آن را رقم می زند، نه تقدیم و تأخیری که بر خلاف رونـد عادی قواعـد نحوی است که به هـدف حصـر و ماننـد آن، اعمال می شود؛ ماننـد تقدیم«إِیَّاک» در«إِیَّاک نَعْبُدُ وَ إِیَّاک نَسْتَعِین»(۱)

بعد از این مقدمه ی کوتاه، برخی آیات را می آوریم که در آن ها عنایت به مقدم بودن یک کلمه آشکار است:

### نمونه ی نخست

وَ إِذا رَأَوْا تِجارَهً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَیْها وَ تَرَکوک قائِماً قُلْ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَهِ وَ اللَّهُ خَیْرُ الرَّازِقِین؛(۲)

و آن گاه که داد و ستد یا سرگرمی ای را مشاهده کنند، به سوی آن روی می آورند و تو را ــ در حالی که[به خطبه]



---

۱- سوره ی حمد (۱)، آیه ی ۵.

۲- سوره ی جمعه (۶۲)، آیه ی۱۱.

ایستاده ای ــ رها می کنند. بگو: آنچه نزد خداست، از سرگرمی و از داد و ستد، بهتر است و خدا بهترین روزی دهندگان است.

در قسمت اول این آیه، «تجاره» بر «لهو» مقدم شده و در قسمت دیگر، «لهو» بر «تجاره» مقدم شده است. در قسمت اول، «تجاره» مقدم شده؛ زیرا سخن در رها کردن پیامبر و روی آوردن به غیر اوست و این، عاملی قوی می خواهد. از میان این دو عامل، قطعاً تجارت قوی تر از لهو است؛ از این رو، «تجاره» مقدم شده است. ولی در بخش دیگر، چون سخن درباره ی بهتر و نیکوتر بودن پاداش الهی است (ما عند اللّه) و بهتر بودن پاداش الهی در قیاس با لهو و تجارت، قطعاً نسبت به لهو، از اولویت بیشتری برخوردار است، «لهو» مقدم شده است.

### نمونه ی دوم

وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَهٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَهٌ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ* وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَی اللَّهِ تُحْشَرُونَ؛(۱)

و اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، همانا آمرزش و رحمتی که از جانب خداست، از آنچه جمع آوری



---

۱- سوره ی آل عمران (۳)، آیات ۱۵۷ و ۱۵۸.

می کنند، بهتر است. *و اگر بمیرید یا کشته شوید، به سوی خدا محشور خواهید شد.

در آیه ی اول، سخن از کشته شدن و مردن در راه خداست و بیان شده کسانی که در راه خدا کشته شوند و نیز کسانی که در این مسیر می میرند، از آمرزش و رحمت الهی برخوردار خواهند شد. در آیه ی بعد، سخن از مردن و کشته شدن است بدون قید «فی سبیل الله» و بیان شده که هر دو گروه به سوی خدا باز می گردند؛ با این تفاوت که در آیه ی اول، کشته شدن بر مردن، مقدم شده است و درآیه ی دوم مردن بر کشته شدن. دلیل این تفاوت در بود و نبود قید «فِی سَبِیلِ اللّه» و نیز در حقیقتی است که بر هر یک از این دو آیه مترتب شده است است؛ در آیه ی اول، قتل در راه خدا مقدم شده است تا اشاره کند که شمول مغفرت و رحمت الهی، بر کشته شدگان راه خدا در قیاس با کسانی که در در راه خدا می میرند، نزدیک تر است. در آیه ی دوم نیز سخن از مردن و کشته شدن است بدون قید «فی سبیل الله» و حکمش این است که هر دو گروه به سوی خدا بازمی گردند تا اعمالشان محاسبه شود. از آن رو که در این دو امر، میان انسان ها تفاوت و اولویتی نیست، در این جا مردن بر کشته شدن مقدم شده؛ زیرا مردن، امری طبیعی و فراوان تر از کشته شدن است.

ص:۲۲۸

## نمونه ی سوم

در تمـام یا اکثر قریب به اتفاق مواردی که «لیل» و «نهار» با هم ذکر شـده، «لیل» بر «نهار» مقـدم شـده است. با توجه به هـدف نزول قرآن و هدف آفرینش انسان، وجه این تقدیم معلوم می شود. توضـیح اینکه هدف قرآن، هدایت مردم به سعادت در دنیا و آخرت است و قرآن، هدف آفرینش جن و انس را عبادت خدا دانسته است.

وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛(۱)

جن و انس را جز برای این که مرا بپرستند، نیافریده ام.

در آیه ای دیگر می فرماید:

وَ لا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلاَّ مَنْ رَحِمَ رَبُّک وَ لِذلِک خَلَقَهُم؛(۲)

پیوسته مردم با یکدیگر اختلاف می کنند، مگر کسانی که خدا بر آنان رحمت آورده و آنان را برای همین آفریده است.

اگر هـدف خلقت انسان عبادت خـدا و شایسـته شـدن او برای رحمت الهی است، آیا شب بهتر و بیشتر می توانـد این هدف را تـأمین کنـد یا روز؟ پاسـخ این پرسـش را بر قرآن عرضه می کنیم؛ خـدای متعال به پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم این گونه دستور می دهد:

ص:۲۲۹

---

۱- سوره ی ذاریات (۵۱)، آیه ی۵۶.

۲- سوره ی هود (۱۱)، آیات۱۱۸_۱۱۹.

یا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ قُمِ اللَّیْلَ إِلاَّ قَلِیلاً نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِیلاً أَوْ زِدْ عَلَیْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلاً... إِنَّ ناشِئَهَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِیلاً؛(۱)

ای جامه به خود پیچیده! شب را جز اندکی به پا خیز؛ نیمی از آن را یا اندکی از نیمه؛ بکاه یا بر آن بیفزای و قرآن را شمرده و با درنگ بخوان.... همانا ساعت های شب استوارتر و پابرجاتر و به گفتار درست تر [ از روز] است.

آن گاه در آیه ی ۱۹ چنین می گوید:

إِنَّ هذِهِ تَذْکِرَهٌ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلا؛

قطعاً این پندی است؛ پس هر که خواهد به سوی پروردگارش راهی گیرد [،این را برگزیند].

«هذه» به محتوای آیات نخستین سوره اشاره دارد که در آن ها از عبادت شب و اهمیت پرستش خدا در شب سخن گفت و با جمله ی «فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلاً» بیان می کند که سلوک به سوی خدا و تقرب جستن به او در همان شیوه است.

در سوره ی انسان آیه ی ۲۶ نیز آمده است:

وَ مِنَ اللَّیْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَیْلاً طَوِیلاً؛



---

۱- سوره ی مزمل (۷۳)، آیات ۱_۶.

و پاره ای از شب را به درگاه خدا سجده کن و در شبی دراز او را تسبیح گوی و به پاکی بستای.

و در آیه ی **۲۹** سوره ی انسان، راه رسیدن به خدا را همین می داند که شب ها به سجده درافتد و او را تسبیح گوید:

إِنَّ هذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلى رَبِّهِ سَبِيلاً؛

همانا این یاد آوری است؛ پس هر که خواهد، به سوی پروردگارش راهی گیرد [،این را برگزینند].

جز این ها آیات بسیاری اهمیت شب را برای عبادت گوشزد کرده است. با توجه به آنچه گفته شد و نیز با توجه به اینکه خداوند، بیان فرموده که شب و روز را برای انسان ها مقرر داشته «وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دائِبَيْنِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ(۱) و خورشید و ماه را که همواره روانند و نیز شب و روز را برای شما رام کرد»، تقدیم شب بر روز در آیات قرآن، آشکار می شود.

خلاصه این که هدف از آفرینش انسان، عبادت الهی است و این هدف در شب بهتر انجام می گیرد؛ پس شب با توجه به هدفی که خدا برای آدمیان مقرر کرده، مهم تر است؛ از این رو، همواره در قرآن، شب بر روز مقدم شده است.

در روایات نیز تقدم کلمه یا عبارتی بر دیگری حامل پیام دانسته



---

۱- سوره ی ابراهیم(۱۴)، آیه ی ۳۳.

شده است؛ دو روایت را یادآور می شویم.

روایت اول. زراره گوید: أبو جعفر امام باقر علیه السلام فرمود:

تابع بین الوضوء کما قال الله عز و جل إبدأ بالوجه ثم بالیدین ثم امسح الرأسَ و الرجلین، و لا تُقدِّمنَّ شیئاً بین یدی شیء تخالف ما أُمِرتَ به،... إِبدأ بما بدأ الله به(۱)؛

اعضای وضو را ــ آن گونه که خدا فرموده ــ یکی پس از دیگری بجا آور؛ به صورت آغاز کن سپس دست ها را، آن گاه سر و پاها را مسح کن. عضوی را بر عضوی دیگر مقدم مدار؛ به گونه ای که با آنچه بدان امر شده ای، مخالفت کرده باشی...آغاز کن به آنچه خدا [در کلامش] به آن آغاز کرده است.

روایت دوم. معاویه بن عمّار از امام صادق علیه السلام حکایت می کند که فرمود:

أنّ رسول اللّه- صلّی اللّه علیه و آله- حین فرغ من طوافه و رکعتیه قال: «اَبدأُ بما بدأ اللّه- عزّ و جلّ- به من إتیان الصّفا. إنّ اللّه- عزّ و جلّ- یقول: إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَهَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ»؛(۲)



---

۱- نور الثقلین ، ج ۱، ص: ۵۹۹.

۲- کنز الدقائق و بحر الغرائب ، ج ۲، ص: ۲۰۶ .

رسول خدا آن گاه که طواف خویش و دو رکعت نماز آن را به جا آورد، فرمود: «به آنچه خداوند آغاز کرده _ آوردن صفا [درکلامش] _ به همان آغاز می کنم؛ خدای متعال می فرماید: همانا صفا و مروه، از شعائر الهی است».

مواردی در آیات دیده می شود که بسا تردید هایی را در عنایت به تقدیم و تأخیر کلمات و عبارات قرآنی موجب می گردد؛ از باب مثال تقدیم «ثَیِّبات» بر«أَبْکار» در آیه ی؛(۱)

عَسی رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَکنَّ أَنْ یُبْدِلَهُ أَزْواجاً خَیْراً مِنْکنَّ مُسْلِماتٍ مُؤْمِناتٍ قانِتاتٍ تائِباتٍ عابِداتٍ سائِحاتٍ ثَیِّباتٍ وَ أَبْکارا؛(۲)

اگر پیامبر، شما را طلاق گوید، امید است پروردگارش همسرانی بهتر از شما به او عوض دهد؛ زنانی تسلیم [خدا]، باایمان، فرمانبرانی فروتن، توبه کار، پرستش گر، اهل روزه، بیوه و دوشیزه.

از آن رو که قضاوت عموم بر آن است که دوشیزه گان برای همسری، مناسب تر و پسندیده تر ند، می نماید که اگر به تقدیم و تأخیر کلمات و عبارات قرآنی عنایت بود، لازم بود «أَبْکار» بر«ثَیِّبات» مقدم می شد؛ به ویژه که خداوند باکره بودن همسران بهشتی را از



---

۱- سوره ی تحریم(۶۶)، آیه ی ۵.

۲- سوره ی تحریم(۶۶)، آیه ی ۵.

موهبت ها شمرده است:

إِنَّا أَنْشَأْناهُنَّ إِنْشاءً * فَجَعَلْناهُنَّ أَبْكاراً؛(1) که ما آنان را به گونه ای ویژه پدید آورده ایم. *و، آنان را دوشیزه آفریده ایم» (گرمارودی).

و نیز این آیه:

«فِيهِنَّ قاصِراتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جَانٌّ؛(2)

در آن بهشت ها زنان چشم فرو هشته اند که پیش از آن (شوی) ها، هیچ آدمی و پری به آن ها دست نزده است (گرمارودی).

ولی همان گونه که در آغاز بحث، اشاره شد خصوصیات، ساختار و اهداف کلام، نشان دهنده ی وجه تقدم و تأخر است؛ در آیه ی مورد بحث، سخن از آن است که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همسرانش را طلاق گوید، خداوند بهتر از آن ها را به او عنایت می کند و در وصف آنان تسلیم خدا بودن،باایمان بودن، بافروتنی فرمانبری کردن، اهل توبه و پرستش گر بودن را بر می شمرد. از آن روکه این ویژگی ها در زنان ثیبه در قیاس با زنان باکره، بیشتر است، «ثَيِّبات» بر «أَبْكار» مقدم شده است.

آخر دعوانا أن

الحمد لله رب العالمين



---

۱- سوره ی واقعه(۵۶)، آیات ۳۵و۳۶.

۲- سوره ی رحمان(۵۵)، آیه ی۵۶ .

## فهرست منابع و مآخذ

### اشاره

آلوسی، سید محمود، روح المعانی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق. تحقیق: صفوان عدنان داودی

۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، سوم، بیروت، دار صادر،۱۴۱۴ ق.

۳.______________________________، مجمع البیان، سوم، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.

۴.ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، بی جا، بی نا، بی تا.

۵.ابیاری، ابراهیم، الموسوعه القرآنیه، بی جا، موسسه سجل العرب، ۱۴۰۵ ق.

۶.اسفراینی، ابوالمظفر شاهفور بن طاهر، تاج التراجم، بیروت، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ ش.

۷.امین، سیده نصرت، مخزن العرفان، تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱ ش.

۸.اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، البحر المحیط، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ ق.

۹.بحرانی، سید هاشم، البرهان، تهران، بنیاد بعثت،۱۴۱۶ ق.

۱۰.بقاعی، برهان الدین أبو الحسن إبراهیم بن عمر، نظم الدرر، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

۱۱.بلاغی نجفی، محمدجواد، آلاء الرحمن، قم، بنیاد بعثت،۱۴۲۰ ق.

ص:۲۳۵

۱۲.بلاغی، سید عبد الحجه، حجه التفاسیر و بلاغ الإکسیر، قم، حکمت، ۱۳۸۶ق.

۱۳.بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت، دار احیاء التراث العربی،۱۴۱۸ ق.

۱۴.جعفری، یعقوب، تفسیر کوثر، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۵.جمال الدین، ابن هشام الانصاری، مغنی اللبیب، بی جا، مطبعه المدنی، بی تا.

۱۶.حسن، عباس، النحو الوافی، دوم، تهران، ناصر خسرو، بی تا.

۱۷.درویش، محیی الدین، اعراب القرآن و بیانه، چهارم، سوریه، دارالارشاد،۱۴۱۵ ق.

۱۸.راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات، دمشق، دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.

۱۹.رهنما، زین العابدین، ترجمه و تفسیر رهنما، تهران، کیهان، ۱۳۴۶ ش.

۲۰.زمخشری، محمود، الکشاف، سوم، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۰۷ ق.

۲۱.سیوطی، جلال الدین، الاتقان، دوم، بی جا، بی نا، ۱۳۶۳ش.

۲۲.صادق نوبری، عبد المجید، تهران، اقبال، ۱۳۹۶ ق.

۲۳.طالقانی، سید محمود، پرتوی از قرآن، چهارم، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲ ش.

۲۴.طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، پنجم، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.

۲۵.طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، قم، دانشگاه تهران و مدیریت حوزه ی علمیه ی قم، ۱۳۷۷ ش.

۲۶.طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، سوم، کتابفروشی مرتضوی،۱۳۷۵ ش.

۲۷.طوسی، محمد بن حسن، التبیان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

ص:۲۳۶

عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، نور الثقلین، چهارم، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.

۲۹.فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، بی جا، بی نا، بی تا.

۳۰.قرائتی، محسن، تفسیر نور، یازدهم، تهران، مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، ۱۳۸۳ ش.

۳۱.قرشی، سید علی اکبر، احسن الحدیث، سوم، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ ش.

۳۲.قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران، چاپ وانتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ش.

۳۳.کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.

۳۴.مجله ی بینات شماره ی ۴۹ و ۵۰.

۳۵.مصطفوی، حسن، تفسیر روشن، تهران، مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰ ش.

۳۶.میرزا خسروانی، علی رضا، تفسیر خسروی، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۹۰ ق.

## ترجمه های قرآن کریم

۱.ارفع، سید کاظم، تهران، مؤسسه ی تحقیقاتی و انتشاراتی فیض کاشانی، ۱۳۸۱ ش.

۲. اشرفی تبریزی، محمود، چهاردهم، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۸۰ ش.

۳. الهی قمشه ای، مهدی، دوم، قم، انتشارات فاطمه الزهراء، ۱۳۸۰ ش.

۴. بروجردی، سید محمد ابراهیم، ششم، تهران، صدر، ۱۳۶۶ ش.

۵. پورجوادی، کاظم، تهران، بنیاد دایره المعارف اسلامی، ۱۴۱۴ ق.

۶. دهلوی، شاه ولی الله، مدینه، مجمع ملک فهد، ۱۴۱۷ ق.

۷. گرمارودی، سید علی، دوم، تهران، قدیانی، ۱۳۸۴ ش.

۸. مشکینی، علی، دوم، قم، الهادی، ۱۳۸۱ ش.

۹.انصاری خوشابر، مسعود، تهران، نشر و پژوهش فرزان روز، ۱۳۷۷ ش.

۱۰.انصاریان، حسین، قم، انتشارات اسوه، ۱۳۸۳ ش.

۱۱.آیتی، عبد المحمد، چهارم، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۴ ش.

۱۲.برزی، اصغر، تهران، بنیاد قرآن، ۱۳۸۲ ش.

۱۳.پاینده، ابوالقاسم، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۴.حداد عادل،غلامعلی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۹۰ش.

۱۵.حلبی، علی اصغر، اول، تهران، اساطیر، ۱۳۸۰ ش.

۱۶.خواجوی، محمد، تهران، انتشارات مولی، ۱۴۱۰ ق.

۱۷.رضایی اصفهانی، محمدعلی و همکاران، قم، دارالذکر، سال ۱۳۸۳ ش.

۱۸.شعرانی، ابو الحسن، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۴ ش.

۱۹.صفارزاده، طاهره، دوم، تهران، جهان رایانه کوثر، ۱۳۸۰ ش.

۲۰.فارسی، جلال الدین، تهران، انجام کتاب، ۱۳۶۹ ش.

۲۱.فولادوند، محمد مهدی، تهران، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۵ ق.

۲۲.کاویانپور، احمد، سوم، تهران، اقبال، ۱۳۷۸ ش.

۲۳.مجتبوی، سید جلال الدین، تهران، حکمت، ۱۳۷۱ ش.

۲۴.مکارم شیرازی، ناصر، دوم، قم، دار القرآن الکریم، ۱۳۷۳ ش.

۲۵.نجفی خمینی، محمد جواد، تفسیر آسان، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۸ ق.

۲۶.یاسری، محمود، قم، بنیاد فرهنگی امام مهدی(عج)، بی تا.

## فهرست نمایه (آیات)

لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ.... وَإِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِى ضَلالٍ مُبِينٍ

۵۹

آل عمران/۱۷۱

حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ

۱۵۴

آل عمران/۱۷۳

الَّذينَ قالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكمْ

۵۰

آل عمران/۱۷۶

وَلا يحْزُنْكَ الَّذِينَ يسارِعُونَ فِى الْكُفْرِ

۴۵

آل عمران/۱۹۰

إِنَّ فِى خَلْقِ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ وَ... لآيَاتٍ لِّأُوْلِى الألْبَابِ

۱۶۳

آل عمران/۲۵

فَكَيْفَ إِذا جَمَعْناهُمْ لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فيهِ

۵۱

آل عمران/۷۱

لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

۴۷

ابراهیم/۳۱

قُل لِّعِبَادِیَ الَّذِینَ آمَنُواْ یُقِیمُواْ الصَّلاَةَ وَیُنفِقُواْ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ...

۱۵۶

ابراهیم/۳۳

وَ سَخَّرَ لَکمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دائِبَیْنِ وَ سَخَّرَ لَکمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ

۲۳۱

ابراهیم/۳۹

الْحَمْدُ للهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَی الْکِبَرِ إِسْماعِیلَ وَإِسْحاقَ

۱۰۶

ابراهیم/۷۳

إِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ اللّهِ لاَ تُحْصُوهَا

۱۰۲

احزاب/۲۲

وَلَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الأحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللهُ وَرَسُولُهُ

۱۴۱

وَلَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الأحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللّهُ وَرَسُولُهُ

۱۴۱

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلهِ الَّذِی لَمْ یتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ یكُنْ لَهُ شَرِیكٌ فِی الْمُلْكِ

۱۰۷

...رِجالایَعْرِفُونَهُمْ بِسِیماهُم

۳۶

وَأَرْسِلْ فِی الْمَدائِنِ حاشِرِینَ. یأْتُوكَ بِكل ساحِرٍ عَلِیمٍ

۹۴

وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِیَ أُنزِلَ مَعَهُ

۱۹۹

وَقالُوا الْحَمْدُ لِلهِ الَّذِی هَدانا لِهذا وَما كُنَّا لِنَهْتَدِی لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللّهُ

۱۰۶

یعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِیماهُمْ

۳۶

هذِهِ ناقَةُ اللهِ لَكُمْ آیةً فَذَرُوها تَأْكُلْ فِی أَرْضِ اللهِ

۹۶

لا یحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الأَكْبَرُ

۴۵

وَإِنْ أَدْرِی أَ قَرِیبٌ أَمْ بَعِیدٌ ما تُوعَدُونَ

۶۶

رَبُّنَا الرَّحْمنُ الْمُسْتَعانُ عَلى ما تَصِفُون

٧٠

بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كما أُرْسِلَ الأَوَّلُونَ

١٥٩

وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً

٢٣٠

إِنَّ هذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلى رَبِّهِ سَبِيلاً

٢٣١

الْحَمْدُ لِلهِ الَّذِى خَلَقَ السَّماواتِ وَالأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُماتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يعْدِلُونَ

١٠۶

أَ لَمْ يأْتِكُم رُسُلٌ مِنْكُمْ

٨٣

لِيرْدُوهُمْ وَلِيلْبِسُوا عَلَيهِمْ دِينَهُمْ

۴٧

ثَمانِيَهَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ

۴٣

وَ عَلَى الَّذينَ هادُوا حَرَّمْنا كلَّ ذى ظُفُرٍ وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُما

۴٣

فَقَدْ جاءكم بيِّنَهٌ مِّن رَّبِّكمْ وَهُدًى وَرَحْمَهٌ

٢٠٠

وَهُوَ اللّٰهُ فِی السَّمَاوَاتِ وَفِی الأَرْضِ

۱۷۳

ص:۲۴۰

انعام/۳۸

وَما مِنْ دَابَّهٍ فِی الأَرْضِ وَلا طائِرٍ یطِیرُ بِجَناحَیهِ إِلاَّ أُمَمٌ أَمْثالُکُمْ ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیءٍ ثُمَّ إِلی رَبِّهِمْ یحْشَرُونَ

۱۳۰

انعام/۵۲

وَلا رَطْبٍ وَلا یابِسٍ إِلاَّ فِی کِتابٍ مُبِینٍ

۸۷

انعام/۹

وَلَوْ جَعَلْناهُ مَلَکاً لَجَعَلْناهُ رَجُلاً وَلَلَبَسْنا عَلَیهِمْ ما یلْبِسُونَ

۴۸

انفال/۱

یَسْأَلُونَک عَنِ الأَنفَالِ قُلِ الأَنفَالُ لِلّهِ وَالرَّسُولِ

۱۵۷

انفال/۱۳

ذلِکَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ یشاقِقِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللهَ شَدِیدُ الْعِقابِ

۱۴۱

انفال/۲۰

یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَرَسُولَهُ وَلا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ

۱۴۲

انفال/۲۴

یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلهِ وَلِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یحْییکُمْ

۱۴۲

انفال/۶۵

إِنْ يَكنْ مِنْكمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكنْ مِنْكمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ الَّذينَ كفَرُوا

۱۸۸

بقره/ ۲۷۳

تَعْرِفُهُمْ بِسِيماهُمْ

۳۶

بقره/۱۴

وَإِذَا خَلَوْاْ إِلَى شَيَاطِينِهِمْ

۱۷۵

بقره/۱۵۳

فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ

۹۱

بقره/۱۵۸

إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ

۲۳۲

بقره/۱۶۴

إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَ... لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

۱۶۱

بقره/۱۸۵

شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِیَ أَنزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدًی لِّلنّاسِ

۲۰۰

بقره/۱۹

یجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ مِنَ الصَّواعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ

۷۶

بقره/۲

ذلِک الْکتابُ لا رَیْبَ فِیهِ

۸۸

بقره/۲

الْحَمْدُ لله

۱۰۵

بقره/۲۲۰

وَاللّهُ یَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ

۱۵۳

بقره/۲۲۸

لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَهٌ

۱۵۹

بقره/۲۳۳

لا تُضَارَّ والِدَهٌ بِوَلَدِها وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ

۲۰۱

بقره/۲۵۵

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ

۱۵۴

ص:۲۴۱

بقره/۲۵۸

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِى حَاجَّ إِبْراهِيمَ فِى رَبِّه

۱۱۶

بقره/۲۶۶

لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَهِ أَشْهُرٍ

۱۵۵

بقره/۲۸۲

... وَلاَ يُضَآرَّ كاتِبٌ وَلاَ شَهِيدٌ...

۱۶۵

بقره/۳

الَّذِينَ يؤْمِنُونَ بِالْغَيبِ وَيقِيمُونَ الصَّلاهَ

۱۰۹

بقره/۴۱

وَأَوْفُوا به عهدى أُوفِ بِعَهْدِكُمْ

۹۱

بقره/۴۳

وَلا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ

۴۷

بقره/۶

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَواءٌ عَلَيهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يؤْمِنُون

۱۱۲

بقره/۶۱

وَإِذْ قُلْتُمْ يا مُوسی لَنْ نَصْبِرَ عَلی طَعامٍ واحِدٍ فَادْعُ لَنا رَبَّكَ يخْرِجْ لَنا مِمَّا تُنْبِتُ الأرْضُ

۹۳

بقره/۶۷

إِنَّ اللَه يأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً

۶۳

بقره/۷

خَتَمَ اللُه عَلی قُلُوبِهِمْ وَعَلی سَمْعِهِمْ وَعَلی أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ

۸۰

بقره/۷۱

الآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ

۹۸

بقره/۷۷

أَوَلاَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ

۱۵۳

تحریم/۵

عَسی رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْواجاً خَيْراً مِنْكنَّ مُسْلِماتٍ مُؤْمِناتٍ قانِتاتٍ تائِباتٍ عابِداتٍ سائِحاتٍ ثَيِّباتٍ وَ أَبْكارا

۲۳۳

تغابن/۶

فَقالُوا أَ بَشَرٌ يهْدُونَنا

۷۷

تکویر/۱۷

وَ اللَّيْلِ إِذا عَسْعَس

۲۰۷

توبه/۲۹

وَلا يحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللهُ وَرَسُولُهُ

۱۳۹

توبه/۳

أَنَّ اللهَ بَرِی ءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ

۱۴۰

توبه/۵۶

وَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكم وَ ما هُمْ مِنْكمْ وَ لكنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ

۴۹

توبه/۶۲

يحْلِفُونَ بِاللهِ لَكُمْ لِيرْضُوكُمْ وَاللهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يرْضُوهُ إِنْ كانُوا مُؤْمِنِينَ

۱۴۳

جمعه/۱۱

وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْها وَ تَرَكوك قائِماً قُلْ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَهِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِين

۲۲۶

حج/۱۶

وَكذَلِك أَنزَلْنَاهُ آيَاتٍ بيِّنَاتٍ

۱۹۹

حج/۱۸

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِى السَّماواتِ وَ مَنْ فِى الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجومُ وَ الْجِبالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ كثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَ كثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذابُ...

۲۰۹

حج/۲۷

وَأَذِّنْ فِى النَّاسِ بِالْحَجِّ يأْتُوكَ رِجالاً...

۹۵

حجر/۱

تِلْك آيَاتُ الْكتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ

۱۹۸

حجرات/۱۱

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْم

۱۸۲

حجرات/۱۲

وَلا يغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً

۸۸

حمد/۷

غَیرِ المَغضُوبِ عَلَیهِمْ وَلاَ الضَّالِّینَ

۱۵۲

دخان/۴۸

ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذابِ الْحَمیمِ

۱۰۰

ذایات/۵۶

وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا ـَلِیَعْبُدُونِ

۲۲۹

الرحمان/۴۱

یعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیماهُمْ

۳۶

الرحمان/۵۶

فِیهِنَّ قاصِراتُ الطَّرْفِ لَمْ یَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جَانٌّ

۲۳۴

روم/۲۱

وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکمْ مِنْ أَنْفُسِکمْ أَزْواجاً

۱۳۵

زخرف/۱ و ۲

وَالْکتَابِ الْمُبِینِ .إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا لَّعَلَّکمْ تَعْقِلُونَ

۱۹۸

زخرف/۸۱

قُلْ إِنْ كانَ لِلرَّحْمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِينَ

۱۰۷

زمر/۴۲

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا... إِنَّ فِي ذَلِك لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكرُونَ

۱۶۳

زمر/۶۰

وَيوْمَ الْقِيامَهِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّهٌ أَ لَيسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوى لِلْمُتَكَبِّرِينَ

۳۸

سجده/۳

أَمْ يقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِک لَعَلَّهُمْ يهْتَدُونَ

۱۱۳

شعراء/۱۱۹

فَأَنْجيناهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ

۷۸

شعراء/۱۸۶

وَما أَنْتَ إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُنا

۷۷

شوری/۲۲

تَرَى الظَّالِمينَ مُشْفِقينَ مِمَّا كسَبُوا وَ هُوَ واقِعٌ بِهِمْ وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فی رَوْضاتِ الْجَنَّات

۲۱۶

ص:۲۴۳

تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ واقِعٌ بِهِمْ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فى رَوْضاتِ الْجَنَّات

۲۱۶

وَإِنْ كانُوا لَيقُولُونَ . لَوْ أَنَّ عِنْدَنا ذِكْراً مِنَ الأوَّلِينَ .لَكُنَّا عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ

۶۱

لا فِيها غَوْلٌ

۸۸

كمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنصَارِى إِلَى اللَّهِ

۱۷۶

فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتى

۵۱

أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ

۴۱

وَقالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِى أَسْتَجِبْ لَكُمْ

۹۱

وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْماً طَرِيا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَها

۴۶

وَ ما يَسْتَوِى الْأَعْمى وَ الْبَصِيرُ * وَ لا الظُّلُماتُ وَ لا النُّورُ * وَ لا الظِّلُّ وَ لا الْحَرُورُ

۸۸

أَرُونى ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْك فِى السَّماوات

۱۹۰

سِيماهُمْ فِى وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ

۳۷

فَيَوْمَئِذٍ لا يُعَذِّبُ عَذابَهُ أَحَدٌ *وَ لا يُوثِقُ وَثاقَهُ أَحَدٌ

۶۸

قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكمْ رَبِّى لَوْلَا دُعَاؤُكمْ فَقَدْ كذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكونُ لِزَامًا

۱۳۵

ثُمَّ اسْتَوى إِلَى السَّماءِ وَ هِىَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيا طَوْعاً أَوْ كرْهاً قالَتا أَتَيْنا طائِعِينَ .فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فِى يَوْمَيْن

۱۸۱

وَما أَدْراكَ ما لَيلَهُ الْقَدْرِ؛

۶۶

وَمَا كُنتَ به جانب الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِن رَّحْمَةً مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يتَذَكَّرُونَ

۱۱۳

وَ لا تَعْدُ عَيناكَ عَنْهُمْ

۶۷

وَيلْبَسُونَ ثِياباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ

۴۷

خَلَقَ السَّماواتِ بغير عَمَدٍ تَرَوْنَها

۷۳

الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ إِلاَّ عَلى أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيمانُهُمْ

۱۲۲

الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ إِلاَّ عَلى أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيمانُهُمْ

۱۲۲

مُسْتَكبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ

۱۷۹

وَهُوَ الَّذِى ذَرَأَكُمْ فِى الأَرْضِ وَإِلَيهِ تُحْشَرُونَ

۱۳۱

أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَهُ الأَنْعامِ إِلاَّ ما يتْلى عَلَيكُمْ

۱۲۰

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ ما ذا أُجِبْتُمْ

۵۱

أَذِلَّهٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

۱۷۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الَّذِينَ اتَّخَذُواْ دِينَكمْ هُزُوًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكتَابَ مِن قَبْلِكمْ وَالْكفَّارَ أَوْلِيَاء

۱۰۳

يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيدِيكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَينِ... فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَيمَّمُوا صَعِيداً طَيباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيدِيكُمْ

۱۱۶

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكمْ وَ أَيْدِيَكمْ إِلَى الْمَرافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكمْ وَ أَرْجُلَكمْ إِلَى الْكعْبَيْنِ وَ إِنْ كنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا وَ إِنْ كنْتُمْ مَرْضى ... فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكمْ وَ أَيْدِيكمْ مِنْهُ...

۲۱۷

يا ايها الذين آمنوا لا تقتولا الصيدوا انتم حرم

۱۶۶

إِنَّمَا النَّجْوى مِنَ الشَّيطانِ لِيحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيسَ بِضارِّهِمْ شَيئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللهِ وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

۲۵

إِنَّمَا النَّجْوى مِنَ الشَّيطانِ لِيحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا

۴۵

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ تَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِم

۱۵۲

فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيماهُم

۳۶

وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ...

۱۹۹

إِنَّ هذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلى رَبِّهِ سَبِيلا

۲۳۰

يا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا... إِنَّ ناشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِيلًا

۲۳۰

مطغفین/۳۴

فَالْیَوْمَ الَّذِینَ آمَنُوا مِنَ الْکفَّارِ یَضْحَکونَ

۱۸۲

نحل/ ۵ و ۸

وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها لَکمْ فِیها دِفْ ءٌ وَ مَنافِعُ وَ مِنْها تَأْکلُونَ... وَ الْخَیْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَمِیرَ لِتَرْکبُوها وَ زِینَهً وَ یَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ

۵۷

نحل/۳۸

أَیکُمْ یأْتِینِی بِعَرْشِها

۸۳

نحل/۵

وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَکمْ فِیهَا دِفْ ءٌ وَ مَنَافِعُ وَ مِنْهَا تَأْکلُونَ...

۲۲۴

نحل/۷

وَ تحْمِلُ أَثْقَالَکمْ إِلىَ بَلَدٍ لَّمْ تَکونُواْ بَلِغِیهِ إِلَّا بِشِقّ ِ الْأَنفُسِ...

۲۲۴

نحل/۸

وَ الخَیْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِیرَ لِتَرْکبُوهَا وَ زِینَهً...

۲۲۴

نحل/۸۶

أَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِیَسْکنُوا فیهِ وَ النَّهارَ مُبْصِراً

۱۸۹

نحل/۸۹

وَنَزَّلْنا عَلَيْک الْکتَابَ تِبْيَانًا لِّکلِّ شَيْءٍ وَهُدًی وَرَحْمَهً وَبُشْرَی لِلْمُسْلِمِينَ

۲۰۰

نساء/ ۱۳ و ۱۴

وَمَنْ يطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ يدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تحتها الأَنْهارُ.... وَمَنْ يعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيتَعَدَّ حُدُودَهُ يدْخِلْهُ ناراً

۱۴۱

نساء/۱

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّکمُ الَّذِی خَلَقَکم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَهٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا

۱۳۴

نساء/۱۱

....مِنْ بَعْدِ وَصِيهٍ يوصِی بِها أَوْ دَينٍ

۱۲۵

نساء/۱۲

مِنْ بَعْدِ وَصِيهٍ يوصی بِها أَوْ دَينٍ غَيرَ مُضَارٍّ

۱۲۷

نساء/۱۲

مِنْ بَعْدِ وَصِيهٍ يوصِينَ بِها أَوْ دَينٍ

۱۲۷

نساء/۱۷۴

وَمَنْ یسْتَنْکِفْ عَنْ عِبادَتِهِ وَیسْتَکْبِرْ فَسَیحْشُرُهُمْ إِلَیهِ جَمِیعاً

۱۳۰

نساء/۱۷۴

یَا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءکم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّکمْ وَأَنزَلْنَا إِلَیْکمْ نُورًا مُّبِینًا

۱۹۹

نساء/۲

لاَ تَأْکلُواْ أَمْوَالَهُمْ إِلَی أَمْوَالِکمْ

۱۷۷

نساء/۲۳

حُرِّمَتْ عَلَیْکم ... أُمَّهاتُ نِسائِکمْ وَ رَبائِبُکمُ اللاَّتی فی حُجُورِکمْ مِنْ نِسائِکمُ اللاَّتی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَکونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلا جُناحَ عَلَیْکمْ

۲۱۴

نساء/۲۵

وَ مَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ مِنْکمْ طَوْلاً أَنْ یَنْکحَ الْمُحْصَناتِ الْمُؤْمِناتِ فَمِنْ ما مَلَکتْ أَیْمانُکمْ مِنْ فَتَیاتِکمُ الْمُؤْمِنات

۲۱۲

نساء/۲۵

فَعَلَیْهِنَّ نِصْفُ ما عَلَی الْمُحْصَناتِ مِنَ الْعَذاب

۲۱۳

نساء/۲۵

وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ النِّساءِ إِلاَّ ما مَلَكتْ أَيْمانُكمْ

۲۱۳

نساء/۳۱

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيئاتِكُمْ

۸۴

نساء/۳۱

إِنْ تَجْتَنِبُوا كبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكفِّرْ عَنْكمْ سَيِّئاتِكمْ وَ نُدْخِلْكم مُدْخَلًا كريما

۲۱۱

نساء/۴۱

كيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كلِّ أمَّةٍ بِشَهِيدٍ

۹۸

نساء/۴۴

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ أُوتُوا نَصيباً مِنَ الْكتابِ يَشْتَرُونَ الضَّلالَةَ وَ يُريدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبيلَ

۱۵۲

نساء/۶۹

أُوْلَــئِك مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاء وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَــئِك رَفِيقًا

۱۵۱

نمل/۱۵

قالاَ الْحَمْدُ لِلهِ الَّذِى فَضَّلَنا عَلى كَثِيرٍ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنِينَ

۱۰۶

نور/۳۰

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُم...

۱۹۳

نور/۴

وَ الَّذينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ...

۲۱۳

واقعه/۲۵

لايسْمَعُونَ فِيها لَغْواً وَلا تَأْثِيماً

۸۸

هود/ ۱۱۸ و ۱۱۹

وَ لا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّك وَ لِذلِك خَلَقَهُم

۲۲۹

يس/۱۵

ما أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا

۷۷

يس/۲۲

وَمَا لِی لَا أَعْبُدُ الَّذِی فَطَرَنِی وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

۱۸۷

يس/۶۹

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنبَغِی لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ

۱۹۸

یوسف/۱ و ۲

تِلْك آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ.إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكم تَعْقِلُونَ

۱۹۸

یوسف/۱۱۰

جاءَهُمْ نَصْرُنا فَنُجِّیَ مَنْ نَشاءُ...

۱۹۲

یوسف/۱۸

وَاللهُ الْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ

۶۹

یوسف/۱۸

وَجَآؤُوا عَلَی قَمِيصِهِ بِدَمٍ كذِبٍ

۹۷

یوسف/۳۷

قالَ لا يأْتِيكُما طَعامٌ تُرْزَقانِهِ إِلاَّ نَبَّأْتُكُما بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يأْتِيكُما

۸۲

یوسف/۷

لَقَدْ كانَ فِی يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ

۱۶۴

یوسف/۷۹

قالَ مَعاذَ اللهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلاَّ مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ إِنَّا إِذاً لَظالِمُونَ

۲۷

یوسف/۸۲

وَسْئَلِ الْقَرْيَهَ الَّتِى كُنَّا فِيها وَالْعِيرَ الَّتِى أَقْبَلْنا فِيها

۱۲۳

یوسف/۹

اقْتُلُواْ يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكمْ وَجْهُ أَبِيكمْ وَتَكونُواْ مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ

۱۳۷

یونس/۱۶

لَوْ شاءَ اللهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَيكُمْ وَلاأَدْراكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَفَلاتَعْقِلُونَ

۶۵

یونس/۲۲

حَتَّى إِذا كُنْتُمْ فِى الْفُلْكِ وَجَرَينَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيبَهٍ

۷۸

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹